



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیهما صلی

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



تفسیر حدیث

سید محمد تقی مدنی



ترجمہ احمد رام



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر هدایت

نویسنده:

محمد تقی مدرسی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۰	تفسیر هدایت جلد ۷
۲۰	مشخصات کتاب
۲۱	اشاره
۲۷	سورهٔ مریم
۲۷	فضیلت سوره:
۲۸	زمینهٔ کلی سوره
۳۰	[سوره مریم (۱۹): آیات ۱ تا ۱۱]
۳۰	اشاره
۳۱	معنای واژه ها
۳۱	مرا از جانب خود فرزندی عطا کن
۳۱	اشاره
۳۱	شرح آیات:
۳۱	اشاره
۳۱	دعای زکریا
۳۱	کهیص
۳۴	شروط وراثت
۳۸	فلسفه گوشه گیری
۳۹	[سوره مریم (۱۹): آیات ۱۲ تا ۲۱]
۳۹	اشاره
۴۰	معنای واژه ها
۴۰	یحیی نمونهٔ یک میراثبر صالح
۴۰	اشاره
۴۰	رهنمودهایی از آیات:

۴۲ شرح آیات:

۴۲ اشاره

۴۲ در کودکی به او دانایی عطا کردیم

۴۴ و او پرهیزگار بود

۴۶ کاری مقرر و شدنی

۴۹ [سوره مریم (۱۹): آیات ۲۲ تا ۳۳]

۴۹ اشاره

۵۰ معنای واژه ها

۵۰ ای کاش پیش از این واقعه مرده بودم

۵۰ اشاره

۵۰ رهنمودهایی از آیات:

۵۱ شرح آیات:

۵۱ اشاره

۵۱ درد سخت زادن

۵۳ فرزند پسندیده

۵۵ تهمت به مریم

۵۷ عیسی بن مریم کیست؟

۵۸ رسالت عیسی

۵۸ اخلاق او

۶۱ [سوره مریم (۱۹): آیات ۳۴ تا ۴۰]

۶۱ اشاره

۶۲ چرا شک؟ و چگونه آن را بزدایم؟

۶۲ اشاره

۶۲ رهنمودهایی از آیات:

۶۳ شرح آیات:

۶۳ اشاره

- ۶۳ کن فیکون
- ۶۵ صراط مستقیم
- ۶۶ تحزب راه ضلالت است
- ۶۸ خدا میراث بر است
- ۶۹ [سوره مریم (۱۹): آیات ۴۱ تا ۵۰]
- ۶۹ اشاره
- ۶۹ معنای واژه ها
- ۷۰ از شما و از آن چیزهایی که به جای خدای یکتا می پرستید کناره می گیرم
- ۷۰ اشاره
- ۷۰ رهنمودهایی از آیات:
- ۷۲ شرح آیات
- ۷۲ اشاره
- ۷۴ ولایت شیطان
- ۷۵ وحشت در محیط خانواده
- ۷۶ مواجهه با تهدید
- ۷۷ خانواده فاضل
- ۷۹ [سوره مریم (۱۹): آیات ۵۱ تا ۵۹]
- ۷۹ اشاره
- ۷۹ معنای واژه ها
- ۸۰ پیشوایان در امر نبوت
- ۸۰ اشاره
- ۸۰ رهنمودهایی از آیات:
- ۸۱ شرح آیات:
- ۸۱ اشاره
- ۸۱ موسی پیامبر با اخلاص
- ۸۲ اسماعیل درست قول

- ۸۳ سه قاعده تربیتی
- ۸۴ ادريس صديق
- ۸۵ فرزندان صالح
- ۸۶ [سوره مريم (۱۹): آيات ۶۰ تا ۶۷]
- ۸۶ اشاره
- ۸۷ آخرت محصول مزرعه دنيا
- ۸۷ اشاره
- ۸۷ رهنمودهایی از آیات:
- ۸۹ شرح آیات:
- ۸۹ اشاره
- ۸۹ وعده خدای رحمان
- ۹۲ ايمان به خدا و به قيامت
- ۹۳ [سوره مريم (۱۹): آيات ۶۸ تا ۷۵]
- ۹۳ اشاره
- ۹۴ معنای واژه ها
- ۹۴ هیچ کس از شما نیست که وارد جهنم نشود...
- ۹۴ اشاره
- ۹۴ رهنمودهایی از آیات:
- ۹۶ شرح آیات:
- ۹۶ اشاره
- ۹۸ مقیاسهای مادی
- ۱۰۰ [سوره مريم (۱۹): آيات ۷۶ تا ۸۴]
- ۱۰۰ اشاره
- ۱۰۱ معنای واژه ها
- ۱۰۱ باقیات الصالحات
- ۱۰۱ اشاره

- ۱۰۱ رهنمودهایی از آیات:
- ۱۰۲ شرح آیات:
- ۱۰۲ اشاره
- ۱۰۷ کیفر کافران
- ۱۰۹ [سوره مریم (۱۹): آیات ۸۵ تا ۹۸]
- ۱۰۹ اشاره
- ۱۱۰ معنای واژه ها
- ۱۱۰ گفتند خدا فرزندی برگزیده
- ۱۱۰ اشاره
- ۱۱۰ رهنمودهایی از آیات:
- ۱۱۲ شرح آیات:
- ۱۱۲ اشاره
- ۱۱۲ حشر و شفاعت
- ۱۱۴ چه کسی شفاعت می کند؟
- ۱۱۴ شفاعت باطل
- ۱۲۰ سوره طه
- ۱۲۰ اشاره
- ۱۲۲ فضیلت سوره:
- ۱۲۳ زمینة کلی سوره
- ۱۲۷ [سوره طه (۲۰): آیات ۱ تا ۸]
- ۱۲۷ اشاره
- ۱۲۷ معنای واژه ها
- ۱۲۸ دعوتگر و دشواریهای دعوت
- ۱۲۸ اشاره
- ۱۲۸ رهنمودهایی از آیات:
- ۱۲۹ شرح آیات:

- ۱۲۹ اشاره
- ۱۲۹ پیامبر و آهنگ هدایت:
- ۱۳۰ نگاهبانی خدا
- ۱۳۳ تجلی خداوند
- ۱۳۴ [سوره طه (۲۰): آیات ۹ تا ۱۶]
- ۱۳۴ اشاره
- ۱۳۴ معنای واژه ها
- ۱۳۵ ندای مقدس
- ۱۳۵ اشاره
- ۱۳۵ رهنمودهایی از آیات:
- ۱۳۶ شرح آیات:
- ۱۳۶ اشاره
- ۱۳۶ قصه موسی
- ۱۳۷ ندای مقدس
- ۱۴۰ خلاصه وحی
- ۱۴۱ حتمیتی که از آن چاره نیست
- ۱۴۳ [سوره طه (۲۰): آیات ۱۷ تا ۳۶]
- ۱۴۳ اشاره
- ۱۴۳ معنای واژه ها
- ۱۴۴ موسی حامل رسالت الهی
- ۱۴۴ اشاره
- ۱۴۴ رهنمودهایی از آیات:
- ۱۴۶ شرح آیات:
- ۱۴۶ اشاره
- ۱۴۶ دو معجزه
- ۱۴۸ ضروریات رسالت

۱۵۲ [سوره طه (۲۰): آیات ۳۷ تا ۴۲]

۱۵۲ اشاره

۱۵۳ معنای واژه ها

۱۵۳ موسی در برابر عنایت الهی

۱۵۳ اشاره

۱۵۳ رهنمودهایی از آیات:

۱۵۵ شرح آیات:

۱۵۵ اشاره

۱۵۵ نعمت رهایی

۱۵۷ ۱- باقی مواهب الهی

۱۵۷ ۲- در سرای فرعون

۱۵۸ ۳- بازگشت به دامن مادر

۱۵۸ ۴- قتل قبطی

۱۵۹ پرورش عالی

۱۶۰ مراد از ذکر

۱۶۱ [سوره طه (۲۰): آیات ۴۳ تا ۵۵]

۱۶۱ اشاره

۱۶۱ معنای واژه ها

۱۶۲ جنبش مکتبی و شیوه های دعوت

۱۶۲ اشاره

۱۶۲ رهنمودهایی از آیات:

۱۶۳ شرح آیات:

۱۶۳ اشاره

۱۶۴ مراد از سخن نرم

۱۶۵ جنبه اجتماعی رسالت

۱۶۷ اندیشه ارتجاعی

۱۶۹ [سوره طه (۲۰): آیات ۵۶ تا ۶۴]

۱۶۹ اشاره

۱۷۰ معنای واژه ها

۱۷۰ شیوه های کار طاغوتان در مواجهه با رسولان

۱۷۰ اشاره

۱۷۰ رهنمودهایی از آیات:

۱۷۱ شرح آیات:

۱۷۴ [سوره طه (۲۰): آیات ۶۵ تا ۷۳]

۱۷۴ اشاره

۱۷۵ معنای واژه ها

۱۷۵ به سجده افتادن ساحران

۱۷۵ اشاره

۱۷۵ رهنمودهایی از آیات:

۱۷۶ شرح آیات:

۱۸۳ [سوره طه (۲۰): آیات ۷۴ تا ۸۲]

۱۸۳ اشاره

۱۸۳ معنای واژه ها

۱۸۴ فرعون قوم خود را گمراه کرد نه هدایت

۱۸۴ اشاره

۱۸۴ رهنمودهایی از آیات:

۱۸۴ شرح آیات:

۱۸۸ [سوره طه (۲۰): آیات ۸۳ تا ۹۱]

۱۸۸ اشاره

۱۸۹ معنای واژه ها

۱۹۰ چرا بر قوم خود پیشی گرفتی؟

۱۹۰ اشاره

۱۹۰ رهنمودهایی از آیات:

۱۹۰ شرح آیات:

۱۹۶ [سوره طه (۲۰): آیات ۹۲ تا ۹۸]

۱۹۶ اشاره

۱۹۶ موسی و مرتدان

۱۹۶ اشاره

۱۹۶ رهنمودهایی از آیات:

۱۹۷ شرح آیات:

۲۰۳ [سوره طه (۲۰): آیات ۹۹ تا ۱۱۰]

۲۰۳ اشاره

۲۰۳ معنای واژه ها

۲۰۴ خشوع در برابر پروردگار

۲۰۴ اشاره

۲۰۴ رهنمودهایی از آیات:

۲۰۴ شرح آیات:

۲۰۴ اشاره

۲۰۸ از صحنه های قیامت

۲۱۱ [سوره طه (۲۰): آیات ۱۱۱ تا ۱۲۲]

۲۱۱ اشاره

۲۱۲ معنای واژه ها

۲۱۲ مسئولیت...از یادآوری تا فراموشی

۲۱۲ اشاره

۲۱۲ رهنمودهایی از آیات:

۲۱۳ شرح آیات:

۲۲۰ [سوره طه (۲۰): آیات ۱۲۳ تا ۱۳۰]

۲۲۰ اشاره

- ۲۲۱ معنای واژه ها
- ۲۲۲ هدایت الهی، معراج فضیلت
- ۲۲۲ اشاره
- ۲۲۲ رهنمودهایی از آیات:
- ۲۲۳ شرح آیات:
- ۲۲۷ [سوره طه (۲۰): آیات ۱۳۱ تا ۱۳۵]
- ۲۲۸ اشاره
- ۲۲۹ جنبه های منفی روح انسان
- ۲۲۹ اشاره
- ۲۲۹ رهنمودهایی از آیات:
- ۲۳۰ شرح آیات:
- ۲۳۶ سورة انبیاء
- ۲۳۶ اشاره
- ۲۳۸ فضیلت سوره:
- ۲۳۹ زمینه کلی سوره
- ۲۴۳ [سوره الانبیاء (۲۱): آیات ۱ تا ۱۰]
- ۲۴۳ اشاره
- ۲۴۴ معنای واژه ها
- ۲۴۴ روز محاسبه مردم نزدیک شد
- ۲۴۴ اشاره
- ۲۴۴ رهنمودهایی از آیات:
- ۲۴۵ شرح آیات:
- ۲۴۵ اشاره
- ۲۴۵ شناخت سرنوشت
- ۲۴۶ دروغ پنداری
- ۲۴۹ حقیقت پیامبران

۲۵۰ نقش قرآن

۲۵۱ [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۱۱ تا ۲۰]

۲۵۱ اشاره

۲۵۱ معنای واژه ها

۲۵۲ هدمندی زندگی

۲۵۲ اشاره

۲۵۲ رهنمودهایی از آیات:

۲۵۳ شرح آیات:

۲۵۳ اشاره

۲۵۳ کیفر ستم

۲۵۶ هدمندی آفرینش

۲۵۸ [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۲۱ تا ۲۹]

۲۵۸ اشاره

۲۵۹ معنای واژه ها

۲۵۹ نه برای شانه خالی کردن، بلکه برای تحمل مسئولیت

۲۵۹ اشاره

۲۵۹ رهنمودهایی از آیات:

۲۶۰ شرح آیات:

۲۶۰ اشاره

۲۶۵ شفاعت پیامبران

۲۶۷ [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۳۰ تا ۳۶]

۲۶۷ اشاره

۲۶۸ معنای واژه ها

۲۶۸ همه چیز می گوید:

۲۶۸ اشاره

۲۶۸ رهنمودهایی از آیات:

۲۶۹ شرح آیات:

۲۶۹ اشاره

۲۷۳ سنت مرگ

۲۷۵ [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۳۷ تا ۴۵]

۲۷۵ اشاره

۲۷۶ معنای واژه ها

۲۷۶ انسان شتابکار آفریده شد

۲۷۶ اشاره

۲۷۶ رهنمودهایی از آیات:

۲۷۷ شرح آیات:

۲۷۷ اشاره

۲۸۰ جزای استهزاء

۲۸۲ کران چگونه توانند شنید؟

۲۸۵ [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۴۶ تا ۵۸]

۲۸۵ اشاره

۲۸۵ معنای واژه ها

۲۸۶ نفحات عذاب نشانه های مسئولیت

۲۸۶ اشاره

۲۸۶ رهنمودهایی از آیات:

۲۸۷ شرح آیات:

۲۸۷ اشاره

۲۸۹ دلایل مسئولیت

۲۹۰ قیامت و غیب

۲۹۱ ابراهیم بتان را می شکند

۲۹۳ [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۵۹ تا ۷۳]

۲۹۳ اشاره

۲۹۴ معنای واژه ها

۲۹۴ باطل شدن کید کید کنندگان

۲۹۴ اشاره

۲۹۴ رهنمودهایی از آیات:

۲۹۵ شرح آیات:

۲۹۵ اشاره

۲۹۸ دست رحمت

۳۰۰ هجرت در راه خدا

۳۰۱ [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۷۴ تا ۸۲]

۳۰۱ اشاره

۳۰۲ معنای واژه ها

۳۰۳ بدین گونه خدا رسولان خود را به غیب یاری می دهد

۳۰۳ اشاره

۳۰۳ رهنمودهایی از آیات:

۳۰۴ شرح آیات:

۳۰۴ اشاره

۳۰۴ رهایی لوط

۳۰۶ خداوند چنین دعای نوح(ع) را اجابت کرد

۳۰۷ سلیمان و امر قضاوت

۳۱۰ نعمت و مسئولیت

۳۱۲ [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۸۳ تا ۹۱]

۳۱۲ اشاره

۳۱۳ وحدت رسالت و پیامبران

۳۱۳ اشاره

۳۱۳ رهنمودهایی از آیات:

۳۱۵ شرح آیات:

- ۳۱۵ اشاره
- ۳۱۵ داستان پیامبر صابرا، ایوب
- ۳۱۷ شکیبایی پیامبران
- ۳۱۸ دعای یونس
- ۳۲۰ دعای زکریا
- ۳۲۱ مریم نمونه یک زن فاضل
- ۳۲۱ [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۹۲ تا ۱۰۴]
- ۳۲۱ اشاره
- ۳۲۳ معنای واژه ها
- ۳۲۴ پاداش سرنوشت حتمی
- ۳۲۴ اشاره
- ۳۲۴ رهنمودهایی از آیات:
- ۳۲۵ شرح آیات:
- ۳۲۵ اشاره
- ۳۲۵ وحدت رسالت پیامبران
- ۳۲۸ پایان تمدنها
- ۳۲۸ وعده حق
- ۳۳۱ [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۱۰۵ تا ۱۱۲]
- ۳۳۱ اشاره
- ۳۳۲ معنای واژه ها
- ۳۳۲ خدایا به حق حکم کن
- ۳۳۲ اشاره
- ۳۳۲ رهنمودهایی از آیات:
- ۳۳۳ شرح آیات:
- ۳۳۳ اشاره
- ۳۳۶ صلاح، عقب افتادگی ما و پیشرفت غرب

سرشناسه: مدرسی، محمدتقی، ۱۹۴۵ -

عنوان و نام پدیدآور: تفسیر هدایت/ محمدتقی مدرسی؛ ترجمه احمد آرام

مشخصات نشر: مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، - ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهری: ج ۱۸

شابک: ۹۶۴-۴۴۴-۱۴۹-۴۲۵۰۰۰۰ ریال: (دوره)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۰-۸ (ج. ۱)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۱-۶ (ج. ۲)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۲-۴ (ج. ۳)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۴-۰ (ج. ۵)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۵-۹ (ج. ۶)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۶-۷ (ج. ۷)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۷-۵ (ج. ۸)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۸-۳ (ج. ۹)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۹-۱ (ج. ۱۰)

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: جلد های مختلف این کتاب توسط مترجمین متفاوت ترجمه شده است

یادداشت: عنوان اصلی: من هدی القرآن.

یادداشت: چاپ اول: ۱۳۷۸؛ ۲۵۰۰۰ ریال (دوره) (ج. ۱۱): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۰-۵

یادداشت: کتابنامه

مندرجات: (ج. ۱۲): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۱-۳ (ج. ۱۳): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۲-۱ (ج. ۱۴): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۳-

X (ج. ۱۵): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۴-۸ (ج. ۱۶): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۵-۶ (ج. ۱۷): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۶-۴ (ج. ۱۸)

ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۷-۲:

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده: آرام، احمد، ۱۳۷۷ - ۱۲۸۱. مترجم

شناسه افزوده: بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره: BP۹۸ م ۴ م ۸۰۴۱ ۱۳۷۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۹-۴۱۱۱

ص : ۱

اشاره

۱- در كتاب «ثواب الاعمال» به اسناد راوى از ابو عبد الله (ع) آمده است كه فرمود: «كسى كه به خواندن سورة مريم عادت كند نمى ميرد مگر آن كه در جان و مال و فرزند به بى نيازى رسد و در آخرت از اصحاب عيسى بن مريم -عليهما السلام- خواهد بود، و پاداشى بدو داده خواهد شد همسنگ سلطنت سليمان بن داود در دنيا».

تفسير نور الثقلين، ج ۳، ص ۳۱۹-۲ در مجمع البيان، ابى بن كعب از پيامبر (ص) نقل كرده است كه:

«هر كه اين سوره را بخواند پاداشى برد به اندازه ده برابر كسانى كه زكريا و يحيى و مريم و موسى و عيسى و هارون و ابراهيم و اسحاق و يعقوب و اسماعيل را تصديق يا تكذيب كردند و نيز به شمار كسانى كه براى خدا فرزند قايل شدند و كسانى كه قايل نشدند».

تفسير نور الثقلين، ج ۳، ص ۳۱۹

ص: ۷

موضوع اصلی و کلی سوره کهف بحث در گرایش انسان بود به زینتهای این جهانی و در سوره مریم موضوع اصلی و کلی بحث در وابستگی انسان است به خانواده و فرزندان به عبارت دیگر آنچه موجب بقای نوع نو بشر می شود آنها عاری از هر گونه شوائب ناسالم.

این موضوع از دو جهت در خور ملاحظه است:

نخست آن که: اسلام انسان را ملزم می دارد که رابطه اش با طبیعت در محدوده رابطه اش با خدا- که هم آفریدگار او و هم آفریدگار طبیعت است- جای داشته باشد، زیرا رابطه با خداست که اعمال آدمی و رفتار و گرایشهای او را تحت ضابطه در می آورد.

بر انسان است که همه چیز خود را در راه این رابطه فدا کند، زیرا او بنده پروردگار خود است و باید او را دوست بدارد و دوستان او را به دوستی برگزیند و با دشمنان او دشمنی ورزد. رابطه انسان با طبیعت امری عرضی است نه ذاتی، زیرا خدا ما را فرمان داده که زمین را آبادان گردانیم و خانه ها بسازیم و خانواده تشکیل دهیم و فرزندان خود را دوست بداریم و برایشان دل بسوزانیم ما همه این امور را در حدود اوامر و نواهی الهی انجام می دهیم.

سوره مریم نازل شده تا در این مسیر راهنمای ما باشد از این رو در حدیث آمده است که «هر کس به خواندن سوره مریم مداومت ورزد نمی میرد تا آن گاه که چیزی به او رسد که او را از حیث جان و مال بی نیاز سازد».

«مداومت» به خواندن که در این حدیث آمده مراد از آن مداومت در عمل

است و نیز عبارت از این است که انسان کیفیت زندگی خود را با میزانی که آن سوره به دست او می دهد بسنجد ناگفته نماند که زمانی که اسلام رابطه دلبستگی انسان را به طبیعت امری عرضی به شمار می آورد منظور آن نیست که نعمتها و طبیات دنیا را بر خود حرام گرداند بلکه مراد این است که از آنچه حلال و طیب است استفاده ممکن را ببرد زیرا خداوند که خالق زندگی و بشر است بهتر می داند که چه چیز به صلاح ما است و خیر ما در آن است و در نتیجه اوست که می تواند برنامه زندگی ما را معین کند و راه و روش ما را به ما تعلیم نماید.

دیگر آن که: فرق است میان تعریف طبی یک بیماری و دارویی که به موجب آن تجویز می شود. کتابهای تربیتی و اخلاقی شبیه همان تعریف طبی هستند ولی قرآن کتابی است که هم بیماری را معرفی می کند و هم خود دارویی است شفا بخش که بیماری های نفوس مردم را معالجه می کند. مثلاً قرآن به این اکتفاء نمی کند که در باب روابط آدمی با فرزندانش اندرز دهد، بلکه می کوشد تا ریشه های مشکلات روانی را بشناسد و آنها را از جای بر کند. و برای این منظور مثالها می آورد و حقایق تاریخی را تبیین و تحلیل می کند.

این سوره را به نام مریم نامید زیرا رابطه و علاقه مریم عذرا به فرزندش عیسی علیه السلام یک علاقه استثنایی و نمونه است.

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . كهيعص (۱) ذَكَرْ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا (۲) إِذِ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا (۳) قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاسْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا (۴) وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا (۵) يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا (۶) يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا (۷) قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا (۸) قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا (۹) قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا (۱۰) فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا (۱۱)

۴ [وهن]

وهن، همان ضعف و کاستی در نیروست.

۵ [عاقرا]

نازا.

۸ [عتیا]

هر گاه زمان، کسی را به پژمردگی و خمودگی کشاند.

مرا از جانب خود فرزندی عطا کن

اشاره

شرح آیات:

اشاره

دعای زکریا

[۱]

کهیعص .

مفسران در این حروف و رموزی که در بر دارد اختلاف کرده اند. بسا اشاره به کلماتی باشد که زکریا پروردگارش را با آن کلمات می خواند در حدیث آمده است که این حروف رموز اسماء حسناى خداوند هستند سفیان الثوری از امام صادق علیه السلام حدیثی مفصل روایت کرده که در آن آمده است:

کهیعص

معنایش چنین است: من کافی هستم، هادی هستم، ولی هستم عالم هستم و صادق الوعد هستم. (تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۳۲۰).

□

در حدیثی هم از امام دوازدهم حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه روایت شده که فرمود:

در این حروف اشاراتی به واقعه کربلاست یعنی کاف رمز کربلاست و ها، رمز هلاکت عترت رسول الله و یاء اشاره به یزید
علیه اللعنه است که بر حسین

ص: ۱۱

بن علی علیه السلام ستم کرد و عین حاکی از عطش اوست و صاد اشارت است به ۷/ صبر آن حضرت. (نور الثقلین همانجا).

[۲]

ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكْرِيَّا [□] بیان بخشایش پروردگارت بر بنده خود زکریا. «میان انسان و پروردگارش دو خط است: خط فرا رونده و خط فرود آینده.

خط فرارونده دعاست که از زمین به آسمان می رود و خط فرود آینده وحی است که از آسمان به زمین می آید. به نظر من این آیه را به هر دو خط اشارت است یاد کردن خدا از زکریا همان خط وحی است و یاد کردن زکریا پروردگارش را خط دعاست. بعضی از مفسران در معنی این آیه گفته اند که مراد این است که یاد کن که چگونه خداوند بر بنده خود زکریا رحمت آورد: و به تعبیر دیگر مراد یاد کردن رحمتی است که خداوند به بنده خود زکریا ارزانی داشت.

[۳]

إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا ^{□□} آن گاه که پروردگارش را در نهان ندا داد.

زکریا را در گیر و دار حوادث پیامبری و مبارزه برای تحقق اهداف الهی خواستها و رغبتهایی دیگر هم بود که از آن جمله آرزوی فرزندى بود که پس از او ادامه دهنده راه و روش او باشد. این احساس در درون دل و نهانجای ضمیر رسول نهفته بود. به دو سبب:

یکی: حذر از زبان طاعنان که آرزوی فرزند را از مردی که خود پیر و سالخورده شده و زنش نیز پیر زالی نازا بود عیب می گرفتند.

دیگر آن که: بنده صالح هر چه را که خدا برای او مقرر و مقدر کرده به منت می پذیرد و خواست و اراده پروردگارش را نعمت و احسان در حق خود می داند.

از این رو زکریا رغبت به فرزند را در دل نهان می داشت و حال که آن را به درگاه خدا عرضه می دارد، به گونه ای نهانی و در خفا دعا می کند.

[۴]

□ قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي [□] گفت ای پروردگار من استخوان من سست گشته.

چون انسان به مرحله پیری رسد آثار پیری در جسم او پدیدار گردد چنان که گویی استخوانهایش نیروی خود را از دست داده اند.

وَ اَشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا

و سرم از پیری سفید شده است.

برای بیان سفید شدن مو واژه «اشتعل» به کار رفته و این یک تعبیر بلاغی است حاکی از این که در مدت عمر دراز خود سختیها و رنجهای بسیار تحمل کرده.

هم چنان که حاکی از سفید شدن موی سر پیش از زمان معهود نیز هست.

وَ لَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا

و هرگز در دعا به درگاه تو-ای پروردگار من-بی بهره نبوده ام.

یعنی: ای پروردگار هر گاه که به دعا از تو چیزی خواسته ام مرا محروم نساخته ای و بدین گونه راز و نیاز به درگاه خداوند بی نیاز نشانه صدق نیت و صفای باطن کسی است که دست به دعا برداشته است.

شروط وراثت

[۵]

وَ اِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي مِنْ پَسِ اَز مَرگِ خَوِيشِ اَز خَوِيشاوندانم بيمناکم.

«موالی» که در متن آیه آمده فرزندان عمو و دایی و خویشاوندان دورتر است. معلوم می شود که زکریا به سبب فسق یا ضعف ایمانشان آنان را خوش نمی داشته.

وَ كَانَتْ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا

و زَنم نازاينده است.

مرا از جانب خود فرزندی عطا کن.

[۶]

يَرْثِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا که ميراثبر من و ميراثبر خاندان يعقوب باشد و او را-ای پروردگار من-شايسته

و پسندیده گردان.

هیچ یک از خویشاوندان زکریا شایستهٔ وراثت او نبودند. از این رو از خداوند طلب فرزند می کند که در او سه صفت باشد:

ص: ۱۳

یکی آن که: وارث واقعی علم و مال او باشد.

دیگر آن که: صفات و سجایای خاندان را هم به ارث برده باشد.

سوم آن که: در درگاه خدا و در نظر مردم شایسته و پسندیده باشد.

اینها صفاتی است که هر وارث نیکو و پسندیده و اهل باید از آنها برخوردار باشد.

باید توجه داشت که در متن آیه از وارث به «ولی» تعبیر شد تا در فرزند منحصر نگردد. به عبارت دیگر مهم این است که وارث ادامه دهنده راه و روش کسی باشد که از او ارث می برد، حال چنین کسی اگر غیر فرزند هم باشد اشکالی ندارد.

[۷]

يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَىٰ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا أَي زَكَرِيَّا، ما تو را به پسری به نام یحیی مژده می دهیم. ازین پیش کسی را همنام او نساخته ایم.

بزودی تو را فرزندی روزی می کنیم که حامل صفات برجسته تو و نیز دارنده مقام رسالت باشد او دست به کاری تازه خواهد زد که پیش از این کسی چنان نکرده است، و مهمترین چیزی که هر کس برای فرزندش آرزو می کند این است که میراثبر او باشد و ادامه دهنده خط فکری و عملی او. مثلاً- اگر برای اجرای یک عمل اسلامی قیام کرد و نتوانست چنان که آرزوی اوست پیروزی حاصل کند فرزندش آن کار را دنبال کند و با همان شور و حماسه تلاش کند تا به پیروزی رسد. زکریا از آنجا که زنش از خاندان سلیمان پیامبر و پادشاه بنی اسرائیل بود وارث اموال بسیار بود بیم آن داشت که آن اموال در راهی جز راه خدا صرف شود.

از سوی دیگر در این زمان حبر اعظم و پیشوای بزرگ یهود بود بیم آن داشت که این مقام دینی را پس از او یکی از عموزادگان تصاحب کند که لیاقت احراز چنان مقامی را نداشته باشد و نتواند امت خود را به راه راست هدایت کند.

خدای تعالی دعای او را مستجاب کرد و یحیی را به او عنایت فرمود. یحیی نه تنها وارث همه فضایل پیشینیان خود بود بلکه خود نیز از صفات و سجایای

ص: ۱۴

آن حالت شگفت زدگی به خود آمد و دلش آرامش یافت. گفت: خداوندا به تو ایمان آوردم ولی چگونه با مردم رو به رو شوم که خواهند گفت: این خانواده پیر و سالخورده، این فرزند را از کجا آورده اند؟

فلسفه گوشه گیری

[۱۰]

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ إِلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا گفت: ای پروردگار من به من نشانی بنمای. گفت: نشان تو این است که سه شب و سه روز با مردم سخن نگویی بی هیچ آسیبی. «این نشانه، همانند ناقه صالح و عصای موسی جنبه وجودی ندارد. زکریا از مردم کناره می جوید و گوشه عزلت برمی گزیند و با آنان سخن نمی گوید و این نشانه ای شگفت انگیز است.»

در این موضوع فکر کردم و به این نتیجه رسیده ام که سکوت و خاموشی در پاره ای از احوال از سخن گفتن و نوشتن بسی رساننده تر به مقصود است. به دو سبب:

۱- سکوت باعث می شود که زبان بدگویان نادان در حق کسی که سکوت پیشه کرده است بسته گردد و دشمنان نتوانند در باب او تشکیک یا چون و چرا کنند.

۲- سکوت، دیگران را وامی دارد که به افکار خود باز گردند. به عبارت دیگر به جای این که او با سخن گفتن با دیگران عقیده خود را بر آنان تحمیل کند آنان را وامی گذارد تا خود بیندیشند و خود پرده از چهره حقیقت بردارند. از این رو پس از سه روز که قوم او حدسها زدند و از حدسهای خود نتیجه ها گرفتند، اکنون آماده شده بودند که حقیقت را از دهان خود زکریا بشنوند. زکریا چون سکوت خود را شکست از چیزهای دیگری جز ولادت یحیی سخن گفت. زیرا ولادت یحیی قضیه ای بحث انگیز بود که سخن گفتن درباره آن نیاز به زمانی دراز می داشت. قرآن به این مسئله اشاره می کند و می فرماید:

ص: ۱۶

فَخَرَجَ عَلَيَّ قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا از محراب به میان قوم خود بیرون آمد و به آنان اعلام کرد که صبح و شام تسبیح گویند.» مدتی که زکریا از مردم اعتزال گزیده بود و در محراب اعتکاف کرده بود، خدا را عبادت می کرد و با احدی سخن نمی گفت، کافی بود که مردم را به تفکر وا دارد تا مآلاً به موضوعی راه بیابند که مدتها از آن غافل بودند، زیرا فرو رفتن در حوادث زندگی و گرفتاریهای روزمره فرصت تأمل در قدرت آن خداوندی که مدبر عالم وجود است از آنان گرفته بود. زکریا اکنون آنها را آماده می دید که حکم خدا و شریعت او را گردن نهند و معنی عملی «تسبیح» که در این آیه آمده همین است.

[سوره مریم (۱۹): آیات ۱۲ تا ۲۱]

اشاره

يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا (۱۲) وَحَنَانًا مِّن لَّدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا (۱۳) وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا (۱۴) وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا (۱۵) وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرِيفًا (۱۶) فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا (۱۷) قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا (۱۸) قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا (۱۹) قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَعْجِيًّا (۲۰) قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا (۲۱)

اصل آن به معنای افکندن است. یعنی در گوشه ای رفت و نشست.

زناکار.

یحیی نمونه یک میراثبر صالح

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در چهار چوب سخن از انسان و فرزندانش، آیات اولیه سوره مریم از زکریا سخن به میان آورد، زکریا که پیری سالخورده بود و با وجود این در اعماق دلش آرزویی بود که با پروردگار خود آن را در میان نهاد و پروردگارش یحیی را به او ارزانی داشت.

در آیات قرآن از صفات یحیی سخن رفته است که یک فرزند صالح چگونه تواند بود و چگونه باید پدر، فرزند خود را در مواردی که به او یا به جامعه مرتبط است زیر نظر داشته باشد.

در اینجا وجه دیگری است از این رابطه و آن رابطه مادر است با فرزندش و این امر در خلال داستان مریم بازگو می شود. مریم زاینده یکی از پیامبران خداست.

خدا به او فرزندی نیکو و آراسته به فضایل و پیراسته از رذایل عطا کرد. مریم مثل اعلی و الگوی برازنده همه مادران شد.

از خلال آنچه در قرآن در باب صفات یحیی و قصه مریم آمده است چند مسئله روشن می شود.

نخست آن که، پدر و مادر در امر تربیت فرزند خود باید چند نکته را در نظر داشته باشند:

۱- پدر توجه داشته باشد که پسرش امتداد وجود او باشد و صفات و سجایای خانواده را در خود مجسم سازد. هر کس وارث تمدنی است که دیگران در به وجود آوردنش سهم داشته و در راه آن رنج برده اند. تجارب همه افراد بشر گرد آمده و به صورت تمدنی در آمده که اینک به دست ما رسیده است، تجارب ما هم بر آن افزوده خواهد شد و به آیندگان خواهد رسید پس هر نسلی باید آنچه را که از پیشینیان گرفته است تکامل بخشد و به آیندگان تحویل دهد. و این خود یکی از مسئولیتهای انسان است. هر کس را به طور فطری رغبت این است که چون دیده بر هم نهاد و زندگی را ترک گفت کسی باشد که راه او را ادامه دهد و حامل ارزشهای او گردد و نام و مال او را حفظ نماید.

۲- شایسته است که پدر به این امر دانا و آگاه باشد که نسل آینده دقیقا همانند نسل او نیست. بلکه نسلی است با ویژگیها و اعمال و رفتارهای خودش بنا بر این مسئولیتهای دیگری بر دوش خواهد داشت. پس بر پدر است که فرزند خود را به گونه ای تربیت کند که شایسته زیستن در نسل آینده باشد و بتواند وظایف و مسئولیتهای خود را به نیکوترین وجهی به جای آورد و به عهده گیرد. اگر جز این بیندیشد و جز این عمل کند کار او جز تکرار گذشته نخواهد بود و موجودی یک بعدی و عاری از هر گونه آمادگی و تجربه به اجتماع بالنده تحویل خواهد داد.

۳- در عین حال نباید فرزندى که تربیت می کند به کلی رابطه خود را با گذشته بریده باشد. نتیجه چنین تربیتی این است که چون پدر به سبب سالمندی از کار باز ماند و خانه نشین گردید فرزندش او را به چشم موجودی عجیب که هیچ گونه ارتباطی با او نتوان گرفت ننگرد و تنها و بی همدم و بی سرپرست رهايش نکند.

بنا بر این از صفاتی که فرزندان باید به آنها متصف باشند یکی این است که پلی باشند میان گذشته و آینده به گونه ای که هم با سنتهای گذشته آشنا باشند و هم برای زندگی در جامعه آینده مهیا و مستعد.

موضوع دوم: این است که قرآن برای ما مثلها می آورد و موضوع مورد بحث را در ضمن آن مثلها به خوبی توضیح می دهد.

قرآن وقتی که از علاقه پدر به فرزندش سخن می گوید هر گونه پدر و هر گونه فرزند را تأیید نمی کند و الگو قرار نمی دهد. مثلاً پدری چون یعقوب و پسری چون یوسف یا پسری چون یحیی و پدری چون زکریا را مثال می آورد. و رابطه مادر و فرزندی را که مورد توجه قرار می دهد مادر مریم است و فرزند عیسی. مریم زنی است که می خواهد خود را وقف پرستش خدا کند در عین حال از تربیت فرزند غافل نیست.

مریم الگویی است والا برای هر زنی تا از مسئولیتهای مادری شانه خالی نکند، زیرا این مسئولیت طبیعی اوست زن ها باید همانند مریم راه را تا پایان بپیمایند.

سوم: جمع میان مکتبی بودن انسان با طبیعی بودن او. آدمی برای آن که مکتبی باشد ضروره نباید طبیعت خود را کنار نهد و مسئولیت اجتماعی خود را در زندگی نادیده انگارد. آدمی می تواند در همان حالی که انسانی است مکتبی، پدر باشد یا فرزند یا مادر و به همه مسئولیتهای اجتماعی بپردازد که هر فرد عادی بدان همت می گمارد.

شرح آیات:

اشاره

در کودکی به او دانایی عطا کردیم

[۱۲]

يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا ۗ اِی یحیی کتاب را به نیرومندی بگیر و در کودکی به او دانایی عطا کردیم.

چون یحیی متولد شد خداوند به او مقام رسالت ارزانی داشت و او را فرمان داد که همه زندگی و عزم و اراده اش را و نیرو و توانش را در راه تبلیغ این رسالت به کار برد. گاه انسان دست به کاری می زند که به طبیعت آن یا به نتیجه آن اطمینان ندارد در حالی که دیگری به طبیعت آن کار یا به نتیجه مثبت آن مطمئن است.

ص: ۲۰

بنا بر این دامن همت بر کمر می زند و تا پایان پایداری می ورزد و آن مهم به انجام می رساند؛ هر چند سر بر سر آن نهد. خدای تعالی به یحیی امر می کند که امر رسالت را به پایان رساند و زندگی خویش وقف آن کند. شاید به همین علت است که یحیی هم چنان مجرد باقی می ماند. همانگونه که عیسی (ع) مجرد زیست تا جزء جزء زندگی اش را در راه رسالت الهی خویش به کار برد.

این سؤال پیش می آید که مراد از «حکم» در آیه چیست و چرا خدای تعالی آن را به کودکی عطا کرد.

جواب به چند گونه تواند بود:

یکی آن که: می خواست پدر بزرگوار او زکریا را تجلیل کند، تا برای بنی اسرائیل و همه مردم جهان نشانه ای باشد. یحیی آمده بود تا امت را که به راه کج می رفت بر جاده صواب اندازد. و برای تحقق این هدف هم جان فدا کرد. مسلم است کسی که چنین مقصد و مقصودی داشته باشد هدف تیر تهمت مدعیان گمراه کننده خواهد بود. پس خدای تعالی برای صدق مدعایش او را نشانه ای عطا کرد.

دیگر آن که: به یحیی از همان آغاز کودکی وحی نازل می شد و در حدیث به جا مانده از ابو الحسن علی بن موسی الرضا (ع) آمده است که:

«کودکان به یحیی گفتند بیا برویم بازی کنیم. یحیی گفت ما برای بازی کردن آفریده نشده ایم.» این است که می فرماید و در کودکی بر او دانایی دادیم.

هنگامی که زکریا از خدای سبحان خواست که او را فرزندی عنایت کند خدای تعالی خواست او را به گونه ای کافی و وافی اجابت کرد و او را فرزندی داد که مقام نبوت داشته باشد و از اقران به سبب مسئولیت رسالت برتر باشد. آن گاه او را در همان اوان کودکی مقام پیشوایی مردم داد.

آری، زمانی که از روی اخلاص و پاکدلی خدا را با تضرع و خشوع و در نهان بخوانیم خدای تعالی نه تنها دعای ما اجابت می کند، بلکه ما را چیزی هم افزون عطا می نماید.

وَ حَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَ زَكَاةً وَ كَانَ تَقِيًّا وَ به او شفقت کردیم و پاکیزه اش ساختیم و او پرهیزگار بود.» یحیی (ع) به چند صفت اصلی و اساسی متصف بود:

یکی آن که: به مردم شفقت می کرد. می بینیم که اکثر مردم فقط در اندیشه خود هستند و کمتر به فکر دیگرانند. خود را از زندان محیط بیرون افکنده اند و جز خود و منافع خود چیزی نمی بینند. شفقت به مردم و دوست داشتن آنها صفتی است که هر کس باید فرزند خود را به آن متحلی سازد. پدر باید فرزندان خود را اجتماعی بار آورد. مثلاً هرگز به او نگوید با بچه های همسایه بازی نکن، مبادا تو را بزنند. یا نگذار اسباب بازیهایت را ببینند مبادا آنها را از تو بگیرند. این گونه تربیت صحیح نیست. بلکه بر عکس باید اگر پدر و مادر پولی به او می دهند توصیه کنند که چیزی بخرد و دوستانش را هم در آن شرکت دهد. کودک با این روش تربیت می شود، راه و رسم شفقت به هموعان خود را می آموزد و خود را در برابر دیگران مسئول احساس می کند.

شایسته است که این شفقت در چهار چوب توحید خدای سبحان باشد. گاه شفقت جنبه سلبی دارد و آن بدین گونه است آدمی در برابر دیگران خاضع می شود و از حدود فرمان خداوند خارج گردد.

البته این امری خطاست. درست این است که انسان هم بر مردم شفقت کند و هم در برابر خدا خاضع باشد و یحیی چنین بود و اشارت آیه هم به همین امر است.

صفت دوم تقوا است. در باب تقوای یحیی (ع) احادیث زیادی نقل شده و یحیی از خدا می ترسید تا آنجا که می گویند زکریا یحیی را از حضور در مجالس خود منع می کرد زیرا پسر طاعت شنیدن مواعظ پدر را نداشت ولی یحیی به مجلس وعظ پدر حاضر می شود و در زیر منبر خود را پنهان می ساخت چون زکریا از عذاب خدا و

آتش جهنم سخن آغاز می کرد به ناگاه یحیی بی تاب شده از نهانگاه خود بیرون می زد و گریبان راه صحرا در پیش می گرفت. مردم برای یافتن او همه جا را می گشتند و او را می یافتند که به کنار جوی آبی نشسته و سخت می گرید و با خدای خود راز و نیاز می کند و از او می خواهد که به آتش دوزخ گرفتارش ن سازد. در حدیث شریف آمده است که ابو بصیر گفت از ابو عبد الله علیه السلام در باب این فقره از آیه پرسیدم که می فرماید: «به او شفقت کردیم» حضرت فرمود:

□

«هر گاه یحیی در دعای خود می گفت یا الله، از آسمان خطاب می رسید:

لیبک، ای یحیی حاجت خود بخواه».

[۱۴]

وَ بَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَ لَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا به پدر و مادر نیکی می کرد و جبار و گردنکش نبود.

او با پدر و مادرش رابطه ای نیکو داشت و به آنان توجه می کرد. این سومین صفت از صفات یحیی است. یعنی شفقت، پرهیزگاری و نیکوکاری. همه اینها از یک صفت واحد سرچشمه می گیرند و آن رابطه مثبت است با پدر و مادر و اجتماع.

فرزند سرکش را قرآن جبار خوانده و جبار کسی است که فقط برای خود زندگی می کند و جز ارضاء هواهای نفسانی مقصد و مقصودی ندارد. هر کار که می کند به مقتضای شهوت و غضب اوست. همواره خود را از دیگران برتر می شمارد.

ولی یحیی جبار نیست همچنین گردنکش هم نیست. به عبارت دیگر در زندگی اش از عصیان و تمرد ۷/ در برابر پدر و مادر و مردم دیگر بیزار است.

[۱۵]

وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا و سلام بر او، روزی که زاده شد و روزی که می میرد و روزی که دیگر بار زنده برانگیخته شود. «از چیزهایی که زکریا برای فرزند خود از خدا طلب کرد این بود که گفت «ای پروردگار من او را شایسته و پسندیده گردان». در این آیه می بینیم که خدای تعالی این خواست او برآورده ساخته. یحیی سالم زیست و این سلامت همواره همراه او بود. جامعه او را دوست می داشت، خدا او را دوست می داشت و پس از

ص: ۲۳

مرگش هم مردم او را دوست می داشتند.

یحیی در راه خدا به شهادت رسید. و شهادت در نظر اسلام نه زیان است و نه خسران، بلکه عین سلامت است. وقتی از مرگ چاره نیست و هر کس باید بمیرد، پس چه فوز عظیمی و چه فیض سرشاری که این مرگ شهادت باشد.

هر کس از سه مرحله صعب باید بگذرد، روزی که متولد می شود، روزی که می میرد و روزی که برای روز حساب زنده از گور برمی خیزد. اگر در این سه روز یا در این سه مرحله از سوی خداوند در پناه و سلامت باشد واقعا در زمره سعیدان خواهد بود. در حدیث از امام علی بن موسی الرضا(ع) روایت شده که فرمود:

«آدمی را در سه روز وحشت است. یکی روزی که به دنیا می آید یعنی از بطن مادر خارج می شود و دنیا را می بیند دیگر روزی که می میرد و دیده به آخرت می گشاید و حقیقت آخرت را می بیند و سوم روزی که برای سؤال و جواب زنده می شود. در آنجا صحنه هایی را می بیند که در دار دنیا ندیده بود. خدای تعالی در این سه روز و در این سه مرحله بر یحیی(ع) سلام کرده و سلام پروردگار سبب شده که ترس و وحشت یحیی از میان برود. عیسی بن مریم(ع) هم در این سه روز و در این سه مرحله بر خود سلام کرده است و گفته است «سلام بر من روزی که تولد یافتم و روزی که می میرم و روزی که زنده برانگیخته می شوم».

کاری مقرر و شدنی

[۱۶]

وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَدَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا وَ در این کتاب مریم را یاد کن آن گاه که از خاندان خویش به مکانی رو به سوی برآمدن آفتاب دوری گزید. «آنچه گفتیم داستان یحیی و پدرش زکریا(ع) بود. پس از آن پروردگار ما ۷/ داستان مریم و عیسی را می آورد که مریم در جایی آفتاب رو در غرفه ای که در جانب شرقی بیت المقدس برای او ساخته شده بود زندگی می کرد. از مردم دوری گزیده بود تا یکسره به خدا پردازد. خانه را آفتاب رو انتخاب کرده بود شاید از این

ص: ۲۴

دیگر آن که: به او بفهماند که عمل او مخالف تقوا و پرهیزگاری است.

[۱۹]

قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا كَقَوْلِهَا يَا مَرْيَمُ اقْنُصِي ظَهْرَكَ وَأَنْصِي عَنَانَكِ وَسِرِّي عَلَيْكَ وَمَنْ جَاءَكَ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ إِنَّكَ بِنَاصِرَتِنَا وَأَبْنَيْتِ هَذَا الصَّبْرَ وَتَمَّتْ زَكَاةُ ابْنَتِهَا بِالْحَمْدِ وَتَمَّتْ لَهَا الْوَعْدُ الَّذِي لَدَىٰ رَبِّهَا إِنَّهَا كَانَتْ مِنَ الْغَائِبِينَ ﴿۲۰﴾ [۲۰]

قَالَتْ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا كَقَوْلِهَا يَا مَرْيَمُ اقْنُصِي ظَهْرَكَ وَأَنْصِي عَنَانَكِ وَسِرِّي عَلَيْكَ وَمَنْ جَاءَكَ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ إِنَّكَ بِنَاصِرَتِنَا وَأَبْنَيْتِ هَذَا الصَّبْرَ وَتَمَّتْ زَكَاةُ ابْنَتِهَا بِالْحَمْدِ وَتَمَّتْ لَهَا الْوَعْدُ الَّذِي لَدَىٰ رَبِّهَا إِنَّهَا كَانَتْ مِنَ الْغَائِبِينَ ﴿۲۰﴾ [۲۰]

است و من بد کاره هم نبوده ام.» می بینیم که مریم باز هم توانسته است در برابر این فاجعه ناگهانی زمام اعصاب خود را در اختیار داشته باشد، هر چند هنوز در آغاز جوانی است.

پس با آن فرشته به گفتگو می پردازد و می گوید که من شوهر نکرده ام، بدکاره هم نیستم. پس چگونه ممکن است صاحب فرزند شوم.

[۲۱]

قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ كَقَوْلِهَا يَا مَرْيَمُ اقْنُصِي ظَهْرَكَ وَأَنْصِي عَنَانَكِ وَسِرِّي عَلَيْكَ وَمَنْ جَاءَكَ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ إِنَّكَ بِنَاصِرَتِنَا وَأَبْنَيْتِ هَذَا الصَّبْرَ وَتَمَّتْ زَكَاةُ ابْنَتِهَا بِالْحَمْدِ وَتَمَّتْ لَهَا الْوَعْدُ الَّذِي لَدَىٰ رَبِّهَا إِنَّهَا كَانَتْ مِنَ الْغَائِبِينَ ﴿۲۰﴾ [۲۰]

خدای تعالی می گوید که این عمل در برابر قدرت خلاقیت او عملی سهل و آسان است. و هدفش این است که این فرزند بر مردم نشانه ای از پروردگار عالمیان باشد پس باید درد بارداری و رنج زادن را به خوبی تحمل کند و هم در برابر تهمتهای مردم پایداری ورزد، زیرا فرزند نشانه قدرت و عظمت پروردگارش برای مردم خواهد بود.

وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا

ما آن پسر را برای مردم آیتی و بخشایشی کنیم.

علاوه بر نشانه، برای مردم هم رحمت و بخشایش است. علم او رحمت است و رسالت او رحمت و اعمالش رحمت. با این کلمات آن فرشته که به صورت انسانی درآمده بود، مریم را آرامش بخشید.

وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا

و این کاری است حتمی و پایان یافته.

جبریل امین که برای مریم به صورت مردی تمام ظاهر شده بود به همه سؤالهای مریم چنین پاسخ داد که این فرمان خداوند است. او می داند که چگونه این

امر را پدید آورد و برای چه پدید آورد. چیزی است که خدا مقدر کرده و هر چه خدا مقدر کند تحقق خواهد یافت.

[سوره مریم (۱۹): آیات ۲۲ تا ۳۳]

اشاره

فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَدَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا (۲۲) فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَ كُنتُ نَسِيًّا مَنَسِيًّا (۲۳) فَوَدَّعَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا (۲۴) وَ هُزِّيٰ إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا (۲۵) فَكَلِمَىٰ وَ اِشْرَبِي وَ قَرِي عَيْنًا فَإِمَّا تَرِينِ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنَّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا (۲۶) فَهَاتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا (۲۷) يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَ مَا كَانَتْ أُمُّكَ بَعْثًا (۲۸) فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا (۲۹) قَالَ إِنَّي عَبْدُ اللَّهِ اتَانِي الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا (۳۰) وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا (۳۱) وَ بَرًّا بِوَالِدَتِي وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا (۳۲) وَ السَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أُمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا (۳۳)

ص: ۲۷

۲۲ [قصیا]

یعنی دور و قاصی خلاف دانی (نزدیک) است.

۲۵ [جتیا]

جنى به معنی مجنی است از «جنى الثمر» یعنی چیدن میوه.

۲۷ [فریا]

عظیم و بزرگ.

ای کاش پیش از این واقعه مرده بودم

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در دو مبحث پیش، از رابطه انسان و پدر و مادرش سخن آوردیم، و گفتیم که باید که این رابطه در چهارچوب تقوی باشد، زیرا محور اساسی در زندگی بشر باید عبودیت مطلق در برابر خدای سبحان باشد. ولی این سؤال مطرح می شود که چرا باید رابطه با پدر و مادر بلکه کلیه روابط ما در چهارچوب تقوا و عبودیت باشد؟ جواب این است که:

اولاً: سنت حیات و طبیعت آن این است که هر چیزی از خداست و برای خداست. یعنی زندگی طبیعی و فطری قائم به عبودیت مطلقه در برابر خداست. پس باید روابط ما انعکاسی از زندگی طبیعی و موجود در عالم وجود باشد.

چه کسی مرا فرزند عطا کرده؟ ۷/ و چه کسی مقدر کرده که این طفل نمو کند؟ چه کسی است که این نعمت را اگر خواهد ارزانی می دارد؟ آیا جز خدا

ص: ۲۸

کس دیگری هم هست؟ ثانیاً: زمانی که در اثر ستم فرزندانمان علاقه ما به آنها کاستی گیرد رابطه ما با خدا هم چنان سالم می ماند و اگر در چنین موقعیتی به تقوی تکیه کنیم هیچ ملجئی که بدان پناه ببریم جز خدا نخواهیم یافت.

از این آیات به معنی فرج بعد از شدت هم آگاه می شویم تشکیل خانواده و ازدواج خود یکی از دشواریهایی است که هر کس در پیش پای خود دارد. برای حل این مشکل و رسیدن به راحت و سعادت زناشویی باید از خدا یاری خواست زیرا چه بسا آدمی عزمش سستی گیرد و نتواند بار سنگین چنان مسئولیتی صعب را بر دوش کشد. در این آیات خدای تعالی از رنجی که مریم تحمل کرده و دشواریهایی که بر سر راهش آمده است سخن می گوید. ولی آن دشواریها و رنجها ابدی نبودند با عنایت باری تعالی رنجها به راحت و دشواریها به آسانی بدل گردیدند.

شرح آیات:

اشاره

درد سخت زادن

[۲۲]

فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَدَّتْ بِمَكَانٍ قَصِيًّا ۖ

هنگامی که مریم قصد آن کرد که برای عبادت پروردگارش از مردم دوری گزیند جایی در مکانی آفتاب رو نزدیک به بیت المقدس انتخاب کرد و حجره ای را محراب عبادت خود ساخت و میان خود و مردم پرده ای کشید و چون عیسی زاده شد از میان مردم به جایی دور دست رفت. دوران بارداری مریم بسیار دشوار بود، زیرا نمی خواست مردم از وضع او خبر یابند. پس از آنان کناره گرفت.

[۲۳]

فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلِ ۖ

مدت زمان میان حمل برگرفتن و زادن چقدر بوده؟ در اینجا روایات متعدد آمده است. بعضی می گویند شش ماه و این قولی است در خور پذیرش و بعضی

می گویند نه ساعت. مریم در ۷/ آغاز روز به عیسی حامله شد و غروب آن روز زایید.

بعضی می گویند دو ساعت- و خدا دانتر است- ولی آنچه در خور توجه است حالت دردناک اوست، زیرا به هنگامی که زادن فرا رسید او مجبور شد به تنه درخت خرمایی پناه برد، زیرا نه خانه ای داشت نه مکانی دیگر و تنها یک چیز یافت که در کنار آن بار خود بر زمین نهد و آن هم درخت خرمایی بود.

قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مَتَّ قَبْلَ هَذَا

گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم.

دختری دوشیزه دنیا را ترک گفته و مسئولیتهای زندگی را ندیده بود. خواه مسئولیتهایی در قبال خانه خواه در برابر اجتماع، زیرا مریم همواره در پرستش خدای تعالی بود و از علائق زندگی آزاد. اکنون درد زادن به سراغ او آمده و این نخستین تجربه اوست در زندگی. او نمی داند در برابر آن چکار کند. همانند کسی است که در صحرایی بی فریاد تنها رها شده باشد و هیچ کس دست یاری به سوی او دراز نکند. در چنین حالی است که نومییدی چهره می نماید و مریم می گوید:

وَ كُنْتُ نَسِيًّا مَنَسِيًّا

کاش از یادها فراموش شده بودم.

هر کس زندگی را دوست دارد و می خواهد خوشنام در میان هموعان خود زندگی کند، برای تحقق این منظور تحمل مشقات می کند. در دریای بی سرانجام پیکارها خوض می کند و خود را در معرض مرگ و تلف قرار می دهد تا همه بگویند که فلان انسان، رزمنده شجاعی است، ولی مریم به هیچ یک از این امور رغبتی نداشت و دلش می خواست که کاش از یادها فراموش می شد. به گونه ای که گویی اصلا وجود نداشته است و اثری از او در جهان باقی نماند.

آرزوی او آن بود که فراموش می شد و نیز فراموش شدنش در یاد کسی نماند. چنان که گویی اصلا وجود نداشته است. گاه انسان چیزی را فراموش می کند ولی به یادش هست که چیزی را فراموش کرده است مثل یک بیت شعر که می داند از کیست ولی آن را به یاد نمی آورد، پس به اندیشه فرو می رود و می کوشد تا آن را از اعماق تاریک ذهن به سطح روشن آن آورد و گاه هست که اصلا نمی داند

که چیزی را از یاد برده است در این حال آن چیزی فراموش شده است که فراموش شدنش هم فراموش شده. مریم(ع) آرزو می کرد که کاش بدین گونه فراموش می شد و از او اثری که چیزی را به یاد کسی آورد باقی نمی ماند.

فرزند پسندیده

[۲۴]

فناداها مِنْ تَحْتِهَا كُودَكُكَ از زیر او ندایش داد.

در این که چه کسی مریم را ندا داده است میان مفسران اختلاف است آیا این ندا کننده جبرئیل بود؟ زیرا مریم بالای تپه ای ایستاده بود و جبرئیل در فرود تپه و او مریم را از پایین تپه ندا داد. یا ممکن است که ندا دهنده عیسی بوده. به نظر من ندا کننده فرزند نوزاد او عیسی بوده است. زیرا با سیاق سخن قرآن مناسب تر است و جبرئیل نامش در سیاق این آیات نیامده است.

أَلَا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكَ تَحْتِكَ سَرِيًّا

محزون مباش پروردگارت از زیر پای تو جوی آبی روان ساخت.

معلوم می شود که مریم چون فرزند خود را بزاد به حوادث بعد از زادن می اندیشید که آیا مردم به او چه خواهند گفت؟ آری اکنون مریم با این فکر دست به گریبان بود که چه بکند؟ به کجا برود؟ پس نخستین کلمه ای که عیسی به او گفت این بود که ای مادر غصه آینده را مخور. باید زن در برابر مسئولیتهای خود در زندگی زناشویی چنین باشد. بعضی هستند که همواره در اضطراب سرنوشت زندگی کودک خود هستند. مسلم است که این دلشوره ها کاری نادرست است، زیرا آن کس که کودک را آفریده است مادر را برای پرورش او قرار داده و این مادر مهربان وظیفه خود را در قبال او انجام خواهد داد. بر ماست که به جای آن همه نقشه های عجیب برای آینده کشیدن در لحظه زیست کنیم. و نباید لحظه موجود را با ترس از آینده تباه کنیم که ترس از آینده و اندوه بر گذشته بسا که آدمی را از فعالیت باز می دارد.

در این آیه به جای «النهر» «سری» به کار رفته، زیر این واژه در عربی

برای مفهوم نهر رساتر است. عیسی به مادرش اشاره کرد که نهر در پای تپه جاری است.

از دل مشغولیهای مریم یکی هم این بود که اکنون چه بخورد تا رفع گرسنگی کند و برای غذای فرزند پستانهایش پر شیر شوند.

[۲۵]

و هُزِّي إِلَيْكَ بِجَذَعِ النَّخْلَةِ تَسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا نخل را بجنبان تا خرماى تازه چیده برایت فرو ریزد.

۱- در احادیث آمده است که مریم سر خود به آسمان بلند کرد و گفت:

پروردگارا! در روزهای معمولی که من تندرست بودم طعام من از آسمان نازل می شد ولی اکنون که در این حالت هستم باید درخت خرما را بجنبانم تا برای من خرما ریزد. چرا؟ به او وحی شد یا عیسی به سخن آمد- دقیقاً نمی دانم- که در آن ایام علاقه ات تنها به من بود ولی امروز علاقه خود را میان من و پسر تقسیم کرده ای، پس باید خود درخت را بجنبانی.

۲- برای این آیه تفسیر دیگری هم هست از این قرار که بر انسان است که سختیهای زندگی را تحمل کند و اگر تحمل نکند چیزی به دست نخواهد آورد برای تحصیل معاش هر کس باید زحمت بکشد و خدا هم او را یاری دهد تا به نتیجه برسد.

«خرمای تازه چیده برایت فرو ریزد» در احادیث آمده است که بهترین غذا برای زنی که تازه وضع حمل کرده خرماى تازه است. در خرماى تازه همه موادى که جسم به آنها نیازمند است وجود دارد بعضى از علما مى گویند که در خرما ۱۳ ماده حیاتی و پنج نوع ویتامین وجود دارد از این جهت در پاره ای از جاها تا چهل روز به زنی که زاییده است خرما می دهند.

[۲۶]

فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا پس ای زن بخور و بیاشام و شادمان باش.

در فکر این مباش که در آینده سرنوشت این کودک چه خواهد شد او به

زودی روشنایی دل و دیده تو خواهد شد.

فَأَمَّا تَرِيْنَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنَّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا

و اگر از آدمیان کسی را دیدی بگویی: برای خدای رحمان روزه نذر کرده ام و امروز با هیچ بشری سخن نمی گویم.

یاریگری عیسی مادرش را از همین لحظات اولیه آغاز شد. سبب آن بود که ۷ عیسی وجودش یک معجزه بود و کارهای او شگفت انگیز... مثلاً رسم بر این است که چون کودک بزرگ شد و نیرومند گردید به مادرش یاری دهد، مادران همواره چشم به آینده فرزند خود دارند بدین امید که چون سختیهای ایام کودکی به پایان آمد زمان آسایش و راحت فرا رسد و آنان در سایه فرزندان خویش بیارامند، ولی در مسئله عیسی، این فرزند است که مادر را راهنمایی می کند که به مردم بگوید: «روزه نذر کرده ام». از این عبارت می فهمیم که در شرایع پیشین روزه مقرون به سکوت بوده است. عیسی هم به مادر اشارت می کند که به مردم بگوید که من روزه هستم اما نه با کلمات بلکه با اشارت، زیرا اگر مریم کلمه ای حرف بزند روزه اش باطل می شود. البته چنین روزه ای در آیین محمدی (ص) منسوخ شده ولی تأکید شده که روزه دار زبان را از گفتن سخنان بیهوده و زاید حفظ کند. از امام صادق روایت شده که:

«روزه تنها از باز ایستادن از خوردن و آشامیدن نیست بلکه همانطور که مریم در زمانی که روزه بود با کسی سخن نمی گفت، شما هم زبانهای خود را حفظ کنید و چشمان فرو بندید. نه بر کس حسد ورزید و نه با کس کشاکش و مجادله نمایید».

تهدیه به مریم

[۲۷]

فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ كُودَكَ رَا بَرْدَاثَ وَ نَزْدَ قَوْمِ خُودِ آوَرْدَ.

دختری دوشیزه و جوان و شوی ناکرده، کودکی شیر خوار در آغوش دارد.

ص: ۳۳

قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا

گفتند: ای مریم کاری قبیح کرده ای.

بعضی «فریا» را در آیه به معنی عظیم و عجیب گرفته اند. /۷ از اینجا معلوم می شود که قوم او در آغاز او را متهم به زنا کاری نکردند ولی کم کم و غیر مستقیم به او چنین تهمتی زدند.

[۲۸]

يَا أُخْتِ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ أَمْرًا سُوًّا وَمَا كَانَتْ أُمَّكَ بَعِيًّا أَي خَواهر هارون نه پدرت مرد بدی بود و نه مادرت زنی بد کاره.

مریم را خواهر هارون خطاب کردند. در واقع مریم خواهر هارون نبود، بلکه از خاندانی شریف و پاکیزه بود که هارون برادر موسی (ع) در رأس آن جای داشت یعنی مریم از خاندان هارون بود و چون هارون به تقوی و پرهیزگاری معروف بود مریم را «ای خواهر هارون» خطاب کردند. در میان عربها رسم است که چون مردی را بخواهند به خاندانی نسبت دهند می گویند «یا اخا فلان». ای برادر فلان.

قوم او گفتند که ما پدرت را می شناسیم مردی عاری از محاسن اخلاق نبود و مادرت هم بد کاره نبود. پس این کودک از کجا آورده ای؟ از این آیه می توان به مسئله وراثت و تأثیر آن در نسل آگاه شد. یعنی در خانواده ای که مزایای اخلاقی خانواده تو را داشته باشد چنین کارهای زشت عجیب است.

[۲۹]

فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا به فرزند اشارت کرد. گفتند: چگونه با کودکی که در گهواره است سخن بگوییم.

به راستی سخن گفتن با کودک که هنوز در گهواره آرمیده کاری شگفت است. پنداشتند که مریم آنان را مسخره می کند ولی بی درنگ عیسی به سخن آمد و با زبانی فصیح و روشن سخن گفت: از بندگی اش در برابر خدا از وظیفه رسالت که بر عهده دارد، /۷ از اخلاق و سیره خویش و از آنچه خود و پیروانش از آن بهره خواهند گرفت.

ص: ۳۴

قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا كَقَوْلِهِ: من بنده خدایم. به من کتاب داده و مرا پیامبر گردانید.

عیسی (ع) به دنیا آمد در حالی که حامل صفاتی عالیه بود و چون از چنان صفاتی برخوردار بود سمت پیشوایی ما یافت. پس باید در این آیه بیشتر نگریم تا آن صفات را که عیسی بدان متصف بود شناخت. سپس بکوشیم تا خود به آن صفات متصف گردیم. ابتدا عیسی می گوید من بنده خدایم. با این بیان صفت عبودیت را در وجود خود تأکید می کند تا مباد دربارۀ او کسی به خطا رود زیرا ولادتش معجزه آساست، در گهواره هم سخن می گوید و در خردسالی به کتاب خدا آگاهی دارد.

ممکن است کسی بپرسد که ما چگونه می توانیم در این صفات به عیسی اقتدا کنیم. آیا ممکن است مادر فرزند خود را به پیامبری برساند؟ می گویم: نه. این در توان مادر نیست ولی مادر می تواند فرزند خود را به گونه ای تربیت کند که مبلغ و داعی حق گردد، همان گونه که زن عمران چنین کرد وقتی که کودکی را که در شکم داشت نذر معبد کرد. پس چرا هر زنی کودکی را که در شکم دارد نذر نمی کند که او را وقف عبادت پروردگارش سازد.

وقتی زنی برای فرزند خود - که هنوز متولد نشده - چنین برنامه ای را طرحریزی کند خدای تعالی آن مولود را برای او مبارک می گرداند.

مادر شیخ مرتضی انصاری را گفتند: پسرت / ۷ مرجع دینی بزرگی شده است.

آن زن تعجب نکرد و گفت: خودم چنین انتظاری از او داشتم. پرسیدند: چگونه؟ گفت: برای این که در کودکی اش حتی یک بار بدون وضو او را شیر نداده ام.

حتی در نیمه های شب که بیدار می شد و شیر می خواست ابتدا وضو می گرفتم سپس پستان به دهنش می گذاشتم.

آری، این مادر از همان آغاز چنین مقامی را برای فرزند خود خواسته است

خداوند تعالی نیز آنچه او می طلبیده به او ارزانی می داشته.

رسالت عیسی

[۳۱]

وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ هِرْ جَا كِهْ بَاشْمْ مِرَا بَرَكْتْ دَاد.

عیسی چراغ تابناک خیر و سرچشمه فیاض نیکی و پاکی بود.

هر کس باید فرزند خود را چنین تربیت کند که خیر را بشناسد و آن را دوست بدارد و برای رفاه و سعادت دیگران بکوشد. چنین کسان هر جا که باشند چشمه های برکت از وجودشان جاری است.

در تواریخ خوانده ایم که حضرت فاطمه زهراء(ع) شبی در محراب عبادت خود نماز می خواند و دعا می کرد تا صبح بدمید. فاطمه(ع) برای همه مردم دعا کرد ولی برای خود و فرزندانش از خدا چیزی نخواست. فرزندش حسین(ع) که خردسال بود در کنارش بود. گفت:

«مادر، برای همه مردم دعا کردی و برای ما دعا نکردی. فاطمه گفت:

چنین است پسر... اول همسایه سپس خانه».

بنگرید که فاطمه فرزند خود را چگونه تربیت می کند. او از همان آغاز فرزندان خود را به گونه ای تربیت می کند که مردم دیگر را بر خود ترجیح دهند و اگر خیری هست نخست برای آنان بخواهند. عیسی نیز چنین تربیتی داشت.

وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا

و تا زنده ام به نماز و زکات وصیت کرده است.

نماز و زکات بعد از پرستش خدا قرار گرفته اند. عیسی نیز برای صدق رسالت خود، خود را به اقامه نماز و دادن زکات موظف می دارد.

اخلاق او

[۳۲]

وَ بَرًّا بِوَالِدَتِي وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا وَ نِيزْ نِيكِي كَرْدَنْ بَهْ مَادْرَمْ وَ مِرَا جَبَارْ وَ شَقِي نَسَاخْتَهْ اسْت.

جبار کسی است که برای هیچ کس بر عهده خود هیچ حقی قائل نیست و می خواهد خود را بر همه مردم تحمیل کند و شقی کسی است که اعمالش سبب آن می شود که جانش به بلا گرفتار گردد. سه صفتی که عیسی بن مریم (ع) برای خود بر شمرد همه به یک اصل برمی گردند و آن بیرون آمدن نفس است از دایره تنگ خود پرستی به سوی افق حق، و زندگی کردن برای مردم نه برای خود و دیگر آن که حق را محور اعمال خود قرار دهد نه هواهای نفسانی را.

از این آیه به این معنی هم پی می بریم که نیکی کردن به مادر یکی از ضروریات اخلاقی است. همه پیامبران خدا به آن وصیت کرده اند. نیکی به مادر دلیل ایمان و وسیله تقرب به خداست. مردی از رسول خدا پرسید:

«چه کسی بیش از همه بر من حق دارد؟ گفت: مادرت. پرسید دیگر چه کسی؟ گفت مادرت. سپس پرسید: بعد از مادرم؟ گفت: پدرت. (۱)

□ □
روزی ام سلمه نزد رسول الله آمد و از روی شکایت گفت: آیا همه افتخارات برای مردهاست؟ رسول الله گفت:

آری... وقتی زن آبستن می شود به منزله روزه دار است و به منزله کسی است که همواره در نماز است و در راه خدا به جان و مالش جهاد می کند و چون بار خود بر زمین نهد خداوند او را اجر عطا می کند که هیچ کس را توان سنجش عظمت آن نیست و چون ۷/ فرزند خود را شیر دهد هر بار که کودک پستانش را بمکد مثل این است که یکی از فرزندان اسماعیل را از بندگی آزاد کرده است و چون از شیر دادن فراغت یابد ملکی به پهلوی او می زند که کار از سر گیر زیرا خدا تو را آمرزیده است. (۲)

[۳۳]

□
وَ السَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا وَ سَلَام

ص: ۳۷

۱- ۱) - وسائل الشیعه ج ۱۵ ص ۲۷۰.

۲- ۲) - جامع السعادات ج ۲ ص ۲۶۱.

بر من روزی که زاده شدم و روزی که می میرم و روزی که دیگر بار زنده برانگیخته می شوم.

حقیقت سعادت و شقاوت از همان لحظه ولادت شکل می گیرد.

پس از آن که عیسی(ع) اهداف و محتوای رسالتش را بیان داشت می خواهد آن اهداف را کامل گرداند پس می افزاید که او جبار نیست که در زمین فساد کند بلکه رسولی است که رحمت است و صلح و سلامت است. او از همان لحظه ولادت سخن از صلح و سلامت می گوید و تا آن گاه که بمیرد و باز زنده شود همراه و همقدم صلح و سلامت خواهد بود.

[سوره مریم (۱۹): آیات ۳۴ تا ۴۰]

اشاره

ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ (۳۴) مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۳۵) وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۳۶) فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۳۷) أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصُرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۳۸) وَ أَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ وَ هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۳۹) إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَيْهَا وَ إِلَيْنَا يُرْجَعُونَ (۴۰)

ص: ۳۸

رهنمودهایی از آیات:

با عیسی علیه السلام بودیم. در کودکی به رسالت خویش بشارت داد و مردم را فرمان داد که پروردگارشان را پرستند.

قرآن حکیم در اینجا ما را متوقف می کند تا حقیقت مهمی را برای ما بیان کند. و آن حقیقت این است که اختلافاتی که در باب عیسی بن مریم میان مردم افتاد به سبب آن بود که خدا را نشناخته بودند. اینان اسماء و صفات خدا و قدرت و اسعۀ مطلقه او و چگونگی آفرینش او اشیاء را نمی دانستند. این اختلاف ثمره ضعف ایمان آنان به آخرت بود.

آفرینش خدا عالم وجود را آفرینشی ارادی است. زیرا می گوید موجود شو و آن بدون کوچکترین تأخیری موجود می شود. پس پروردگار ما را نیازی نیست که فرزندی برای خود برگزیند یا او را یار و مددکاری باشد که از او میراث برد، بلکه خداست که هر چه را که در آسمانها و زمین است به میراث می برد.

کسانی که خدا را با خود مقایسه می کنند از غایت جهل فرق بزرگی میان طبیعت مخلوق و صفات خالق نمی یابند اینان بودند که گفتند: عیسی پسر خداست.

ایمان به آخرت بسیاری از اختلافات دینی را از میان می برد، زیرا قسمت بزرگی از این اختلافات تابع هواهای نفسانی و شهوات است و نیز مولود عدم تحمل مسئولیت آنهاست در برابر علم. زیرا کسانی که از علم بهره مند هستند ولی نتوانسته اند امیال و شهوات خود را مهار کنند علم خود را به پیشیزی چند می فروشند.

قرآن کریم مردم را از قیامت بیم می دهد تا بیان کند که این اختلافات در صورتی که مردم ایمان راسخ به قیامت داشته باشند از میان می رود.

شرح آیات:

اشاره

کن فیکون

[۳۴]

ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ این است عیسی بن مریم- به سخن حق- همان که درباره او در تردید بودید.

یعنی این قصه عیسی بن مریم است و آن سخن قرآن و سخن حق است که در آن تردیدی نیست. اما مردم تردید می کنند و مجادله، زیرا شناختی از خدا ندارند و روز رستاخیز را نمی دانند. قرآن در آیات بعد این معنی را توضیح می دهد:

[۳۵]

مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ نَسَزَ خَدَاوَنَدَ رَا كَه فَرْزَنَدِي بَر گيرِد-منزه است-.

یکی از صفات خدا صفت قدرت و آفرینش است. پس چگونه یکی از مخلوقات خود را به فرزند می گیرد؟ فرزند به دو گونه است. یا به تبنی است یا به ولادت. وقتی کسی کس دیگر را به فرزند قبول می کند برای این است که به چنین کاری نیازمند است و خدای تعالی بسی بالاتر و برتر از این است که یکی از مخلوقات خود را به فرزند اختیار کند در حالی که بدان نیازی ندارد.

اگر فرض کنیم که ولد به ولادت تحقق می یابد در اینجا این نظریه فلسفی مورد توجه قرار می گیرد که جهان از خدا زاده شده چنان که نور خورشید از خورشید و چنان که اوهام از قلب می زاید و چنان که آب رودخانه ها از چشمه ها می تراود. این گونه سخنان مشتی اقوال جاهلان است و از صفت الوهیت و ربوبیت به دور و متناقض با آن. زیرا طریقه آفرینش خدای تعالی اشیاء را به مجرد اراده و مشیت است خدا مشیت را آفرید و مشیت اشیاء را. می گوید «موجود شو پس موجود می شود». موجود شو یا «کن» به معنی تلفظ به آن عبارت نیست، بلکه مجرد اراده

است. آفریدن خدا اشیاء را از طریق ممارست و معالجت نیست تا چیزی از چیزی بیرون آید، پس آن را ولادت بنامند. بلکه از طریق امر و ابداع است. بنا بر این نسبت دادن فرزند به خدا خطاست. و اگر این اندیشه درست باشد باید درباره تمام موجودات عالم صادق باشد. یعنی بتوانیم بگوییم که آسمانها و زمینها و هر چه در آنهاست فرزندان خدا هستند که بر حسب آن قول جاهلی از خدا بیرون آمده اند تناقض آن در این است که چگونه مخلوق خالق شود؟ چون چیزی از چیز دیگر زاده می شود باید زاده شده از جنس زاینده باشد در این اختلافی نیست که در فرزند همه صفات پدر موجود است و این به افراد انسانی اختصاص ندارد. مثلاً صفات شعاع خورشید درست صفات خود خورشید است و آبی که از چشمه بیرون می آید دارای صفات چشمه است. پس باید اشیاء مخلوق دارای صفات ایجاد کننده خود باشند. مانند صفات حیات و خلود و ثبات و عدم دگرگونی. و حال آن که این صفات در مخلوقات وجود ندارند و تنها منحصر به آفریدگار هستند. اگر وجود آنها را در مخلوق فرض کنیم بنا بر این دیگر نیازی به خالق نخواهند داشت.

اساساً این اندیشه ای است که عقل آن را طرد می کند. خدای تعالی این دو اندیشه را در این آیه پاسخ می گوید:

«نسزد خداوند را که فرزندی برگیرد، منزه است او».

چرا خدا فرزند گیرد؟ و این از صفات الوهیت نیست، خدای تعالی از همه بی نیاز است / ۷ و بنا بر این نیازی به اختیار فرزند ندارد.

از این گذشته پدید آمدن فرزند از خدا ناچار یا از طریق تناسل است و انقسام و این هر دو از خدا محال است زیرا خدای تعالی مرکب از اجزاء نیست و اگر دارای اجزاء بود صفت کمال مطلق را که هر ذره از ذرات عالم وجود بدان گواهی می دهد، فاقد می بود.

إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ

چون اراده کاری کند، می گوید: موجود شو پس موجود می شود.»

خداوند جهان را بدین طریق آفریده است اراده چیزی می کند و می گوید «موجود شو» آن چیز نیز موجود می شود. پس آفرینش او به صدور چیزی از او نیست.

[۳۶]

اما رسالت عیسی آن نبود که مردم را به پرستش خود بخواند بلکه عیسی مردم را به پرستش خدا می خواند. اگر عیسی خدا بود، چگونه ممکن است خدا مردم را به پرستش دیگری دعوت کند؟

صراط مستقیم

وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ

و الله پروردگار من و پروردگار شماست. پس او را پرستید که راه راست این است.

در اینجا سؤالی مطرح می شود: در این آیه رابطه بین دو جمله چگونه است؟ جمله اول می گوید: «الله پروردگار من و پروردگار شماست پس او را پرستید» و جمله دوم می گوید: «این است راه راست».

رابطه عمل به فکر است و در نتیجه رابطه زندگی دنیاست با آخرت. ایمان تو به خدا و عبودیت مطلق تو در برابر او نقشه مسیر تو را در زندگی ترسیم می کند، و راه تو را برای رسیدن به خدا روشن می سازد. که همان صراط مستقیم باشد. چون ۷/ خدا را-تنها خدا را-پرستش کردی در برابر خود همان راه راستی را که تو را به خدا می رساند گشوده ای ولی اگر خدا پرستی زندگی تو از مسیر صحیح خود منحرف خواهد شد و تو نمی توانی به اهدافت برسی. این است رابطه میان این دو جمله در آن آیه.

با آن که رسالت عیسی چنین رسالتی بود ولی قوم او درباره او سخت اختلاف کردند. تا آن گاه که قسطنطین امپراتور روم دو هزار و صد و هفتاد تن از اسقفها را در مجمع بزرگی گرد آورد و سؤالاتی مطرح کرد حاکی از این که عیسی کیست؟ جمعا ده رأی مختلف ارائه شد. بعضی گفتند: عیسی خداست که به زمین آمد، سپس به آسمان باز گردید. بعضی گفتند که عیسی پسر خداست و ما را دو

ص: ۴۲

خداست یکی پسر و یکی پدر. بعضی گفتند که او یکی از این سه است: پدر، پسر و روح القدس. بعضی دیگر گفتند که او دو جزء است: جزئی الهی و جزئی بشری. بعضی هم گفتند که: عیسی بنده خداست. خلاصه فقط از آن میان سیصد و چند نفر بر یک رأی متفق شدند. امپراتور رأی آنها را رأی اکثریت تلقی کرد.

(البته اکثریت نسبی زیرا فقط یک ششم آراء بود) و آن را رأی برتر و نظریه قوی تر اعلام کرد.

پس اختلافی که درباره عیسی بن مریم کردند همین اختلاف است. در حالی که مطلب روشن بود آن که جهان را آفریده همان کسی است که عیسی را آفریده است و روش آفرینش عیسی همان روش آفرینش عالم است که خدا گفت: «موجود شو، پس موجود شد».

تحزب راه ضلالت است

[۳۷]

فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ گروهِ ها با هم اختلاف کردند.

مردم عادی نخست بر مقتضای فطرت عمل می کنند. بعد از آن میانشان گروه های مختلف پدید می آید. ۷/ در داستان عیسی (ع) هدف این گروه ها کشف حقیقت نبود. اینان هدفشان چیز دیگر بود. هدفشان منافع خود و طایفه شان بود. از این رو قرآن اختلاف را به تحزب منسوب می دارد.

اول تحزب پدید می آید، و از پی آن اختلاف. برای آن که من بتوانم جمعی از مردم را به گرد خود جمع کنم، رقیب من هم جماعت دیگری را به گرد خود جمع کند، باید میان مردم نوعی اختلاف ایجاد کنیم تا من یک چیز شوم و او یک چیز دیگر. و خیال بشر می تواند که پاره ای از تفرقه ها را کشف کند و برخی امور مورد اختلاف را ایجاد کند. زیرا اختلاف اصل نیست بلکه فرع خود محوری است. تنها در روز قیامت است که این اختلافها از میان می رود و چهره حقیقت آشکار می شود.

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ

پس وای بر کافران به هنگام حضور در آن روز بزرگ.»

ص: ۴۳

قرآن به ما تذکر می دهد که این اختلاف بر سر دین نیست و از برای خدا هم نیست. بلکه به خاطر شهوات و هواهای آنهاست و عبارت «وای بر کافران» در آیه اشاره است به موضوع آنان در روز قیامت.

[۳۸]

أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونا چه خوب می شنوند و چه خوب می بینند آن روز که نزد ما آیند.

آری، در آن روز خواهند دید و خواهند شنید که آنان که در این جهان بر خود ستم می کردند و در گمراهی آشکار بودند. اینان به جای آن که برای رهایی خود از آتش جهنم به دنبال راهی بگردند هم چنان سرگرم شهوات بی ارزش و خود پسندیها و تنگ نظریهای خود هستند.

لَكِنَّ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلالٍ مُّبِينٍ

ولی ستمکاران امروز در گمراهی آشکاری هستند.

ستمکاران امروز در گمراهی آشکاری هستند آن چنان دیده حقیقت جویشان بر بسته است که نمی توانند حتی سرنوشت خود را تصور کنند. و این امر به سبب اختلافی است که دارند. اگر می توانستند سرنوشت خود را تصور کنند به جای اختلاف در دین دین را مقیاس کارهای خود قرار می دادند و به جای اختلاف در آن اختلافات خود را بدان رفع می کردند.

[۳۹]

وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ أَنان را از روز حسرت که کار به پایان آمده بترسان.

اعمال-یا افکارشان-و همه قدرتهایشان از دست رفته است و فقط یک چیز برای آنها مانده است حسرت و ندامت. زیرا در آن روز راهی به بازگشت ندارند و برای اصلاح مسیر خود فرصتی نمی یابند.

وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ وَ هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

آنان هم چنان در حال غفلت و بی ایمانی هستند.

امروز مردم از آن روز غافلند و بدان ایمان ندارند در حالی که می پندارند به آن ایمان دارند دروغ می گویند. اگر ایمان می داشتند اختلاف نمی کردند و به

گروه های مختلف تقسیم نمی شدند، بلکه همه چنگ در ریمان خدا می زدند.

در حدیث شریف آمده است که در روز قیامت گوسفندی را می آورند و بین اهل بهشت و اهل جهنم قرار می دهند. و این در موقعی است که اهل بهشت در نعمت خود متنعم هستند و اهل دوزخ در عذاب خود معذب.

منادی ندا می دهد که ای بهشتیان این گوسفند را می شناسید؟ او مرگ است و اکنون او را می کشند. در این هنگام حسرت بزرگ نصیب اهل جهنم است که نمی میرند تا از عذاب خلاصی یابند و عذابشان تخفیف نمی یابد. اگر مرگ در آخرت موجود می بود، اهل بهشت از شادمانی و خوشی می مردند و اهل جهنم از حسرت جاویدانی در آتش. اکنون که مرگ کشته شده یکی در نعمت جاوید خواهد بود و یکی در عذاب جاوید.

خدا میراث بر است

[۴۰]

إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ هر آینه ما زمین را و هر که بر روی آن است به ارث می بریم و همه به نزد ما باز گرداننده می شوند.

این زمین با همه زیباییها و نعمتهایش از آن آنها نیست. به ما باز می گردد و ما وارث آن هستیم و آنان خود به نزد ما باز می گردند، تا حساب اعمال خود را پس بدهند که چرا برای این نعمتهای اندک و ناپایدار اختلاف می کردند.

از این رو می گوئیم: اختلافهای انسانی بویژه اختلافهایی که در چهار چوب ادیان و رسالتهای آسمانی جای می گیرد باید به دو طریق از میان برده شود:

اول: با یاد آوردن خدا به مردم تا به آفریننده هستی ایمان آورند.

دوم: با یاد آوردن روز رستاخیز به مردم.

آری، اگر مردم پروردگار خود را می شناختند، اختلافات به پایان می رسید.

اگر مردم می دانستند که در روز رستاخیز در پیشگاه عدل الهی حاضر خواهند شد گرد اختلاف نمی گشتند. اختلاف ثمره جهل است و چون خدا شناخته شد و به

آخرت ایمان حاصل گردید اختلاف هم از میان می رود.

[سوره مریم (۱۹): آیات ۴۱ تا ۵۰]

اشاره

وَ اذْكَرُ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا (۴۱) اِذْ قَالَ لِاَبِيهِ يَا اَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا (۴۲) يَا اَبَتِ اِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي اَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا (۴۳) يَا اَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ اِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا (۴۴) يَا اَبَتِ اِنِّي اَخَافُ اَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا (۴۵) قَالَ اَرَاغِبُ اَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا اِبْرَاهِيمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ لَمَازُجْمَعَنَّكَ وَ اُهْجِرْنِي مَلِيًّا (۴۶) قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي اِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا (۴۷) وَ اَعْتَرَلُكُمْ وَ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَ اَدْعُوا رَبِّي عَسَى اَلَّا اَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا (۴۸) فَلَمَّا اِعْتَرَلَهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَ هَبْنَا لَهُ اِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ كَلَّا جَعَلْنَا نَبِيًّا (۴۹) وَ وَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا (۵۰)

معنای واژه ها

۴۶] و اهجرنی ملیئا

مدتی طولانی از من کناره بگیر.

۴۷] حفیئا

نیکوکار مهرورز.

ص: ۴۶

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

رابطه انسان با پروردگارش باید برتر از همه روابط او باشد. بلکه باید جهت دهنده دیگر روابط او باشد که در رأس همه آنها رابطه اوست با خانواده اش.

یکی از قضایای طبیعی در زندگی انسان، الهام گرفتن هر فرزندی است از پدرش. او طرز فکر و تجارب پدر را فرا می گیرد. نسلهای بشر که از پی هم آمده اند هر نسلی از نسل پیشین خود چیزهایی فرا گرفته و به نسل بعد از خود به میراث داده است.

خدای سبحان به انسان غریزه تقلید و پیروی از پدران را داده است، همان گونه در پدران نیز غریزه تعلیم و انتقال افکار خود را به فرزندان خود و مجبور کردن آنها به فرا گرفتن آن تعلیمات را به ودیعت نهاده است.

اما این غریزه که از سنن عالم وجود است نباید به حال خود رها شود بلکه باید در مسیر درستی قرار گیرد. فرزندی که بدون هیچ تفکری و چون و چرایی از پدر اطاعت می کند نه تنها قدرت ابتکار و خلاقیت خود را از دست می دهد بسا که به گمراهی هم کشیده شود. نسلهایی که خود مبتکر نیستند و همواره از حاصل تجارب پیشینیان سود می برند، ۷/ به ارزش والای تجربه پی نمی برند و قادر به استفاده از آن چنان که بایسته است نخواهند بود.

در این آیات توجه قرآن کریم به انتقال افکار از نسلهای گذشته به نسلهای بعدی است و در عین حال هشدار می دهد که باید نسلهای بعد در افکار و اندیشه های

گذشتگان بنگرند و چشم بسته آنها را سرمشق خود قرار ندهند.

بسا اتفاق می افتد که نسل نو بر آمده افکار و اندیشه های نسل پیش از خود را به ترازوی انتقاد می سنجد و آن را در خور قبول نمی یابد پس خود به اصلاح و دگرگون ساختن آنها می پردازد از همین جا نبرد و کشاکش میان نسلها به وجود می آید و همین کشاکش خود از عوامل تکامل است.

چنان که از این آیات بر می آید اگر اختلاف حول یک محور اساسی مانند پرستش خدا باشد باید نخست روش مدارا را به کار برد. از این رو می بینیم که ابراهیم به پدرش خطاب می کند که «تو را سلامت باد از پروردگرم برایت آمرزش خواهم خواست» ولی اگر مدارا با قومی سودمند نیفتاد باید از آنان اعتزال جست، زیرا آخرین راه حل همین است. ابراهیم وقتی ملاحظه می کند که پدرش هدایت نمی شود و مسئله توحید چیزی نیست که بتوان آن را بازیچه انگاشت بر ضد او قیام می کند. این قیام به چه صورت است؟ او پدرش را نکشت، سرکشی و تمرد هم در برابر او نکرد، بلکه از معبود او کناره گرفت و اعراض نمود. پس معلوم می شود روش مدارا، سپس اعراض و اعتزال بهترین روش در مبارزه با افکار و اندیشه های نسلهای پیشین است.

در این آیات مسئله جالب توجه دیگری هم هست و آن این که توجه قرآن به یک صحنه است: داستان ابراهیم خلیل (ع) که با پدرش بحث و جدل می کند، در حالی که صحنه دیگر معارضه و کشاکش، چون معارضه و کشاکش با نظام حاکم و جامعه جاهلی از نظر دور مانده است. شاید سبب آن باشد علاقه و بستگی انسان به خانواده و خویشاوندان از محکمترین علایق و بستگیهاست و چون برای خدا از آن دل بر کند هر اعتزال و اعراضی آسان خواهد بود. و چون چنین اعتزال و اعراضی حاصل گردید خداوند به عوض آنها بهتر از آنها را نصیب او خواهد ساخت همانطور که اشارت رفته است که چون ابراهیم از پدر کناره گرفت خداوند به او اسماعیل و اسحاق و یعقوب و ذریه آنها را عنایت فرمود.

[۴۱]

وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا در این کتاب ابراهیم را یاد کن که او پیامبری راستگو بود. « ابراهیم پیشوا بود و راستگو بود و به هر چه از جانب پروردگار نازل شده بود ایمان آورده بود. بعضی از مردم حاضرند به چیزهایی که از جانب خدا نازل شده ایمان بیاورند ولی به شرطی که به منافع و مصالحشان تعارضی نداشته باشد. در حالی که ابراهیم با همه مشکلات و سختیهایی که بر سر راهش بود به آنچه از جانب خدا نازل شده بود، ایمان آورد. خود نیز پیامبر مرسل خدا بود.

[۴۲]

اِذْ قَالَ لِاَبِيهِ يَا اَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَّ لَا يُبْصِرُ وَّ لَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا اَنْ تَكُنْ مِنْ اُولٰٓئِكَ اِي پدرا! چرا چیزی را که نه می شنود و نه می بیند و نه هیچ نیازی از تو برمی آورد، می پرستی؟! ابراهیم از روی فطرت خویش به هدایت رسیده بود و دریافته بود که پرستش بتان سنگی خطاست. آنها نه می بینند و نه می شنوند و نه توانایی کاری را دارند.

در بسیاری از اوقات افراد بشر به نقطه ای محوری و فطری در عین وضوح می رسند، ولی در آن حال کار را رها می کنند و جدا به اندیشه نمی پردازند تا به آنچه به سوی آن در حرکت اند برسند. بلکه هر انسانی که در جامعه ای فاسد زندگی می کند، گاهیگاهی برق هدایتی بر او می تابد که اگر در پی آن رود به عرصه هدایت خواهد رسید. از این رو می بینیم که آنهایی که در نقاط دور دست زمین زندگی می کنند و از بارقه هدایت پیامبران محروم اند، گاهیگاهی به بعضی نتایج اولیه دست می یابند در این هنگام باید از شجاعت کافی برخوردار باشند تا بتوانند راه خود ادامه دهند و آنچه را که در پی آن هستند بیابند. اما اگر از چنان شجاعتی برخوردار نباشند تا به طلب حق برخیزند و راه خود ادامه دهند، خداوند بر آنان حجت می آورد که چرا بیم به دل راه دادند و چرا به پرتو عقل خویش در

حالی که راهشان روشن و گشاده بود به هدایت نرسیدند.

ابو ذر غفاری در زمان جاهلیت از سفری به قبیله خود بازگشت. رسم چنان بود که به هنگام بازگشت از سفر نخست به نزد بتان خود می رفتند. ابو ذر هم به نزد آن بتان آمد، در این حال بارقه هدایت در دلش جرقه زد و با خود گفت که این بت جز قطعه سنگی سخت نیست چرا باید سنگی را که نمی شنود و نمی بیند بپرستم. او در حق من چه خواهد کرد؟ ابو ذر را به خاطر گذشت که قدری آب و نان نزد آن بت نهاد. اگر خورد و آشامید معلوم می شود زنده است. ابو ذر قدحی شیر نزد او نهاد و در جایی نشست و منتظر شد که شیر را بخورد. ولی بت از جای خود تکان نخورد، ابو ذر گفت: حتما از من خجالت می کشد. پس دورتر رفت و پشت سنگی پنهان شد و بت را زیر نظر گرفت در این حال دو روباه رسیدند، شیر را خوردند و سپس بر آن بت شاشیدند و از آنجا دور شدند بدون آن که آن بت را از خود یارای دفع مضرت باشد. پس ابو ذر چنین گفت:

ا رب یبول الثعلبان برأسه

لقد هان من بالثعلب

(آیا آن که دو روباه بر او بشاشند خدا تواند بود چه پست است و بی مقدار کسی که روباهان بر او بشاشند).

نظیر این واقعه در تاریخ عصر جاهلی بسیار است، ولی کسان دیگر شجاعت ابو ذر را نداشتند که از اعتقادات فاسد خود دل بر کنند. آن دیگران هم چنان با اوضاع مماشات می کردند و با خود می گفتند ما را توان تغییر دادن آن نیست.

ابراهیم (ع) هم به آن نقطه ساده ای که آغاز یک مسیر طولانی است رسیده است. از این رو می بینیم که به پدر خود می گوید: «ای پدر چرا چیزی را که نه می شنود و نه می بیند می پرستی؟».

ابراهیم چون آن نقطه کشف می کند در او شهادتی است که او را به برداشتن گام دیگر وا می دارد. از اینجاست که او پیروی از پدر را خطا می انگارد، زیرا پدرش بتی را می پرستد که نه می بیند و نه می شنود و نه برای او سودی دارد.

مسلم است که این پرسش جدیدی است که عاده هر کس به آن نمی رسد

مخصوصاً اگر در یک جو خانوادگی زندگی کند و مجبور باشد در همه حال از پدر متابعت کند. اما ابراهیم با شهادت فطری خویش این قید و بندها را پاره می کند.

ولایت شیطان

[۴۳]

يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ أَي پدر! مرا دانشی داده اند که به تو نداده اند.

میزان و مقیاس اطاعت و تقلید علم است. اگر من از تو عالمتر باشم تو مجبور هستی که از من اطاعت کنی، نه من از تو.

فَاتَّبَعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا

-پس از من پیروی کن تا تو را به راه راست هدایت کنم.» ابراهیم با چنین شهادتی با پدر رو به رو می شود، و از او می خواهد پیرو او باشد، زیرا که او دارای علم است. از این جا به این نکته پی می بریم که شرط رهبری جامعه نه افزون بودن سن است و نه مقام و منزلت اجتماعی بلکه شرط اصلی داشتن علم است و بس.

[۴۴]

يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا أَي پدر! شیطان را مپرست. زیرا شیطان خدای رحمان را نافرمان بود. ۷/ ابراهیم در وهله اول از پدر خواست که بتانی که نه می شنوند و نه می بینند نپرستد، و در اینجا می گوید: شیطان را نپرست. شیطان در اینجا همان چیزی است که صورت بت مجسم شده است. یا به صورت وساوس نفسانی که پرستش غیر خدا را در دل آنها می آراید. چون شیطان خدا را نافرمان است پس محال است بندگان خدا را به راه راست هدایت کند بلکه همواره آنان را به راهی می کشاند که به نافرمانی خدا منتهی می گردد.

چرا خدای تعالی «الرحمن» را در برابر شیطان قرار داد و نگفت «الرب»، زیرا می خواهد به ما بفهماند که شیطان ضد رحمت خدا و نقیض آن است.

مراد از پرستش شیطان تنها پرستش بتان سنگی نیست، بلکه شیطان

ص: ۵۱

می تواند در طاغوتان یا خادمان معابد بتان یا همه کسانی که به نحوی خود را به آستان بتان وابسته کرده اند نیز تجسم یابد.

[۴۵]

يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا اى پدر! من می ترسم عذابی از جانب رحمان به تو رسد و تو دوستدار شیطان بوده باشی. «انسانی که می خواهد میان حق و باطل و هدایت و ضلالت و خیر و شر جمع کند در می یابد که خیر و هدایت از میان می روند و جز شر و ضلالت برای او باقی نمی مانند، زیرا ممکن نیست که هم خیر و هم شر با هم در یک جای گرد آیند. مسلماً یکی از آنها آن دیگری را از میدان به در خواهد کرد. زمانی که انسان به پرستش شیطان سرگرم شود خدای تعالی نور عقل را از او خواهد گرفت /۷ و او تا ابد دوستدار شیطان خواهد شد و این عذاب عظیمی است که پیروان شیطان را در بر خواهد گرفت.

گفتگوی ابراهیم چند خصوصیت دارد:

اولاً: گفتگویی است ملایم.

ثانیاً: اندک اندک اوج و شدت می گیرد. ابتدا می پرسد: چرا؟ سپس می گوید: نپرست. و آن گاه می گوید که از من پیروی کن. در وهله آخر پدر را مخاطب می سازد که می ترسم تو دوستدار شیطان باشی.

در واقع عموی ابراهیم یعنی همان کسی که ابراهیم او را پدر خطاب می کند - از این رو که در خانه او می زیست - در عمل دوستدار شیطان است ولی ابراهیم حقیقت را ناگهانی رو در روی او نمی گوید. ولی بنگریم که عموی او چگونه او را مخاطب می سازد.

وحشت در محیط خانواده

[۴۶]

قَالَ أَرَأَيْتُ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ كَفَتِ اى ابراهیم آیا از خدایان من بیزار هستی؟

ص: ۵۲

نمی گوید آیا از حق بیزار هستی، زیرا حق و باطل محور کارهای «آزر» نیست بلکه می گوید: «از خدایان من» زیرا می خواهد قدرت و هیمنه خود را بر او تحمیل کند.

لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ لِأَرْجُمَنَّكَ

اگر باز نایستی سنگسارت می کنم.» این یک ترور خانوادگی است، «اگر باز نایستی سنگسارت می کنم».

یعنی یا تو را به سنگ می کشم آن سان که مرتکبان گناهان کبیره را به سنگ می کشند که سخت ترین انواع اعدام است، یا به تو تهمت ضلالت می زنم یا به گونه دیگر تو را در برابر جمع متهم می سازم. از سیاق آیه بر می آید که مقصود آزر معنی دوم است نه اعدام.

ابتدا او را به رجم و تشهیر تهدید می کند. سپس امر می کند از او دور شود یعنی برای همیشه از خانه او برود. این عادت را امروز نزد برخی پدران می بینیم که مثلاً اگر فرزندان شان دست به فعالیتهای انقلابی بزنند یا با جنبشهای اسلامی ارتباط داشته باشند آنها را از خانه طرد می کنند.

وَ أَهْجُرُنِي مَلِيًّا

اکنون زمانی از من دور باش.

مواجهه با تهدید

[۴۷]

وقتی که ابراهیم دید که کار به این حد رسیده است و اگر خانواده را ترک کند در گمراهی خویش بیشتر فرو خواهند رفت، گفت:

قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ

تو را سلامت باد.» ابراهیم اکنون که در برابر پدر به بن بست رسیده است راه و روش دیگری پیش می گیرد. می خواهد وسیله بهتری پیدا کند تا مگر پدر را به دعوت راستین خویش قانع سازد. راه و روشی که ابراهیم در برابر پدر اختیار کرده می تواند ما را نیز الهام بخش باشد. بسیاری از جوانانی که چشم دلشان به روی حقایق گشوده شده می خواهند آنچه را خود بدان رسیده اند به پدر و عموها و برادران خود هم که به سال بزرگتر از آنها هستند نشان بدهند ولی غالباً با موانعی برخورد می کنند،

زیرا چگونه ممکن است کسی که به سال بیشتر است و به خیال خویش از تجارب بهره مند است سخن جوان تازه سالی را بشنود. در چنین موقعیتی جوانی که می خواهد زبان به تبلیغ گشاید باید نرمگویی کند و نرمخویی پیش گیرد. ابراهیم می گوید:

سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا

از پروردگارم برایت آمرزش خواهم خواست، زیرا او بر من مهربان است. ابراهیم به پدرش می گوید برای تو از الله خدای یکتا آمرزش می خواهم. زیرا او مرا دوست می دارد و در حق من نیکی می کند. ابراهیم مرادش از این آمرزش خواستن هدایت پدر است، زیرا چنان که از آیات دیگر بر می آید پدرش خواستار هدایت نبود و می خواست هم چنان در ضلالت بماند.

[۴۸]

وَاعْتَرَلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا از شما و از آن چیزهایی که به جای خدای یکتا می خوانید کناره می گیرم و پروردگار خود را می خوانم، که چون او را بخوانم محروم نگرداند. ابراهیم پدرش را می گوید که تو می خواهی مرا از خانه طرد کنی و می گویی زمانی چند از من دور شو. خوب، من نیز به نوبه خود از شما کناره می گیرم و شما را ترک می گویم. آری چون شما را ترک گویم پناهگاه دیگری دارم او کسی است که زمانی که او را خواندم محروم نساخت آری او پروردگار من الله است.

خانواده فاضل

[۴۹]

فَلَمَّا اعْتَرَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ چون از آنها و آنچه جز خدای یکتا می پرستیدند کناره گرفت اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم. ابراهیم مؤسس یک تمدن بود و پدید آورنده یک خط فکری خداوند از رحمت خود اسحاق و یعقوب را به او داد.

وَكَأَلَّا جَعَلْنَا نَبِيًّا

و همه را پیامبری دادیم.

ص: ۵۴

خداوند به او اسحاق و اسماعیل را داد ولی خدا می گوید اسحاق و یعقوب را به او دادیم تا بیانگر استمرار خط رسالت باشد.

[۵۰]

وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا وَرَحْمَتِ خُوَيْشِ رَا بَه أَنهَآ اِرزَانِي دَاشْتِيم و سَخْن نِيكُو و آوَازَه بَلَنْد دَايِم.» اين خاندان يك خاندان نمونه است. هر گاه بخواهند به يك خاندان نمونه مثل زنند به خاندان ابراهيم مثل مي زنند. هنوز پس از بيش از پنج هزار سال كه از آن زمان مي گذرد در عالم دو ميليارد انسان از ابراهيم به عظمت ياد مي كنند و اين يكي از معاني سخن نيكو و آوازه بلند است.

بدین سان می بینیم که ابراهیم، پدر و مردمش را ترک گفت و از ایشان کناره گرفت ولی البته پس از آن که حجت را بر ایشان تمام کرد و با تمام نیرو کوشید آنها را هدایت کند و هنگامی که آنها را ترک کرد خداوند مردمی بهتر را در تماس با او قرار داد و آنها را جلودارانی شایسته برای دیگران قرار داد. بنا بر این پیوند ما با پدران و اطرافیانمان باید پیوندی مکتبی باشد که توحید و ایمان به خدا بدان جهت دهد.

آخرین اندیشه این که: جوامع انقلابی و مکتبی همان جوامعی هستند که در برابر ترور و وحشت تسلیم نمی شوند، ولی آدمی چگونه می تواند از وحشت رهایی یابد و چگونه می تواند در برابر آن ایستادگی کند؟ این کار از طریق ساختن خانواده او بر اساس آزادی، شدنی است، زیرا شخصی که در خانه تسلیم وحشت پدر می گردد نمی تواند در برابر وحشت نظام مقاومت کند. وحشت نظام، چهره ای است از وحشت خانواده و هر گاه آدمی توانست از وحشت خانواده رهایی یابد و خویش را از آن جامعه تنگ اختناق آور برهاند فردا خواهد توانست با وحشت سلطه های ستم پیشه مقابله کند، ولی کسی که امروز از هیبت پدر می هراسد آیا فردا تسلیم نظام فاسد نخواهد بود؟! خانواده، مادر حقیقی جامعه است و لذا داستان ابراهیم با پدرش برای ما روشن می سازد که: گام نخست در آزاد سازی جامعه همان آزاد سازی خانواده است

ص: ۵۵

نکته دیگر آن که خانواده مادر حقیقی اجتماع است. پس داستان ابراهیم و پدرش برای ما بیان می دارد که اولین قدم در آزادی اجتماع آزادی خانواده است از تهدید و فشار فکری.

[سوره مریم (۱۹): آیات ۵۱ تا ۵۹]

اشاره

وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا (۵۱) وَ نادِيَهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا (۵۲) وَ وَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا (۵۳) وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا (۵۴) وَ كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا (۵۵) وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا (۵۶) وَ رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا (۵۷) أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَ مِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَ مِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْرَائِيلَ وَ مِمَّنْ هَدَيْنَا وَ اجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَ بُكْيًا (۵۸) فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ عَذَابًا (۵۹)

معنای واژه ها

[۵۹] غنیا

جزای گمراهی.

ص: ۵۶

رهنمودهایی از آیات:

تا روابط انسان با خاندان بویژه پدر و فرزندان و برادرانش یک رابطه ایمانی و سالم باشد، نیاز دارد که به اولیاء صالح خدا تأسی جوید و راه و روش آنان را در زندگی برگزیند.

در سوره مریم خدای تعالی ما را با بعضی از این روابط سالم و صحیح آشنا می کند در عین حال به برخی روابط ناسالم و نادرست هم اشارت دارد.

مثلاً می بینیم که موسی(ع) برادر خود هارون را در تبلیغ امر رسالت خود به عنوان یاور و معاون خویش برمی گزیند تا رسالت الهی را به شیوه ای نیکو به انجام رساند. هارون کسی است که خود را با دلی پاک مهبای خدمت در راه خدا ساخته و در بوتۀ مجاهدت از همه ضعفها و ناشایستها که در وجود او بوده است پالوده شده از این رو هیچگاه از اینکه برادری چون موسی دارد به خود نمی بالد و مغرور نمی شود بلکه همواره در طریق اعتلای امر رسالت موسی سعی و تلاش می کند.

نیز مشاهده می کنیم که اسماعیل هم با دیگران در وعده صداقت می ورزد او را با خاندانش تنها یک رشته استوار مرتبط می سازد و آن دین است و پرستش حق.

اسماعیل خاندان خود را به نماز و زکات فرمان می دهد. اعمال او در نزد خداوند پسندیده است.

زکریا و پسرش یحیی، مریم و پسرش عیسی، موسی و برادرش هارون ابراهیم و خاندانش همه و همه در خور آن هستند که به عنوان الگوی صالح در زندگی خود از آنان پیروی کنیم.

در طرف مقابل خاندان دیگری را می بینیم که نماز را ضایع گذاشته اند و پرستش خدا را ترک گفته اند و از پی شهوات و امیال نفسانی خود رفته اند.

شرح آیات:

اشاره

موسی پیامبر با اخلاص

[۵۱]

وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ ۚ وَ در این کتاب موسی را یاد کن.» شرح کارهای پیامبران در قرآن از نظر رهبری و پیشوایی ایشان است که باید الگو قرار گیرد.

□ یکی از مستحبات اساسی حتی از واجبات صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد است، زیرا هر بار که ما رسول الله (ص) را یاد می کنیم صفات او و راه و روش او را نیز به یاد می آوریم. در نتیجه سعی می کنیم که در زندگی خود را شبیه به او سازیم و به رهنمودهای او عمل کنیم. همچنین یاد کردن از پیامبران دیگر هم مستحب است تا هر چه بیشتر با آنها رابطه روحانی برقرار کنیم. به همین سبب در چند جای قرآن بر این امر تأکید شده: «در این کتاب موسی را یاد کن» یا «در این کتاب اسماعیل را یاد کن» یا «در این کتاب ادریس را یاد کن» الخ. از سوی دیگر متوجه می شویم که در طریق ایمان به خدا تنها نیستیم بلکه ابراهیم و عیسی و یحیی و موسی و اسماعیل هم با ما هستند. و ما از آنان درس / ۷ مقاومت می آموزیم تا سستی به ما راه نیابد.

□ إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا

و او بنده ای مخلص بود.» رابطه موسی با خدا یک رابطه مخلصانه بود. پس ای کسی که دعوی ایمان می کنی باید رابطه تو نیز با خدا مخلصانه و بی هیچ شایبه ای باشد. از سوی دیگر تو در این خط با موسی همراه هستی و موسی برادر ایمانی تو است و نیز پیشوایی است صالح.

□ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا

و فرستاده ای پیامبر بود.» موسی برادر ایمانی تو است هم او بمنزله پدر تو است و این کسی که هم

برادر تو و هم پدر تو است از سوی خدا برای هدایت تو آمده است.

[۵۲]

وَ نَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ و او را از جانب راست کوه طور ندا دادیم.» به راستی انسان احساس اطمینان می کند وقتی که می بیند یکی از هموعان خود تا این حد به خدا تقرب جسته که خدا او را ندا دهد و با او سخن گوید آنهم به طور مستقیم از جانب راست کوه طور.

وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا

و نزدیکش ساختیم تا با او راز گوئیم.» اگر کسی در فاصله ای از تو قرار داشته باشد، چنین سخن گفتن را نجوا و راز گفتن نگویند. نجوا و راز گوئی در صورتی است که آن دو بسیار نزدیک هم باشند. موسی به خدا نزدیک شده و با او نجوا می کند.

بنگرید که انسان باید به چه مقامی از تقرب رسیده باشد که خدا با او به صورت نجوا، سخن بگوید.

مسلم است که انسان خدا نمی شود ولی می تواند تا این حد به خدا نزدیک گردد. و این برترین کرامت است انسان را نسبت به دیگر مخلوقات.

[۵۳]

وَ وَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا و از رحمت خود برادرش هارون پیامبر را به او بخشیدیم.» از بزرگترین نعمتهایی که خدا به موسی داد یکی این است که دعای او را مستجاب نمود و برادرش هارون را پیامبری داد و در این امر مهم یار و یاور او گردانید.

اسماعیل درست قول

[۵۴]

وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا و در این کتاب اسماعیل را یاد کن او درست قول و فرستاده ای پیامبر بود.» در حدیث شریف آمده است که این اسماعیل، اسماعیل بن حزقیل است نه اسماعیل فرزند خلیل (ع) او با شخصی در پشت کوهی وعده نهاده بود. آن مرد وعده

ص: ۵۹

را فراموش کرد ولی اسماعیل مدت یک سال در همانجا منتظر ایستاد. اتفاقاً آن شخص تصادفاً از آنجا گذشت و اسماعیل را هم چنان منتظر خود دید. از آن پس اسماعیل را درست قول و وفا کننده به وعده نامیدند.

سه قاعده تربیتی

[۵۵]

وَ كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا وَ خاندان خود را به نماز و زکات امر می کرد و نزد پروردگارش شایسته و پسندیده بود.» در این آیه سه مسئله مهم است:

یکی آن که مهمترین ارکان تربیت خانوادگی تربیت فرزندان است به ادای نماز. زیرا نماز پایه و اساس دیگر اعمال نیک است و نماز سبب تقرب انسان به خدا می شود.

ضرورتی ندارد که کودک خود را به انجام همه واجبات و اخلاقیات از خرد و کلان آنها تلقین کنی. بلکه اگر میان او و خدا یک رابطه ایمانی ایجاد کنی بقیه کارها خود بخود به سامان خواهد آمد. این رابطه به وسیله نماز است و بس.

چون ۷/ فرزند در کودکی مؤمنی صادق گردید هنگامی که بزرگ شود علاوه بر واجبات مستحبات را هم به جای خواهد آورد. اما اگر ایمانش بر پایه استواری قرار نداشته باشد، مسلم است، اگر از تعالیم دینی هم بر خوردار باشد به حالش سودمند نخواهد بود.

نماز کاری است منظم و هر شبانه روز پنج بار به انجام آن پرداختن کاری دشوار است. اگر کسی از کودکی به نماز عادت کرده باشد نماز جزئی از زندگی اش خواهد بود، چنان که گویی هرگز از آن احساس بی نیازی نخواهد کرد.

مطلب دوم زکات است. به معنی یک فریضه خاص که به غلات چهارگانه و ستوران سه گانه و زر و سیم تعلق می گیرد. گاه نیز زکات به معنی مطلق انفاق و عطاست. در هر حال خود ورزشی است برای این که انسان را بیاموزد که فقط به خود نپردازد بلکه به مردم دیگر نیز توجه کند.

ص: ۶۰

مطلب سوم که از سوره مریم حاصل می شود این است که مسئله رضا و خشنودی بارها در آن تکرار شده و از زورگویی نهی گردیده است و این به دو سبب است:

اول این که: هر کس موظف است که کودک خود را به نوعی تربیت کند که دارای شخصیتی کمال یافته باشد تا مردم از معاشرت با او و از اعمال و رفتارش راضی باشند. نه به گونه ای که هیچ به فکر دیگران نباشد.

دوم: طبیعت انسان اقتضا می کند که انسان در جامعه دارای مقبولیت اجتماعی باشد. از وظایف والدین است که فرزند خود را طوری تربیت کنند که در عین مقبولیت در نزد مردم در نزد خدا هم آبرومند و مقبول باشند. یعنی در محدوده پرهیزگاری، به راه و روش پیامبرش سیر کنند.

ادریس صدیق

[۵۶]

وَ اذْكَرُ فِي الْكِتَابِ اِدْرِيسَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا و در این کتاب ادریس را یاد کن او راست گفتاری پیامبر بود. ۷/ اما ادریس، قرآن یکی از صفات او را که هر کسی باید به فراوانی از آن برخوردار باشد ذکر می کند و آن صفت صدق است. صدیق صیغه مبالغه است از صدق. صدیق کسی است که در موقعیتهای سخت قدم از طریق راستی بیرون نمی نهد و صدق رنگ زندگی اوست.

می توان به این نکته نیز توجه نمود که غالباً همراه با نام و یاد پیامبران آنان را به صفت صدق متصف می کند، از قبیل (كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا) یا (اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا) زیرا از لوازم نبوت یا برترین صفات پیامبران صدق است و بس.

دیگر این که: یکی از دواعی نبوت، رسالت است. هنگامی که کسی از روی فطرت رسالت الهی را بر عهده گیرد، خداوند او را مقام نبوت دهد. ابراهیم از همان خردی با پدر بحث و گفتگو می کرد و درباره نفی عبادت بتان با پدر محاجه

ص: ۶۱

می نمود. بسیاری از پیامبران پیش از نبوت دارای رسالت هستند یعنی امر رسالت در ذات آنان نهفته است. چون کسی حاضر شد بار رسالت را بر دوش کشد و خداوند او را در عملش صادق دید، نبوتش ارزانی دارد. چرا در این آیه رسالت قبل از نبوت آمده و گفته است «رسولا نبیا» زیرا مقام رسالت بر مقام نبوت برتری دارد و درجه آن فراتر است.

[۵۷]

وَ رَفَعْنَا مَكَانًا عَلِيًّا ۚ وَ رَفَعْنَا مَكَانًا عَلِيًّا ۚ او را به مکانی بلند فرا بردیم. اگر خواستار مکان بلند هستی باید که صدق بورزی، همانند ادريس. زیرا فرد صادق را مردم دوست دارند و مقامش را فرا می برند. پس در میان مردم همواره دارای منزلتی عالی است.

فرزندان صالح

[۵۸]

أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَ مِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَ مِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْرَائِيلَ وَ مِمَّنْ هَدَيْنَا وَ اجْتَبَيْنَا ۚ اینان گروهی از پیامبران بودند که خدا به آنان انعام کرده بود از فرزندان آدم و فرزندان آنان که با نوح در کشتی نشانديم و فرزندان ابراهيم و اسراييل و آنها که هدايتشان کردیم و برگزیدیمشان. «اینان ذریه صالحی هستند که تو نیز باید خاندان خویش را بر وفق مرام و روش آنان راهنمایی کنی. شاید قرآن که بر کلمه «ذریه» تأکید می کند چنین مقصودی دارد.

إِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمٰنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَ بُكِيًّا ۚ

و چون آیات خدای رحمان بر آنان تلاوت می شد گریان به سجده می افتادند. «مهمترین صفت اینان پس از آن که خدا ایشان را هدایت کرده و برگزیده علاقه آنها به خداست و نزدیکی معنوی است به او و این مقام تقرب بالاترین مقامی است که انسان مؤمن صادق به آن دست می یابد.

چون آیات خدا بر مؤمنان تلاوت شود و آنان اوامر و نواهی خدا را بشنوند و

ص: ۶۲

به برنامه های اخلاقی او آگاه شوند به سجده می افتند و این سجده را دلالت بر این است که آنچه را شنیده اند قبول کرده اند و آماده اجرای آنها هستند.

سجود اظهار خشوع است به عمل و گریه اظهار خشوع در روح، زیرا چون آدمی تحت تأثیر موعظه ای قرار گیرد اشکش جاری می شود. اینان در برابر آیات خدا هم سجده می کنند و هم می گریند.

[۵۹]

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا سِيسَ كَسَانِي جَانِشِينِ اِيْشَانِ شَدْنَدِ كِه نِمَاز رَا ضَايِعِ كُذَاشْتَنْد و پيرو شهوات گرديدند و به زودي در غي خواهند افتاد. اين هم نشانه ديگري است از كساني كه ركن اساسي دين را تباه كردند و نماز را ترك نمودند.

قرآن نمی گوید نماز را ترک کردند بلکه می گوید نماز را ضایع گذاشتند که ضایع گذاشتن از ترک کردن چیزی افزون دارد و آن تبدیل کردن نماز است به چیزی عاری از محتوی و حقیقت. ۷/ نمازی عاری از خشوع. اینان نماز را ضایع می گذارند و از پی هواهای نفسانی و شهوات خود می روند آری چنین کسانی را نصیبی جز دوزخ نیست. که در این آیه از آن به «غی» تعبیر شده است.

[سوره مریم (۱۹): آیات ۶۰ تا ۶۷]

اشاره

إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا (۶۰) جَنَاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا (۶۱) لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا (۶۲) تَلَمَّكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا (۶۳) وَمَا نُنزِّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا (۶۴) رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا (۶۵) وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مِتُّ لَسُوفَ أُخْرَجُ حَيًّا (۶۶) أَوْ لَا يَذُكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا (۶۷)

ص: ۶۳

رهنمودهایی از آیات:

یک خانواده برتر و شریف در این دنیا خانواده ای است که در سرای خود بهشتی معنوی ایجاد کند که تا حدودی به بهشت جاویدان اخروی شبیه باشد.

هر کس که در این دنیا در چنان بهشتی زیست کند شایسته است که در آخرت هم به بهشت رود. در بهشت آخرت آدمی به حد وفور از آسایش روح و رفاه جسد برخوردار است. در بهشت دنیوی نیز چنین حالتی است. آسایش معنوی سلامت و آرامش است آن که در چنین بهشتی است به راستی از هر لغو و ناشایستی به دور است. او بر قله ای رفیع فرارفته که از آنجا بر زندگی اشراف دارد. در جوی که او برای خود آفریده نه از بیماری و وحشت و حزن خبری است نه از حسد و عقده های روحی اثری. اینها عواملی است که زندگی را به کام آدمی تلخ و تیره و تار می کنند.

هر که از آنها دوری گزیده باشد از هر خطر رهایی یافته است.

در روز قیامت پروردگار ما پرهیزگاران را به بهشت جاویدان داخل می کند، زیرا پرهیزگاران از هر چه سبب چنین انحرافها و فسادها می شوند دوری گزیده اند.

آخرت حاصل دنیاست و بازتاب اعمال ما در این جهان است. چنان که قرآن می فرماید آخرت میراث دنیاست. هر چه در دنیا عمل کنی در آخرت آن را به ارث میبری.

صفات بد را در این دنیا پاداشی است و در آخرت نیز پاداشی. آتش حسد یک بار در دنیا انسان را می خورد و یک بار در آخرت و مار کینه توزی یک بار انسان را در این جهان به گونه ای می گزد و یک بار در آن جهان به گونه ای دیگر.

در آخرت کینه توزی به صورت ماری عظیم الجثه و سهمناک مصور می شود و کینه توز را می گزد. در دنیا هم به قلب او نیش می زند. فرقی نیست که این مار گزنده در این جهان روح را نیش بزند یا در آن جهان جسم را. سایر صفات نیز بر همین منوال اند. هر که در این جهان کور باشد در آن جهان هم کور است و راه گم کرده تر.

بدین گونه در می یابیم که جهنم آخرت انعکاسی است از جهنم دنیا. من نمی گویم که جهنم آنجا رمز جهنم اینجاست. هرگز، زیرا عذاب جهنم در آخرت بسی دردناکتر است. تخمی که در این جهان پاشیده شود در و کردنش در آن جهان است. از اینجاست که در آیات قرآن سخن از ارث می رود. این ارث چیست؟ آیا ارث به این معنی نیست که کسی کار می کند و دیگران می آیند و پس از مرگ نتیجه کار او را می برند. در این باب آن که ارث برنده بعد از مرگ است باز هم خود انسانی است که میراث گذارده است.

در اینجا در فکر انسان شبیه ای است عمیق و ریشه دار. او گاه از خود می پرسد چگونه ممکن است که پس از مرگ زنده شود و از گور بیرون آید؟ منشأ این شبیه همانا جهل انسان است به آغاز خلقتش. اگر انسان بداند که خدا چگونه او را آفریده است و پیش از آن چه بوده، مسئله برایش حل می شود.

آری، او نطفه ای بود در صلب پدرش یا تکه گوشتی در شکم مادرش یا جنینی بود که وزنش از ۳ کیلو گرم تجاوز نمی کرد. اگر همه اینها را به یاد آورد به خوبی درمی یابد که آن که او را آفریده است می تواند پس از آن که مرد و خاک شد دوباره زنده اش کند.

این گونه شبهات گویی جزء طبیعت انسان است. تو گرسنه می شوی و غذا می خوری و سیر می شوی باز هم پس از سیری گرسنه می شوی و باز هم سیر می شوی این

امر به طور مستمر ادامه دارد. زیرا جزء فطرت و طبیعت انسان است. شبهات نیز همین حال را دارند. کتابی را می خوانی و پس از خواندن آن را به سویی می افکنی و دیگر از آن یاد نمی کنی. سخن کسی را می شنوی و پی کار خود می روی به مرور ایام آنچه در آن کتاب خوانده ای و آنچه از آن گوینده شنیده ای فراموش می شود، زیرا جهل و غفلت جایگزین در طبیعت انسان است.

بنا بر این انسان نیازمند نیشتری است که به وسیله آن پیوسته سلولهای فاسد سرطانی که در قلبش رو به افزایش دارد بر کند و بیرون ریزد. این نیشتر همان اندیشه در آغاز و انجام خویشتن است.

شرح آیات:

اشاره

وعدۀ خدای رحمان

[۶۰]

إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا «مگر آن کس که توبه کرد و ایمان آورد و کارهای شایسته کرد اینان به بهشت داخل می شوند و هیچ مورد ستم قرار نمی گیرند.» قرآن در این باب سه مرحله را که جامعه باید طی کند، بیان می دارد.

مرحله پیشوایان که همان پیامبرانند. مرحله انحراف که پس از آنها قرار دارد و در قرآن از آن به این عبارت تعبیر شده که «پس از آنها جانشینانی آمدند که نماز را ضایع گذاشتند». از درون این نسل طایفه ای زاده می شوند که آنان را مرحله سوم می نامیم. این کسان جنبه منفی اسلاف فاسد را ترک می گویند و توبه می کنند و خود را به صلاح می آورند. خدای تعالی برای انسان بهشتهایی با آن توصیفات معین کرده است.

[۶۱]

جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ بهشتهای جاوید که خدای رحمان در غیب به بندگان خویش وعده کرده است.

بهشتها به چشم دیده نمی شوند بلکه در عالم غیب اند. پیش از این گفتیم که طالب علمی که در نظر خود سالن امتحان را مجسم می کند و بازرگانی که روز

ضرر و زیان را در نظر می آورد و سربازی که صحنه پیکار را در ذهن خود مجسم می کند اینان از دیگر کسان نافعترند. سراسر زندگی نیز چنین است. قرآن حکمت آموز می گوید: «خدای رحمان در غیب به بندگان خود وعده کرده است.»

خداوند تعالی که دارای چنان رحمت پهناوری است می خواهد به بندگانش که مخلوق او هستند رحمت آورد. برای شان بهشتی آفرید پر از نعمتها ولی به شرطی از آن متمتع می شوند که به غیب ایمان آورند.

إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا

و وعده او فراخواهد رسید.

[۶۲]

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا ۚ فِيهَا سَخِرَ لَكُمْ لُغْوٌ نَمِي سَمِعْتُمْ، كَفْتَارِشَانِ سَلَامِ اسْت.

لغو انحراف است، مثل دشنام و فحش و جدل. به عبارت دیگر هر چه حاکی از عداوت و خصومت در میان مردم باشد، در برابر آن سلام است. سلام نوری است که بهشت را روشن می کند. مهمترین و نخستین تجلیات سلام، آرامش و صفای دل است. در آنجا همه در سایه این آرامش آرمیده اند، از جام آرامش می نوشند و در سرای آرامش می خرامند. در دلشان نه کینه است و نه حسد و چون خازنان بهشت به ایشان رسند به تحیت سلامشان گویند. «که اینک به سلامت و آرامش در آید. امروز روز جاویدان شدن شماست» (۳۴ق).

خدای تعالی هم بر آنان سلام می کند.

«سلام سخنی است از پروردگار مهربان» (۵۷/یس).

چون در دل آرامش جای گیرد همه اعضاء در آرامش خواهند بود و از هر آفت و خطری چه در حال و چه در آینده در امان خواهند زیست.

و لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا

روزی شان هر صبح و شام آماده است. از این آیه و از دیگر نصوص برمی آید که بهترین موقع برای غذا خوردن اول روز و پایان روز است.

شاید در بهشت چیزی همچون شب و روز این جهان باشد که با کم شدن

و افزون شدن روشنایی حاصل می شود.

اکنون این سؤال پیش می آید که آیا در بهشت فیضان نعمت بر دوام نیست؟ پس چرا می گوید روزی آنها هر صبح و شام می رسد؟ جواب این است که روزی مؤمن هر روز در تزیید است و همه را به سوی تکامل می رود.

در حدیث شریف نبوی آمده است که در اوقاتی که در دنیا نماز می خواندند از جانب پروردگار به آنان هدایا و نعمی عطا می گردد. (۱)

[۶۳]

تَلْمَكَ الْجَنَّةَ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا این همان بهشتی است که به بندگانمان، آنها که پرهیزگاری کرده اند، عطا می کنیم. «بهشت میراث بندگانی است که برای اکتساب آن در دنیا از طریق پرهیزگاری اقدام کرده اند.

[۶۴]

وَ مَا نَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ و ما جز به فرمان پروردگار تو فرود نمی آییم. «فرشتگان جز به فرمان خدا و حکمت او از آسمان به زمین نمی آیند. در حدیث آمده است ۷/ که رسول الله (ص) به جبرئیل گفت: «چرا بیشتر از آنچه بر ما نازل می شوی، به دیدار ما نمی آیی؟» پس این آیه نازل شد. از این آیه این نکته هم دانسته می شود که وعده ای که خدای تعالی به بندگانش داده است وعده ای است اکید که قرآن آن را اثبات کرده و آن جز به امر پروردگار سبحان نازل نمی شود.

لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَ مَا خَلْفَنَا وَ مَا بَيْنَ ذَلِكَ

آنچه در پیش روی ما و پشت سر ما و میان این دو قرار دارد از آن اوست. «آن که وعده می دهد پروردگار است نه ملائکه. ملائکه رسولانی هستند که وعده را برای بشر می آورند و خدا وعده خویش فراموش نمی کند.

وَ مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا

و پروردگار تو فراموشکار نیست.»

ص: ۶۸

خداوند سبحان به شما وعده می دهد و از آنچه وعده داده است آگاه است و به وعده خود وفا خواهد کرد. اگر خدای تعالی وعده ای را که می دهد از یاد ببرد نظام عالم وجود مختل می شود. و در این حال نمی تواند که به ندای کائنات پاسخ گوید و نمی تواند پاداش نیکوکاران را نگهدارد و چون روز قیامت رسد نمی تواند میان نیکوکار و زشتکار فرق نهد.

ایمان به خدا و به قیامت

[۶۵]

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است. او را پرست و در پرستش او شکبیا باش. «اطاعت از فرمان خدا و پرستش او و پایداری بر آن نیازمند صبر بسیار است، زیرا پرستش خدا به معنی آزادی از هر بندی است و نیز پایداری و شکیبایی در برابر هر فشاری. از این رو خدای تعالی می گوید: (شکبیا باش) یعنی نفس خود را به شکیبایی عادت ده تا بتوانی پروردگارت را عبادت کنی.

هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا

آیا همنامی برای او می شناسی؟» شاید یکی از معانی این آیه این باشد که آیا کسی را که دعوی خدایی کند و لو این که مجرد ادعا باشد دیده ای؟ یا شنیده ای. مراد این است که چنین صاحب ادعایی اصلاً دارای وجودی در خور اعتناء نخواهد بود.

[۶۶]

پس از ایمان به خدا باید به روز قیامت ایمان آورد. بعد دیگر ایمان همانا ایمان به روز رستاخیز است. هر انسانی باید مبدأ و معاد خویش را بشناسد. وَ يَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا آدمی می گوید: آیا زمانی که بمیرم، زنده از گور بیرون آورده خواهم شد؟» پندارم که قرآن وقتی که واژه انسان را به جای ناس یا بشر به کار می برد برای دلالت بر طبیعت اوست. غریزه ای در خلقت بشر به ودیعت نهاده شده و آن این است که بسیار می پرسد که آیا زمانی که من مردم زنده از گور به در خواهم آمد؟

ص: ۶۹

أَوْ لَا- يَذْكُرُ الْإِنْسَانَ إِذَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا و آدمی به یاد ندارد که او را پیش از این آفریده ایم و او خود چیزی نبوده است.» هر کس باید به اندیشه فرو رود و از خود بپرسد که پیش از آن که آفریده شوم چه بودم. آن که مرا خلق کرده می تواند مرا بازگرداند. این کلامی است موافق و جدان چون تو به و جدان خود رجوع کنی و گذشته خود را تصور کنی، و بدانی که پیش از آن که جامه وجود بر تن کنی در کتم بوده ای به قدرت خدای /۷ تعالی پی خواهی برد. و به برخی از اسماء حسناى الهی آگاه خواهی شد و خود را خواهی شناخت که تو مخلوقی بیش نیستی و خداست که زندگی تو را تدبیر می کند. پس به او و به آخرت ایمان خواهی آورد.

[سوره مریم (۱۹): آیات ۶۸ تا ۷۵]

اشاره

فَو رَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ الشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنَحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثَّةً (۶۸) ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِيبًا (۶۹) ثُمَّ لَنَحْنُ أَغْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا (۷۰) وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا- وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا (۷۱) ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثَّةً (۷۲) وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا (۷۳) وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَوْمٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاً وَ رِيًّا (۷۴) قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مِدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَ إِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَ أضعْفُ جُنْدًا (۷۵)

۶۸ [جثیا]

جثی جمع جاثی و آن به کسی گویند که بر زانوانش نشسته باشد.

۶۹ [عتیا]

عتی مصدر است مثل عتو که به معنای سرکشی است.

۷۳ [ندی]

ندی و نادى به مجلسی گویند که در آن جا گرد آیند.

۷۴ [رءیا]

رئی چیزی است که آدمی از ظواهر احوال قوم آن را ببیند.

هیچ کس از شما نیست که وارد جهنم نشود...

اشاره

ولی پرهیزگاران را نجات می دهیم

رهنمودهایی از آیات:

آخرت صورت کوچک شده ای از دنیاست، از اعمال و خیالات و افکار آن. قرآن کریم هنگامی که صحنه های آخرت را برای ما به نمایش می گذارد به حقایقی که آن صحنه ها را می سازند اشاره می کند تا آدمی بتواند دریابد که چگونه اعمال او در دنیا به موجود زنده ای در آخرت تحول می یابد.

قرآن در این صحنه هولناک برای ما بیان می دارد که چگونه علاقاتی که در

این دنیا هست تطور و دگرگونی می یابند و در آخرت شکل می گیرند و در آنجا چیز دیگری می شوند و سرانجام راه انسان را یا به جهنم می گشایند و یا به بهشت.

کسی را که در این دنیا پیروی می کنی و از فرمانهای او اطاعت می نمایی پیشوای تو می شود و تو را به بهشت راه می نماید یا به دوزخ. قرآن در این آیات درباره این کسانی که مردم را به آتش می کشانند سخن می گوید.

آن گاه جنبه دیگر قضیه را بیان می دارد، از این قرار که دنیا را هم خیر است و هم شر، هم صلاح است و هم فساد. خیر و صلاح در آخرت به بهشت و نعمتهای بهشتی تحول می یابند و شر و فساد به عذاب شدید. هر کس در دنیا از شر و فساد پرهیزد و با آن که گرد بر گرد او را گرفته اند از آنها دوری گزیند در آخرت به آتش جهنم داخل می شود ولی به سرعت از آن بیرون می آید.

قرآن برای ما حقیقتی را توضیح می دهد و می گوید: مردم همه به آتش جهنم داخل می شوند زیرا همه در دنیا به نحوی با شر و فساد نزدیک بوده اند. پس باید با نتایج آنها هم نزدیک بوده باشند ولی کسانی که در عین نزدیکی به شر و فساد در آنها غرقه نشده اند می توانند خود را از عذاب جهنم برهانند.

تصور کنید کارهای زشتی را که کسی در دنیا مرتکب شده مثلا- آزردن دیگران به زبان یا به قلم و یا به عمل خود. اینگونه اعمال او در آخرت به صورت ماری در می آیند به بزرگی اعمالی که مرتکب شده. زمانی که انسان در روز قیامت بخواهد از پل صراط بگذرد تا به بهشت رود هنگام عبور از پل با این مار برخورد می کند.

گاه این فکر به سر بعضی از مردم می آید که نعمتی که خدا در این جهان به آنها ارزانی داشته دلیل این است که آنها به خدا نزدیک هستند. اگر خدا آنها را دوست نمی داشت آن قدرت و توان را به آنان عطا نمی کرد.

بسیاری از آیات قرآنی این فکر را نفی می کنند و می گویند که هرگز چنین نیست. نعمتهایی که در دنیا خدا به بندگان خود می دهد گاه به سبب خشنودی او از آنهاست و گاه به سبب ۷/ خشمی است که به آنها دارد. به کسی که کفر می ورزد و

ستم می کند نعمت بسیار می دهد تا او را بیازماید و اندک اندک فرو گیرد. آن گاه یا عذاب دنیا را به او بچشاند یا عذاب آخرت را.

شرح آیات:

اشاره

[۶۸]

خدای سبحان انسان را به تنهایی در روز قیامت به بازخواست احضار نمی کند بلکه شیاطین او هم با او همراه اند؛ شیاطینی که انسان را اغوا می کنند و گمراه می نمایند در آخرت در تعذیب او شرکت دارند. انسان گناهکار فریبخورده از شیطان او را در مقابل خود می بیند که بر تن و پشت گردنش می زند. شیطانی را که در قلب اوست و او را به پیروی از شهوات وامی دارد در این جهان مشاهده نمی کند ولی همین شیطان در روز قیامت با صورتی زشت در برابر او آشکار می شود. اولین کاری که آن ملعون می کند این است که به صورت او تف می اندازد و می گوید که آن روز که از ما پیروی می کردی مرتکب چه کار زشتی می شدی. چه راه بدی را در پیش گرفته بودی. آن گناهکار می گوید به پاداش این که به سخن تو گوش می دادم اکنون مرا از آتش برهان آن ملعون می گوید بگذار تا نخست خود را نجات دهم.

بنا بر این روابط گناه آلود ما با شیطانها (چه شیطان جنی و چه انسی) در این دنیا هم چنان ادامه می یابد تا عرصه آخرت. اگر در این دنیا از گناهان خود توبه نکنیم این شیطانها در آخرت با ما قرین خواهند شد:

فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ

به پروردگارت سوگند آنها را با شیطانها گرد آوریم.» یعنی با شیطانها محشور می کنیم، زیرا در دنیا پیروان آنها بوده اند.

ثُمَّ لَنَحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثًّا

آن گاه همه را در اطراف جهنم به زانو می نشانیم.» مردم به زانو می نشینند، زیرا نمی توانند روی پاهای خود بایستند، از شدت خوف. از سوی دیگر به علت ازدحام مردم، نمی توانند روی زمین دراز بکشند یا به گونه ای راحت تر بنشینند. و این خود ۷/ برای آنها عذاب دیگری است.

کسی که می دود و برخی هم چون کسی که به آهستگی قدم می زند». (۱)

□

و نیز در حدیث از رسول الله (ص) آمده است که:

«در روز قیامت آتش به مؤمن می گوید: ای مؤمن بگذر که پرتو وجود تو شرار مرا خاموش کرد.» (۲) [۷۲]

□

ثُمَّ نُنجِي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًّا ۗ آن گاه پرهیزگاران را نجات دهیم و ستمکاران را هم چنان به زانو نشسته در آنجا وامی گذاریم. ستمکاران هم چنان روی زانوهای خود می نشینند تا عذاب خدا را بچشند زیرا آنان به خود ستم کردند و در این دنیا از آتش جهنم پرهیز نکردند.

□

رسول الله (ص) در خطبه ای که پیش از ماه رمضان ایراد کرد گفت:

«از خدا پروا کنید هر چند به قدر نصف خرما باشد.»

در واقع همان نصف خرمایی که انسان به دیگری می بخشد بسا سبب رهایی او از آتش جهنم می شود. به عبارت دیگر همه اعمال خیری که انسان در این دنیا به جای می آورد راهتوشه اوست برای بیرون آمدنش از جهنم.

مقیاسهای مادی

[۷۳]

وَ إِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ ۖ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا ۖ وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا ۗ چون آیات روشنگر ما را بر آنان بخوانند، کافران به مؤمنان می گویند کدام یک از دو فرقه را جایگاه بهتر و محفل نیکوتر است. در اینجا قرآن مسئله معنوی دیگری را بررسی می کند و آن مسئله سنجش

ص: ۷۵

۱-۴) -نور الثقلین ص ۳۵۳.

۲-۵) -نور الثقلین ص ۳۵۴.

حقایق است به وسیله مادیات. آیه ای از قرآن بر شخصی خوانده می شود ولی او به آن آیه گوش فرا نمی دهد. هر چند این آیه از آسمان نازل شده باشد ولی چون کسی که آن را تلاوت می کند مرد فقیری است، با خود می گوید: چگونه به سخن چنین کسی گوش فرا دهم. باید بدانی که تو به سخن آن فقیر گوش نمی دهی بلکه به کلام خداست که گوش می سپاری. چنین کسی می خواهد ۷/ حقایق را به ترازوی مادیات بسنجد و می گوید: کدامیک از این دو فرقه را جایگاه بهتر و محفل نیکوتر است.

[۷۴]

وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَوْمٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاً وَ رِئَاً پيش از آنها چه بسا مردمی را به هلاکت رسانده ایم که از حیث اثاث و منظر بهتر از آنها بوده اند. ما بسیاری از امتهای پیشین را به هلاکت رسانیدیم با آن که هم از حیث آلات و اثاث مادی بهره مند بودند و هم ظاهری پر شکوه داشتند ولی نه درباره امور می اندیشیدند و نه به دیده عبرت می نگرستند.

باید حقایق را با خود حقایق مقایسه کرد نه با داراییها و تملکات مادی. این ظواهر آراسته و پر شکوه دلیل آن نیست که خدا هم از صاحبان آنها خشنود است و از اعمالشان راضی است.

[۷۵]

قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مِيدًا «بگو هر کس که در ضلالت باشد، خدای رحمان او را به فزونی مدد می رساند.» خداوند به گمراهی شخص گمراه بدین گونه مدد می رساند که او را نعمت می دهد تا او آرزوی بازگشت به هدایت را از دست بدهد. در آن هنگام است که او را به ناگهان فرو می گیرد.

حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ

«تا آن گاه که آنچه را به او وعده داده شده است بنگرد: یا عذاب یا قیامت.» عذاب یا عذاب دردناک دنیاست یا عذاب دردناک آخرت است.

فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَ أضعفُ جُندًا

آن گاه خواهند دانست که چه کسی را جایگاه بدتر و سپاه ناتوانتر است.»

ص: ۷۶

آری در چنین حالی است که در می یابند که اموال و اولادشان هیچ سودشان نکند. همچنین یاران و لشکریان و مردانشان به حالشان فایده ای نبخشد. تا ساعت آشوب فرا رسد. یا در دنیا گرفتار پنجه قهر زحمتکشان می شوند یا می میرند و به آتش جهنم می افتند. در چنین حالی است که می فهمند عاقبت فریفته شدن به زخارف دنیا چیست؟.

خدای تعالی در همان حال که بر ضلالت ستمکاران می افزاید به هدایت یافتگان هم می افزاید. فرق میان این دو فرقه در همین است. پس هر گاه راه هدایت را بیابی خداوند نیز تو را در طی این طریق یاری می رساند. اما انسان گمراه، خداوند به شهرت و اموال و یاران او می افزاید تا روز معین که روز گرفتار آمدن است فرا رسد.

[سوره مریم (۱۹): آیات ۷۶ تا ۸۴]

اشاره

وَ يَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاطِلَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ مَرَدًّا (۷۶) أَمْ فَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَ قَالَ لَأُوتِينَ مَالًا وَ وَلَدًا (۷۷) أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا (۷۸) كَلَّا سَيَنْكُتُ مَا يَقُولُ وَ نَمِيدُ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا (۷۹) وَ نَرِيْتَهُ مَا يَقُولُ وَ يَأْتِينَا فُودًا (۸۰) وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا (۸۱) كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِبِعَادَتِهِمْ وَ يَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا (۸۲) أَمْ لَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تُوَزُّهُمْ أَزًّا (۸۳) فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا (۸۴)

:الازیاجاد سختی است و گفته شده معنای آن چنین است که با گناه کسی را فریب دهند.

باقیات المالحات

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در سورهٔ مریم رهنمودی است در زمینهٔ روابط میان انسان و فرزندانش و خانواده اش که این روابط نباید از طریق حق و صراط مستقیم منحرف گردد. آیات این درس دارویی است برای بیماریهای نفس بشری چون مغرور شدن به مال و فرزند و فریفته شدن به آنها. و نیز بیان این معنی که هر کس مسئولیت خویش بشناسد خداوند نیز او را در انجام کارهای نیک یاری خواهد کرد. آری خدا بر هدایت چنین کسان خواهد افزود و ثواب اعمال نیک در نزد باری تعالی باقی خواهد ماند و سرانجام نیک از آن نیکوکاران است. اما گمراهانی که آیات خدا را کفران می کنند و به مال و فرزندانشان مغرور می شوند آیا از غیب می دانند که خدا آنان را عذاب نخواهد کرد یا در این باب با خدا پیمانی بسته اند؟ هرگز! بلکه این ادعاهای فاسد خود و بال آنان خواهد شد و چنین کسان بدون آن که از مال و فرزند خود نصیبی برند به جزای اعمال ننگین خود می رسند.

می بینی که به جای خدای یکتا برای خود خدایان دیگری برگزیده اند تا مگر آن خدایان یاریشان دهند. ولی به عیان خواهند دید که پرستش ۷/ آن خدایان دروغین و بال آنان شود و آن معبودان عبادت اینان انکار کنند با آنان به ضدیت

برخیزند. شیطانها کافران را بر می انگیزند و به سوی وادی ضلالت می کشانند. پس در طلب عقوبت برای ایشان شتاب مکن زیرا همان ادامه کفر و ضلالت سبب افزون شدن بار گناه و شدیدتر شدن عذابشان می شود.

بدین گونه است که نباید انسان به مال و فرزند و آن معبودان دروغین اعتماد کند بلکه رابطه ای که با خدای یکتا برقرار می کند از هر چه هست برتر و بالاتر است.

شرح آیات:

اشاره

[۷۶]

آیات قرآن کریم تنها اندرزها و وصایا نیست بلکه می خواهد بیماریهای روح ما را عمیقا درمان کند و آن گونه انحرافات نفسانی را که موجب فرو غلتیدن انسان در ورطه علاقات دنیوی می شود معالجه کند. این بیماریها به چند گونه است یا به سبب فریفته شدن به مال و فرزند است یا به تسلیم کورکورانه در برابر آنهاست. از این رو از سیاق عبارت چنین استفاد می شود که وظیفه هدایت یافتن بر عهده بشر است اگر گامی به سوی خدا بردارد و مهیای پذیرش هدایت حق باشد خدا نیز او را راهنمایی خواهد کرد.

□
وَ يَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى

خدا بر هدایت آنان که هدایت یافته اند خواهد افزود. «انسان نباید تنها به حال بیندیشد بلکه باید به آینده دور فکر کند و بیندیشد که برای آینده اش چه باید بکند.

اعمال نیک با آن که در آغاز از میان رونده به نظر می آیند، همواره باقی و جاودانه اند و فایده آنها به طور مضاعف به کنندگان آن می رسد. از این رو وقتی به سخن قرآن گوش فرا می دهیم این نعمه آسمانی را می شنویم.

□ □ □
وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ مَرَدًّا

و نزد پروردگار تو پاداش و نتیجه کردارهای شایسته ای که باقی می ماند بهتر است. «۷/ پاداش برتر و سرانجام نیکوتر است.

آری، هر عمل صالحی که امروز انجام می دهی فردا به صورت بهشتهایی وسیع که در آنجا به اذن خدا زندگی جاوید داری در می آید. حتی کلماتی که بر زبان می آید و ممکن است در نظر بی مقدار آیند مواد اولیه ای هستند برای بنای قصرهایی در بهشت.

□ □
در حدیث از ابو عبد الله (ع) از جد گرامی اش رسول الله (ص) روایت شده که:

«که چون مرا به آسمان گردش می دادند به بهشت داخل شدم در آنجا زمینهایی سفید دیدم و در آن زمینها ملائکه ای بودند که بناهایی بر می آوردند از خشتی از طلا- و خشتی از نقره، و گاهی هم دست از کار می کشیدند. از ایشان پرسیدم سبب چیست که گاه کار می کنید و گاه از کار باز می ایستید. گفتند: دست از کار می کشیم تا هزینه ما برسد. پرسیدم هزینه شما چیست: گفتند: این است که مؤمن در دنیا بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر چون بگوید می سازیم و چون نگوید دست از کار باز می داریم». (۱)

[۷۷]

سپس بیان می دارد که کسانی که به اموال دنیا دلبسته اند و چنان می پندارند که هر کار که می کنند باید برای گردآوری مال و افزونی و فرزندان باشد در خطایی بزرگ اند. زیرا زینت دنیوی چیزی نیست که حتما به دست آید بلکه گاه به دست می آید و گاه نمی آید.

اگر فرض بر این باشد که آن را حاصل می کند، نمی تواند تضمین کند که رحمت است. بلکه گاه سبب عذاب می شود. خواه در دنیا و خواه در آخرت.

بالآخره چه بسا انسان چیزی را حاصل کند که برای دنیایش سودمند باشد ولی برای آخرتش زیانمند.

بنا بر این نباید همه اتمام و همه کوشش خود را منحصر به جمع آوری مال و ۷/ فرزند کند. انسان نباید جز به خدا تمسک جوید و نباید برای خود معبودی جز خدای

ص: ۸۰

یکتا برگزیند ولی بسا ممکن است که مال و خواسته دنیوی معبود او گردد همچنین فرزند و ثروت حتی علم گاه به صورت معبودهایی در می آیند.

به طور کلی نباید انسان به خاطر چیزی غیر از خدا-حال هر چه می خواهد باشد-خود را ببازد و بنده و برده او گردد.

اگر تو فقط به خاطر علم نه برای سود رساندن به مردم به علم عشق بورزی یا هنر را فقط به خاطر نفس هنر نه برای جامعه محبوب و معشوق خود قرار دهی دچار خسران و حسرت بسیار خواهی شد. آری علم باید در محدوده ایمان قرار گیرد و هنر در محدوده سعادت خود و جامعه به کار رود و ثروت و دارایی هدفش عمران و آبادی باشد تا هم به دارنده خود سود رساند و هم به جامعه.

أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا

آیا کسی را که به آیات ما کافر شده بود دیدی که می گفت: البته به من مال و فرزند داده خواهد شد. چنین کسی در مقابل کسی است که اعمال صالح انجام می دهد تا ذخیره آینده او باشد. او اگر در کاری سعی می ورزد فقط و فقط برای این است که مالی اندوزد نه برای رضای خدا یا برای رضای دین خدا یا برای رفاه و سعادت جامعه.

قرآن می فرماید: آیا چنین کسی را دیدی؟ یعنی به او بنگر و در عاقبت کار چنین کسی تدبر کن. کار او کافر شدن است به آیات ما. انسانی که برای به دست آوردن مال و فرزند تلاش می کند ولی از حدود ۷/ الهی و ارزشهای الهی خارج نمی شود گناهی بر او نیست. اما کسی که برای مال و فرزند به آیات خدا کافر می شود باید در انتظار عواقب شوم اعمال خود باشد. از آیه معلوم می شود که انسان در اعماق روحش احساس ضعف می کند. و ذاتا خواهان آن است که آن ضعف را به نیروی ایمان به خدا و آیات او جبران نماید ولی شیطان او را از راه حق منحرف می نماید و اغوا می کند که به مال و فرزند چنگ در زند تا مال و فرزند او را بی نیاز گردانند و ضعف ذاتی او را جبران کنند ولی این خیالی محال است.

آیا آدمی می داند که او به زودی صاحب مال و فرزند خواهد شد که آن گونه با تأکید می گوید که «به من مال و فرزند داده خواهد شد».

ساده ترین دلیل بر این که انسان را علم به غیب نیست، این است که گاه برای خود برنامه ای تنظیم می کند که فردا حتما فلان کار را انجام دهد ولی روز بعد هر چه تلاش می کند نمی تواند برنامه خود را به انجام رساند. از این رو از امام علی (ع) روایت شده که فرمود: «عرفت الله بفسخ العزائم و نقض الهمم».

[۷۸]

أَطَّلَعَ الْغَيْبِ أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا آیا از غیب آگاهی داشت یا از خدای رحمان پیمان گرفته بود. «انجام کاری تضمین می شود از دو راه: یکی، علم به آینده یا قدرت خداوند. نه ضمانتی از خدا دارد و نه علمی به آینده، چگونه به چیزی که موجود نیست اعتماد می ورزد. در حدیث، در سبب نزول این آیه چنین آمده است که:

از ابو جعفر (ع) در تفسیر این آیه روایت شده که عاص بن وائل بن هشام القرشی سهمی، یکی از کسانی بود که رسول را استهزاء می کرد. خباب بن الارت را از عاص بن وائل طلبی بود برای گرفتن آن رفت.

عاص بن وائل او را گفت: آیا شما نمی پندارید که در بهشت طلا- و نقره و حریر هست؟ خباب گفت: بلی. عاص بن وائل گفت: پس وعده ما در بهشت.

به خدا سوگند تو را در آنجا چیزهایی خواهم داد ۷/ که از آنچه در دنیاست بسی بهتر است. خدای تبارک و تعالی در جواب چنین کسان می فرماید که: «آیا از غیب آگاهی داشت، یا از خدای رحمان پیمان گرفته بود؟» [۷۹]

كَلَّا- سَيَنْكُتُ بِمَا يَقُولُ نه چنین است آنچه می گوید خواهیم نوشت. «اما آنچه را از نعمتهای دنیوی از راه کار و پیشه گرد آورده چه کسی می تواند تضمین کند که منبع سعادت او گردد، بر عکس، بسا سبب شوربختی و شقاوت او شود.

و نَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا

و البته بر عذابش خواهیم افزود. «این نعم مادی برای او سعادت آفرین نخواهد بود. بلکه گناهی است که او در عقوبت آنها شتاب می ورزد. هم چنان که در حدیث آمده است. و او آگاه به امر

ص: ۸۲

خود نیست.

[۸۰]

وَ نَرِيهِ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا آنچه را که می گوید از او می ستانیم تا تنها نزد ما آید.» معنی آیه این است که خداوند هر چه را که فرد حاصل کرده است از مال و فرزند به ارث می برد به عبارت دیگر هر چه را که در زندگی بر آن متکی است از او می ستاند. و آنچه که تا پایان حیاتش می پندارد متعلق به اوست با او به گور نخواهد رفت. آنچه او به گور می برد فقط دو قطعه کفن است و بس.

فقط خدای سبحان باقی است. او میراث بر زمین است و هر چه بر روی آن است نه مال می ماند و نه فرزندان. ۷/ او در روز قیامت تنها، برهنه پای و برهنه سر به محکمه عدل الهی حاضر می شود.

[۸۱]

بشر در پی یافتن چیزی یا کسی است که به آن تکیه کند و ضعف ذاتی خود را به وسیله او جبران کند. یکی از چیزهایی که می پندارد جبران کننده آن ضعف ذاتی است یکی مال و یکی فرزند در این حال از خدایانی از بتان جاندار یا بی جان جستجو می کند خدای تعالی می فرماید:

وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا

و به غیر از الله خدایانی اختیار کردند تا سبب عزتشان گردند.» ایشان به نوبه خود به خدایانی انتساب می جویند تا سبب عزتشان شود یکی از این خدایان، عشیره و خاندان است یا حزب و گروه یا جریانات سیاسی یا قدرتهای حاکمه و همانند آنها. انسان وقتی چنگ در دامن چنین کسان یا چیزها می زند که در خود احساس نقص کند و چنان پندارد که به هیچ عزت و قدرتی دست نخواهد یافت جز از طریق اینان. ولی دریغا که ریسمانهایی که در آنها چنگ می زند پوسیده است و تاب و توان نگهداری او را ندارند.

[۸۲]

كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا نه چنین است. به زودی عباداتشان را انکار کنند و به مخالفتشان برخیزند.» در این هنگام سخت پشیمان شوند و بر جوانی خود که در فعالیت در راه او

ص: ۸۳

تباه شده حسرت خواهند خورد و می گویند ما از او پیروی کردیم و بر عزت و سلطه او افزودیم به خیال آن که مصلحت ما و مصلحت ملتمان و ارزش رسالتمان در خدمت کردن به اوست. ولی در مقابل آن جز بر خشم خدا نیفزودیم. این حسرت و ندامت تنها در روز قیامت نیست در دنیا هم حال بر همین منوال است.

□
آن طایفه ای ۷/ که او را به جای الله معبود خود ساخته ای و گوش به فرمان او نهاده ای و اوامر او را اطاعت می کنی و می پنداری عزت و پیروزی تو وابسته به وجود اوست زودا که او پرستش تو را انکار کند و چتر حمایت خویش از سر تو بردارد زیرا او هم در فکر خویشتن است و هر جا که مصالح او در خطر افتد به خلاف تو بر خواهد خاست ولی ممکن است جدال لفظی کنی و بگویی که من او را نمی پرستم بلکه از او اطاعت می کنم. ولی نه چنین است وقتی گوش به فرمان او نهاده ای و هر چه می گوید به جای می آوری او را می پرستی که جوهر پرستش اطاعت کردن است. و در حدیث شریف از ابو عبد الله (ع) روایت شده در تفسیر این آیه که «عبادت تنها سجود و رکوع نیست بلکه اطاعت از رجال را نیز شامل می شود.

هر کس مخلوقی را در معصیت خالق اطاعت کند مثل این است که او را عبادت کرده است». (۱)

کیفر کافران

[۸۳]

□ □
أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَّضَعُوا لَهَا آيَاتِنَا أَلَّا يَرَوْهَا إِلَّا سِحْرًا يُكَذِّبُونَ □
شیطانهای کافران را به سوی عذاب می رانند. آنجا که هر چه هست بدبختی و شقاوت است. آری شیطانها با کافران چنین می کنند. ولی خدا به بندگانش ستم روا نمی دارد پس ۷/ شیطانها را بر مؤمن مخلصی که از آغاز به راه هدایت رفته بر نمی گمارد. شیطان هر چه بخواهد به مؤمن زیان و آزار برساند نمی تواند. اما

ص: ۸۴

انسانی که از آغاز به خدا کافر شده و چنگ به ریسمان هدایت او نزده است، او را محوری که بر گرد آن بگردد نیست و پایه ثابتی که بر آن متکی باشد ندارد. پس خدا شیطانی را به سوی او می فرستد تا او را به آتش براند. آتش در آخرت و عذاب در دنیا. این آیه شاهدهی است برای آیه پیشین. شیطان همانا حاکمان ستمگر و دار و دسته های کافر و ابلیس و لشکریان او هستند. اینان همواره مریدان و پیروان خود را از پی خود می کشند تا در آتش سرنگونشان کنند.

[۸۴]

فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ ۖ پَس بَر تَو بَر أَنَانَ شَتَاب مَكْنَ. یعنی تو در کیفر آنان شتاب منمائی اینان که در طریق باطل قدم نهاده اند به زودی شیطان به سوی سرنوشت محتومشان می برد. در حدیث آمده است که این آیه در حق کسانی نازل شده که زکاه نمی دهند و انفاق نمی کنند خدای تعالی بر چنین کسان سلطانی یا شیطانی می گمارد و او آنچه را که باید در راه خدا انفاق کند به آنها می دهد و به عذاب خدا گرفتار می آید. (۱)

إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا

ما روزهایشان را به دقت می شماریم.» هر گامی که برمی دارند و هر عملی که می کنند به عذابی تبدیل می شود.

خدا حساب آنها را نگاه می دارد زیرا بر هر کس ملکی موکل است که حرکات و سکناتش را به دقت می نویسد آن سان که حتی ذره ای از قلم نمی افتد و این موکل که آن را «رقیب» می گویند نه خسته می شود و نه از کار ملول و نه مرتکب خطا و اشتباه می شود. چه بسا عذاب آخرت زمانی دراز را در بر گیرد، حتی میلیونها سال تا ذره ذره اعمال او در این دنیا کیفر داده شود.

هر کاری که بدان می پردازید هر چه هم کوچک باشد به عقبی مبدل خواهد شد که در روز رستاخیز خواهد گزیدتان، خواه به این پدیده ایمان داشته باشید یا خیر، ضروری نیست ایمان داشته باشید این را که می خورید زهری کشنده است تا آن برای شما زیان داشته باشد. آیا اگر قرصی را بگیرید و بخورید و گمان

ص: ۸۵

کنید تکه قندی است در حالی که زهری کشنده است آیا این تأثیر سم را از شما دور می کند؟ هرگز...

در آن زمان که به خدمت ظالم قیام کرده ای و پنداشته ای که مرتکب خطایی نشده ای در همان حال جرایم تو را که همان نفس کشیدن تو است می نویسند این تقدیر خدای تعالی است و واجب است که تو در برابر تقدیر خداوندی خاضع باشی.

کسی که بخواهد خود را برهاند باید فوراً توبه کند که چون مرگش فرا رسد یا قیامت در رسد دیگر توبه اش پذیرفته نخواهد شد. در حدیث در تفسیر این آیه آمده است که:

«مرا گفت: چه داری؟ گفتم: شمار روزها را. گفت: پدر و مادرت شمار روزها را دارند تو باید شمار نفسها را داشته باشی». (۱)

[سوره مریم (۱۹): آیات ۸۵ تا ۹۸]

اشاره

يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفِدَاءً (۸۵) وَ نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَرِثًا (۸۶) لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا (۸۷) وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا (۸۸) لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِذَا (۸۹) تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخْرُجُ الْجِبَالُ هَدًّا (۹۰) أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا (۹۱) وَ مَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا (۹۲) إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا (۹۳) لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَ عَدَّهُمْ عَدًّا (۹۴) وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا (۹۵) إِنْ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وِدًّا (۹۶) فَإِنَّمَا يَسْتَأْذِنُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ تُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا (۹۷) وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا (۹۸)

ص: ۸۶

۸۶ [ورد ا]

به جماعتی گویند که به آب وارد شوند.

۸۹ [إِذَا]

امر عظیم.

۹۰ [هَذَا]

نابود کردن با صدای بلند.

۹۷ [لَدَا]

جمع الد است که به دشمن سخت ستیزه جو گویند.

۹۸ [رَكَزًا]

صدای پنهان.

گفتند خدا فرزندی برگزیده

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در مبحث پیش آوردیم که خدای تعالی ما را با یک رشته از حقایق آشنا می کند که ثمره آنها اصلاح روابط ماست با مردم و اشیاء. بارزترین آنها: یکی یادآوری روز قیامت است، روزی که پرهیزگاران معزز و مکرم گروه گروه در آستان پروردگارشان قرار می گیرند، در حالی که مجرمان را به جهنم می برند. این یادآوری تنها یک یادآوری و تذکر عقیدتی نیست، بلکه در قلب انسان معادله ای می آفریند از

این قرار که چون کسی آغاز و انجام چیزی را دریابد آن را بهتر می شناسد و بدون چنین دریافتی شناخت او ناقص است.

چون انسان دریافت که زندگی دنیوی اش به کجا منتهی می شود و سرنوشت او چیست، به آن شناختی عمیق حاصل کرده است و با آن برخوردی سالم خواهد داشت، با این علم که آیات سوره مریم - چون بسیاری از آیات قرآن - هدفش این است که انسان با زندگی دنیوی رابطه سالمی پیدا کند.

در این آیات سخن از نفی شرک است و خود به خود تصور فرزند برای خدا را نفی می کند. شاید حکمت در این باشد که اندیشه فرزند یک گرایش نژادی را در پی دارد و آن یکی از روابط ناسالم میان انسان و دیگران است.

انسانی که خود را فرزند خدا به حساب می آورد یا می پندارد که چنان پدرانی دارد، رابطه اش با پدران و قوم و عشیره یک رابطه انحرافی می شود که بر محور «شیء» می گردد در حالی که قرآن هدفش این است که انسان را از چنین رابطه ای به دور دارد. خواه نژادی باشد، خواه از عصییت مایه گرفته باشد در چنین رابطه ای ارزشهای معنوی را جایی نیست مراد از چنین ارزشی تأکید بر این مسئله است که رابطه میان انسان و خدا بر دو گونه است یکی رابطه خالق و مخلوقی یعنی خدا ما را آفریده و ما بندگان او هستیم دیگر ایمان و عمل صالح. از این دو که بگذریم هر گونه رابطه دیگری در اسلام مردود است.

قرآن این اندیشه را به دل ما می اندازد سپس ما را به آفاق دور می برد و بیان می کند که انسان بنده خداست و هر چه در آسمان و زمین است بنده اوست و در روز قیامت هر انتساب و علاقه ای ساقط می شود و همگان در پیشگاه او تک تک - نه به صورت گروه های نژادی یا عصبی - حاضر می آیند. پس باید برنامه زندگی خود را بر آن منوال مرتب کنیم.

فلان پسر کیست؟ برادر کیست؟ با چه کسی نسبت دارد؟ باید همه این واژه ها را از دفتر زندگی خود حذف کنیم تا حقیقت را بتوانیم دید.

در پایان مقال در آیات قرآن ملاحظه می کنیم که قرآن آمده است تا مردم را

هشدار دهد ولی چه کسی از این هشدار سود می برد؟ سود برندگان پرهیزگارانند، اما معاندان که می گویند که به آیات قرآنی ایمان ندارند و از آینده نمی ترسند، و نمی خواهند که خود را از ۷/ عذاب برهاند هرگز از آیات قرآنی بهره مند نمی شوند و از مواظب آن به خود نمی آیند. سرنوشت آنان همانند سرنوشت کسانی است که هلاک شدند و اندک صدایی چه آهسته و چه بلند از آنان به گوش نرسیده است.

شرح آیات:

اشاره

حشر و شفاعت

[۸۶/۸۵]

يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا* وَ نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرْدًا روزی که پرهیزگاران را نزد خدای رحمان سواره گرد آوریم* و مجرمان را تشنه کام به جهنم برانیم. «این یکی از مناظر آن روز است. پرهیزگاران معزز و مکرم گروه گروه به دیدار پروردگارشان می روند در حالی که مجرمان را چون بهایم به جهنم می رانند.

همین یک منظره کافی است که ما به طریق پرهیزگاران رویم و از طریق مجرمان بر حذر باشیم. در تفسیر علی بن ابراهیم از امام صادق (ع) در تفسیر این آیه روایت شده که: علی بن ابی طالب از رسول اکرم تفسیر این آیه را سؤال کرد. حضرت رسول فرمود:

«یا علی! «وفد» که در آیه آمده به معنی گروه سواران است. اینان مردانی هستند که از خدا می ترسند و خدا آنها را دوست دارد. و آنان را ویژه خود ساخته و از اعمالشان خوشنود است. خدا اینان را پرهیزگاران نامید. سپس گفت: یا علی، سوگند به آن خدایی که دانه را رویانید و مردم را بیافرید که آنان از گورها بیرون آیند در حالی که چهره هایشان سفید است چون سفیدی برف و بر تن جامه هایی دارند به سفیدی شیر و کفشهایی در پایشان باشد که بند آنها از مروارید درخشان است».

و در حدیث دیگر آمده است که:

ص: ۸۹

«ملائکه به استقبال آنها می روند سوار ناقه هایی از ناقه های بهشت بر این ناقه ها جهازهایی است که طلا و مرصع به مروارید و یاقوت و جلهایی از استبرق و سندس و افسارهایی از یاقوت‌های ارغوانی ۷/ و از زبرجد. بهشتیان بر این ناقه ها سوار می شوند و به سوی محشر در پرواز می آیند. با هر یک از آنها هزار ملک از پیش و در طرف راست و چپ در حرکتند و در نهایت عزت و اکرام آنها را می برند تا به در بزرگ بهشت رسند بر در بهشت درختی است که در سایه هر برگ آن صد هزار تن از مردمان جای گیرند. در طرف راست درخت چشمه ای است پاکیزه و گوارا. از آن چشمه جرعه ای می نوشند. و خدا با آن آب دل‌هایشان را از حسد پاک می گرداند و موی صورتشان می ریزد. معنی قول خداوند این است که می فرماید: «وَسَيَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا» آن گاه به چشمه دیگری که در جانب دیگر درخت است می روند و در آن غسل می کنند و هر که در آب آن چشمه غسل کند هرگز نخواهد مرد».

سپس گفت:

«آنها را در برابر عرش نگه میدارند، در حالی که از هر آفت و مرضی در امانند. نه گرما آسایشان می رساند و نه سرما. خدای جبار جلّ ذکره به ملائکه ای که با آنها هستند می گوید. دوستان مرا به بهشت برید و آنها را با کسانی که اصحاب سیئات و حسنات اند نگاه ندارید. ملائکه آنها را به بهشت می برند. چون به در بزرگ بهشت رسند بر در حلقه زنند از آن آوازی برخیزد. از آن آواز همه حوریانی که خدا برای اولیاء خود آفریده است به وجد آیند و به یکدیگر گویند اولیاء خدا آمدند. درهای بهشت را می گشایند و اینان به بهشت داخل می شوند.

همسرانشان از حوریان و آدمیان به پیشبازشان آیند و گویند: خوش آمدید، چقدر مشتاق دیدار شما بودیم. اولیاء خدا نیز چنین پاسخ می دهند».

حضرت علی (ع) پرسید: یا رسول الله اینان چه کسانی هستند؟ حضرت رسول (ص) فرمود:

«یا علی اینان شیعیان مخلص تو هستند که محبت تو در دل‌های آنهاست و تو امامشان هستی. خدای تعالی که می فرماید: ۷/»
يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ

ص: ۹۰

«مرادش دوستان تو است و از» وَ نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرْدًا «دشمنان تو.

چه کسی شفاعت می کند؟

[۸۷]

لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا از شفاعت بی نصیبند مگر آن کس که با خدای رحمان پیمان بسته باشد. شفاعت در دنیا بر دو نوع است. شفاعت باطل و شفاعت بر حق. وقتی می گویی که من فرزند فلانم و پیرو فلان دینم بی آن که به وظایف و اعمال آن دین قیام کرده باشی، این یک شفاعت باطل است. همچنین اگر بگویی که وابسته به این حزب یا آن سازمان هستم و در آنجا جز خدا را می پرستند نه تو شفیع آنها هستی و نه آنها شفیع تو بلکه تو شفیع عمل خود هستی، یعنی قرین عمل خود. عمل تو است که با تو می ماند. از اعمال انسان انتساب صحیح اوست به دین خدا. پس اگر تو به یک پیشوا یا امام عادل انتسابی صحیح داشته باشی و با اخلاص و برای خدا از او اطاعت کنی، سپس مرتکب گناه کوچکی شوی خدای تعالی شفاعت این پیشوا درباره تو را می پذیرد. پس این یک شفاعت صحیح است. از اینجا تو در شمار پرهیزگاران خواهی بود. آری، در چنین موردی بین تو و این پیشوای دینی هیچ گونه پیوند خویشاوندی و نژادی نیست. تو او را برای رضای خدا اطاعت می کنی و دوست او هستی و در روز قیامت در زمره همراهان او خواهی بود. در تفسیر این آیه از ابو بصیر از امام صادق روایت شده که گفت: «کسانی مشمول شفاعت می شوند که به خدا و به ولایت امیر المؤمنین و امامان بعد از او ایمان داشته باشند و این همان عهد و پیمانی است که در آیه آمده است».

شفاعت باطل

[۸۸]

اکنون قرآن می خواهد شفاعتهای باطل را بیان دارد:

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا

گفتند که خدای رحمان صاحب فرزندی است.»

این سخن بدان گفتند تا مدعی شوند که ما فرزندان خدا یا فرزندان پرهیزگاران هستیم چگونه ممکن است به جهنم داخل شویم و مسلم است که خدا ما را عذاب نمی کند.

قرآن این اندیشه را از اساس باطل می کند.

[۸۹]

□
لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا هَرَّ آيْنِه سَخْنِي زَشْت آوَرْدِه ايد.» یعنی دروغی بزرگ می گوید. الله است که آسمانها و زمین را آفریده و منظومه های شمسی را خلق کرده و مجردات و فضای لایتناها را پدید آورده است اگر او را فرزندی می بود، می بایست که فرزند هم در همان سطح بوده باشد.

[۹۰]

□
تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا نَزْدِيك است که از این سخن آسمانها بشکافند و زمین شکافته شود و کوه ها فرو افتند و در هم ریزند.» آسمانها و زمین و کوه ها را تحمل این دروغ نیست و قرآن کریم این معنی را بدین گونه بیان داشته که برای ما توضیح دهد که این سخن در مقیاس حق سخنی خرد نیست. آن خداوندی که آسمانها را آفریده که ستارگانش را کس شمار نتواند کرد و زمینی چنین پهناور را بیافریده، آیا ممکن است که برای خود فرزند برگزیند.

این اندیشه ای است که به هیچ روی با مقیاسهای عقل جور در نمی آید.

یتفطرن، یعنی شکاف بر می دارد.

شاید آیه اشاره دیگری هم دارد و آن این که چنین دروغ بزرگی جنایات بسیاری را سبب شد تا جایی که گویی آسمانها و زمین شکاف برداشت و کوه ها به ویرانی کشیده شد، همچون جنایات نازیسم در جهان یا نژادپرستهای آفریقا و یا جنایات امریکا و شوروی سابق و دیگر مستکبران جهان. ۷/ هنگامی که در صدد یافتن ریشه های تمامی این جنایات برمی آییم، می بینیم که این ریشه ها در زمین نژاد پرستی رشد می کند، چه، آن برخاسته از خودمحوری آدمی و این اعتقاد اوست که وی از نظایرش برتر است.

مثلا به این اندیشه نژادپرست بنگرید که چگونه گمان می کند تمدن از نژاد

ص: ۹۲

آریا برخاسته است، چرا که خدا آن را به گونه ای برتر آفریده است؛ حماقتی که پس از انقلاب فرانسه انتشار یافت و مستی از اشراف عهده دار آن شدند و پاره ای از جامعه شناسان و مورخان در آن فرو رفتند، آن هم با علم به این که آریاییها اصولاً در هیچ دوره ای از تاریخ تمدن را نیافریدند و نبوده مگر این که آنها دنباله های یونان باستان بوده اند که تمدن را در تاریخ ساخته اند و از میان بیست و یک تمدن تنها یک تمدن از آن ایشان است و بیست تای باقی مانده اصولاً غیر اروپایی هستند و اروپاییها تنها از آن بهره مند بردند، چنان که از تمدن اسلامی نیز بهره فراوان گرفتند.

[۹۲/۹۱]

أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلِعَدًّا* وَمَا يَتَّبِعِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلِعَدًّا* زیرا برای خدای رحمان فرزندی قائل شده اند* خدای رحمان را سزاوار نیست که صاحب فرزندی باشد. «خدای رحمان که رحمت او همه بندگان را در بر گرفته، ممکن نیست که نژادی را بر نژاد دیگر برتری دهد. یا بگوید که سفید یا سیاه یا اروپاییان و یا آسیاییان غیر از دیگران هستند. بلی، خدای تعالی رحمان است و رحمت او همه موجودات را شامل است.

اگر آفتاب فقط بر آسیا می تافت یا فقط بر اروپا، یا مثلاً باد ابرها را فقط به فلان سرزمین حمل می کرد و باران تنها بر فلان قوم می بارید یا همه معادن را ویژه یک ملت می ساخت یا برای یک نژاد علف از زمین می رویانید، چنین ادعاهایی را وجهی بود. ولی هنگامی که نعمت و رحمت او شامل همه اقوام و ملل و همه سرزمینها می شود، چگونه ممکن است قومی خود را بر قوم دیگر برتر شمارد. آری برتری یک قوم تنها حاصل سعی و عمل آنهاست.

[۹۳]

إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا* هیچ چیز در آسمانها و زمین نیست مگر آن که به بندگی سوی خدای رحمان بیایند.

زیرا همه در عبودیت در برابر خدای رحمان مساوی هستند.

[۹۴]

لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا* او همه را حساب کرده و یک یک شمرده است.

ص: ۹۳

محال است که حضرت احدیت یکی از بندگانش را فراموش کند چه در ته غاری باشد یا در جنگلی. در هر حال بنده خداست. خدای تعالی اسم او مکتوب داشته و برایش از مواهب خود چیزی مقرر نموده و رزقی قرار داده و تأکیدی که در سه جا بر روی حساب و شمارش شده دلیل بر این است که هیچ چیز و هیچ کس از قلم نمی افتد نه بزرگ و نه کوچک، نه فقیر و نه غنی. از همه حساب خواهد کشید، و جزای اعمالشان را خواهد داد.

[۹۵]

وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا وَ هَمَّكِيْشَانِ دَر رُوز قِيَامَتِ تَنهَا نَزْدِ اُو مِي آيِنْد.

مراد این است که روابط و پیوندهای دنیوی ساقط می شوند.

مردم خود-تنها-بی هیچ انتساب و پیوندی در پیشگاه خداوندی حاضر می آیند. آن علاقه که پس از اسقاط همه علایق باقی می ماند علاقه ایمان و عمل صالح است.

[۹۶]

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا خدای رحمان کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند محبوب همه گرداند.

خدا اینان را دوست می دارد و اینان خدا را دوست می دارند. این علاقه و پیوند صحیح میان بنده و پروردگارش است. از این رو رسول الله (ص) علی (ع) را فرمود که از خدا بخواهد دوستی در قلوب مؤمنان را روزی او گرداند.

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است / ۷ که امام صادق (ع) فرمود که سبب نزول این آیه آن بود که امیر المؤمنین در برابر رسول الله (ص) ننشسته بود او را گفت:

یا علی بگو: خدایا محبت مرا در دل مؤمنان انداز».

پس این آیه نازل شد.

[۹۷]

فَأَنذَرْنَا يَسْرُونَآهٖ بِلِسَانِكَ لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ تُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُّجْدًا اِن قرآن را بر زبان تو آسان کردیم تا پرهیزگاران را مژده دهی و ستیزه گران را بترسانی.

ص: ۹۴

از مظاهر رحمت خداوند این است که قرآن را آسان ساخته و آیات آن را سهل و واضح قرار داده تا رسول الله بتواند مردم را بشارت دهد یا هشدار فرماید.

یکی از بزرگترین هشدارها برای بیدار ساختن مردم از خواب غفلت مرگ است. که مرگ بهترین اندرز دهنده است. بعضی از مردم می گویند اگر ما مردیم چه باک فرزندان ما باقی خواهند ماند یا اندیشه و فکر ما در جهان پایدار خواهد بود.

با این پندارها مرگ را برای خود آسان جلوه می دهند. قرآن در پاسخ اینان می گوید:

شما به تنهایی نمی میرید بلکه فرزندان شما و قوم و قبیله شما هم و اندیشه و فکر شما هم و هر چه با شما مرتبط است خواهد مرد. این بهترین هشدار است به آدمی که اگر به آن توجه نکند گرفتار سرنوشت وحشتناک خود خواهد شد.

[۹۸]

وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزاً وَ چه بسیار مردمی را پیش از آنها هلاک کرده ایم. آیا هیچ یک از آنها را می یابی یا حتی اندک آوازی از آنها می شنوی؟ گاه ممکن است از ملتی حتی یک تن هم باقی نماند ولی آثاری از آنها در این مجسمه یا ۷/ کتیبه باقی بماند. ولی قرآن می گوید ما کاملاً تصفیه می کنیم که حتی هیچ صدایی از آنها نه بلند و نه پنهان نخواهد ماند و در حدیث آمده است که عیسی علیه السلام چنین اندرز می داد:

به منازل ویران گذشتگان خود قدم بگذار و آنان را با صدای بلند یا با صدای خفیف ندا در ده و بنگر آیا پاسخی از آنها خواهی شنید؟ پس پند بگیر و بدان که تو هم به آنها ملحق خواهی شد.

سخن آخر: این فکر که خدا را فرزند است به دو علت پدید آمده:

یکی آن که: به ظالم حق می دهد که ظلم کند.

دیگر آن که: حق تمرد و پایداری مظلوم در برابر ظالم را از او می گیرد.

می بینیم که استعمارگران در اشاعه این فکر در بین ملت‌های مستضعف کوشش بسیار می کنند و می گویند اگر ما از شما پیش افتاده ایم برای این است که خدا چنین می خواهد و به همین سبب است که اراضی ما بارور و پر نعمت است و از

طبیعت حد اکثر بهره را می بریم.

قرآن، این اندیشه را باطل می سازد و می گوید: ای انسان! مپندار که فلان نژاد بر تو برتری دارد یا خدا او را بر تو فضیلت داده است، حتی چه بسا خردش از تو کمتر باشد یا زمینش از زمین تو سخاوتمندتر نباشد در نتیجه او کمتر از تو در معرض رحمت الهی باشد پس تمدن به تو نزدیکتر است ولی تقدم از آن کسی است که برای دست یافتن به آن بکوشد و واپس ماندگی محصول عمل ملتی است که نخواهد برای اعتلاء تلاش کند. هر کس پیش افتاده یا واپس مانده به سبب عمل اوست.

آری، می پندارم که اشاعه این فکر در میان ملل مستضعف آنان را به فعالیت وامی دارد تا اساس تمدن خویش بر پایه محکمی بگذارند و از یوغ مستکبران رهایی یابند.

ص: ۹۶

سورۂ طه

اشاره

ص: ۹۷

فضیلت سوره:

۱- از پیامبر اکرم (ص) روایت است که فرمود:

«کسی که این سوره را بخواند در روز رستاخیز ثواب مهاجران و انصار بدو داده شود».

نور الثقلین/ص ۳۶۶/ج ۲۳- امام حسین (ع) می فرماید: «خواندن سوره طه را رها نکنید که خداوند این سوره و خوانندگان او را دوست دارد و در روز قیامت کارنامه اش را به دست راست او دهد بدون آن که از او حساب کشد و آن قدر به او پاداش دهد که خشنود گردد». مجمع البیان/ص ۱/ج ۷

ص: ۹۹

نام این سوره از نخستین کلمه آن گرفته شده و در قرآن سوره هایی هستند که چنین اند. در برخی دیگر نام سوره از کلمه یا مطلب بارزی که در آن هست گرفته شده. مثلاً نام سوره «یس» از نخستین کلمه آن است و نام سوره «الطارق» از بارزترین کلمه آن.

اکنون این سؤال پیش می آید که سوره «طه» در چه موضوعی است؟ بعضی از مفسران معتقدند که موضوع سوره های قرآن همه توحید و ایمان به حاکمیت مطلق خدا بر زمین و آسمان و انسان است.

این سخنی درست است ولی کامل و شامل نیست. در سوره های قرآن موضوعات مهم دیگری هم وجود دارد که بعضی نیز به گونه ای مکرر در همه سوره ها آمده است. حال باید به این سؤال پاسخ داد که این تکرار را سبب چیست؟ چه فرقی میان آنهاست؟ آیا برای شناخت یک شهر کافی است که بگوییم از آجر و سمنت ساخته شده و خیابانهایش آسفالت است؟ یا نه، ۷/ باید نقشه تفصیلی آن را بکشیم، خیابانها و بازارهایش را مشخص کنیم، جغرافیای طبیعی و اقتصادی و انسانی آن را بخوانیم تا معلوم شود که با شهرهای دیگر چه فرقی دارد.

علم همانا احاطه به دقایق امور و حدود اشیاء است که آن را از دیگر چیزها ممیز می سازد.

در علم تفسیر نیز چنین است باید صفات و خصوصیات مشخصه هر سوره را شناخت. آیه ای که عیناً در قرآن مکرر شده بر حسب موضع و مورد، معانی متفاوت دارد. می گویند بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ که بر سر سوره ها آمده هر یک معنی تازه ای

دارد مرتبط با همان سوره. مثلاً ما وقتی می خواهیم کاری را شروع کنیم می گوئیم:

بِسْمِ اللَّهِ چُون می خواهیم طعام بخوریم بِسْمِ اللَّهِ می گوئیم و هنگامی که قلم بر کاغذ می گذاریم که بنویسیم باز هم با بسم الله آغاز می کنیم. آیا «بسم الله» ها در این موارد همه یک معنی می دهند؟ نه در مورد نخست یعنی به نام خدا کار را آغاز می کنم و در مورد دوم: به نام خدا طعام می خورم و در مورد سوم: به نام خدا می نویسم. پس معلوم شد که هر بسم الهی برای منظوری گفته می شود و معنی آن با بسم الله دیگر فرق دارد.

در قرآن کریم - بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - با هر سوره ای نازل شده نه این که فقط یک بار نازل شده باشد و آن گاه رسول الله به میل خود آن را بالای همه سوره ها جای داده باشد، زیرا رسول الله از روی هوا سخن نمی گوید و هر چه می گوید وحی از جانب پروردگار اوست. از آنجا که هر آیه تازه ای که از سوی خدا نازل می شود مسلماً اندیشه تازه ای را القاء می کند هر بسم الله هم که بر پیامبر گرامی نازل شده معنی تازه ای را بیان می دارد.

هر گاه مؤمن بخواهد برخیزد بسم الله گوید و هر گاه بخواهد طعام خورد بسم الله گوید و هر گاه بخواهد جایی رود بسم الله گوید و هر گاه بخواهد بنویسد بسم الله گوید. آیا اینها همه به یک معنی هستند؟ هرگز. هر گاه کسی به هنگام برخاستن یا نشستن یا خوردن یا رفتن یا نوشتن بسم الله می گوید از خدایی یاری می جوید که قدرت برخاستن را بدو داده و نعمت طعام و عقل بدو بخشیده و بدین سان بسم الله گفتن در زمینه های مختلفی که به کار می رود معانی مختلفی دارد.

این چنین است که بسم الله در قرآن با هر سوره تکرار شده و برای تمام قرآن یک بار نیامده است و در غیر این صورت پیامبر در آغاز هر سوره یک بسم الله قرار نمی داد، ۷/ پیامبری که از روی هوس سخن نمی گوید و آنچه می گوید وحی است و ترتیب قرآن به این شکل بدون علت نیست بلکه با رهنمودهای پیامبر بوده است که دستور می داد آیات در محل خود قرار گیرند که از سوی خدا مشخص شده که این از

مشاهده سیاق قرآن روشن است و تاریخ نیز گواه آن می باشد.

بنا بر این چرا در قرآن بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ در آغاز هر سوره آمده است؟ اگر این آیه نازل نمی شد محال بود پیامبر آن را از سوی خود به آیات بیفزاید و اگر چنین نبود پس چرا آیه یا کلمه دیگری به جای بسم الله نیامد؟! هر آیه ای که از نواز آسمان نازل می شود ناگزیر باید اندیشه جدیدی را نیز با خود به همراه داشته باشد. در تفسیر ما از آیات قرآنی و شناختن آن از سوره های قرآنی و موضوعاتی که باید به جستار پیرامون آنها پردازیم باید از دیگر مقوله ها جدا باشد و این در همان زمانی است که در جستجوی خطوط مشترک این آیه با آیات دیگر نیز هستیم.

آیات قرآن متشابه هستند (آیات نظیر یکدیگرند) زیرا ریشه ها و بلاغت و سطح آن یکسان است و همه آیات قرآنی معجز است و گواه آن است که از سوی خداست نه دست پرورد بشر، ولی در عین حال می بینیم که هر یک از آیات قرآنی به خود اختصاص دارد و موضوعات نسبت به سیاقشان اعم هستند و نسبت به سوره ای که آیه را در آن می یابیم اعم می باشند. پس موضوع اصلی سوره طه کدام است؟ و چنین است داستانهایی که در قرآن آمده است. مثلاً نود آیه از صد و سی و پنج آیه این سوره قصه موسی است و چهل آیه دیگر در موضوعات دیگر. مثلاً قصه آدم (ع) و سبب خروج او از بهشت و چگونگی اغوای شیطان.

آیا این سوره هم مانند سوره یوسف که داستان یوسف را بیان می کند بیان کننده قصه موسی است.

در سوره بقره هم که داستان بنی اسرائیل را بیان می کند داستان موسی و فرعون و جادوگران و قوم موسی را هم ذکر می کند ولی در سوره بقره به جنبه اجتماعی داستان بنی اسرائیل توجه دارد، که آنها قومی مستضعف بودند و در برابر مستکبرین ایستادگی کردند. و حال آن که در سوره طه به جنبه دیگری از زندگی موسی و بنی اسرائیل توجه دارد. یعنی به جنبه انسانی آن.

انسانی که به سبب داشتن دو غریزه یکی غریزه تملک و یکی غریزه عشق به جاوید زیستن از بهشت اخراج شده است.

می بینیم که در صورت فرعون اسباب انحراف در او بیشتر شده و به جایی رسید که باید گفت به نهایت ضلالت رسیده است و در صورت موسی انسانی است که بر غرایز غلبه یافته و در برابر ستم و ضلالت مقاومت به خرج می دهد. و در دیگر سوره های قرآن کریم جنبه دیگری از انسان به نمایش گذاشته می شود.

در آیات سوره طه اشاراتی دقیق است به موضوعاتی پنهانی شایسته است که در آنها بیندیشم تا به عوامل و علل ترقی انسان آگاه شویم همان علل و عواملی که راه انسان را به بهشت خدا می گشایند.

ص: ۱۰۳

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . طه (۱) أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى (۲) إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَنْ يَخْشَى (۳) تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى (۴) الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (۵) لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى (۶) وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى (۷) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى (۸)

معنای واژه ها

[۵] استوی

:کنایه است از مالکیت مطلق.

[۶] الثری

:خاک.

ص: ۱۰۴

رهنمودهایی از آیات:

در این آیات از سوره طه موضوعات مختلفی بحث می شود. و ما بارها گفته ایم در آغاز یا پایان هر سوره از سوره های قرآن موضوعاتی آمده است که در نظر اول بدون ارتباط به یکدیگر است ولی چون در آن تأمل رود درمی یابیم که هر یک از آن آیات موضوع یکی از مطالبی است که در آن سوره آمده است.

موضوعات این بخش به نقش نبوت اشارت دارند که پیامبران برای سعادت انسان آمده اند و پیامبر نباید برای هدایت مردم خود را بکشد، بلکه کافی است که به آنان تذکر دهد. هر کس بترسد پند می گیرد و هر کس نترسد اعراض می کند، و این رسالت از سوی خداوند آسمانها و زمین است که محیط بر آنهاست و بر انسان است. او سخن بنده خود را می شنود چه او را به آواز بلند بخواند و چه آهسته و در خفا. نامهای خوب از آن اوست و این امر در داستان موسی شکل گرفته. موسی مردی فقیر بود و مسکین به خدا پناه برد و مشعل فروزان نبوت به دست گرفت و مردم را که در ظلمت جهل و شرک گم شده بودند، رهایی بخشید.

مشعل نبوت مشعلی است که قوام آن یاد خداست و تنها و تنها پرستش اوست و ایمان به آخرت است و ایمان به این که عمل انسان در این دنیا، در آخرت شکل می پذیرد و هر کس بر حسب عملش پاداش می بیند. اینهاست موضوعهایی که در آغاز سوره طه آمده است.

پیامبر و آهنگ هدایت:

درباره «طه» همان سخنان گفته شده که درباره دیگر حروف مقطعه آغاز سوره گفته اند. من نیز همان می گویم که دیگر مفسران گفته اند. «طه» ها چنان که در نصوص اسلامی آمده است اشارت است به پیامبر (ص). می توان گفت که «طا» رمز «طالب حق» باشد و «ها» رمز «هادی به حق». (۱)

بعضی نیز گویند «طه» رمز این کتاب است یعنی قرآن و بعضی هم گویند که مراد حضرت رسول است.

[۲/۱]

طه* مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ طه،ها* قرآن را بر تو نازل نکردیم که در رنج افتی. «همانا رسالت آسمانی که بر انسان نازل می شود برای آن نیست که خود را در این اندوه هلاک سازد که چرا جامعه به او ایمان نمی آورد. پس رسول را بیش از حد توان او مسئولیتی نیست و او موظف است که رسالت خویش ابلاغ نماید.

بنا بر این نباید بیش از رساندن پیام حق تعالی خود را در رنج افکند.

روایت است که رسول الله (ص) شبها را به عبادت زنده می داشت و روزها را روزه می گرفت و نیز از حضرت امیر المؤمنین علی (ع) روایت شده که گفت ۷/ که رسول الله (ص) ده سال همواره بر سر انگشتان پای خود می ایستاد و عبادت می کرد آن قدر که پاهایش ورم نمود و چهره اش زرد شد. و همه شب را بیدار می ماند و نماز می خواند. خدای تعالی این آیات نازل کرد و او را مورد خطاب قرار داد که ای پیامبر! ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که در رنج افتی. بلکه نازل کرده ایم که تو به خوشبختی و راحت رسی. (۲)

ص: ۱۰۶

۱-۱) - نور الثقلین ج ۳/ ص ۳۶۷.

۲-۲) - همان مأخذ.

آری، سبب نزول این آیه همین است که از آن حضرت روایت شده ولی چنان که از حضرت صادق روایت شده اگر چه خطاب به پیامبر (ص) است ولی طرف خطاب همه مردم هستند. به عبارت دیگر رسول نباید احکام و وظایفی برای مردم بیاورد که آنان را توان تحمل آنها نباشد. اعم از واجبات یا مستحبات.

حضرت امام حسن مجتبی یک بار در عبادت خود را سخت به رنج افکند، حضرت امیر (ع) او را از این عمل منع فرمود و گفت که ای فرزند در اعمال دینی همواره طریق اعتدال پیش گیر.

[۳]

□
إِلَّا تَذَكَّرَهُ لِمَنْ يَخْشَىٰ تَنْهَا هِشْدَارِي اسْتِ بَرَايِ آن كِه مِي تَرَسْد. «چون مردم بترسند و پند گیرند همین ترس از خدا را پاداشی است.»

قرآن برای کسی که پند می گیرد اندرزی است نیکو. به عبارت دیگر وقتی کسی از پند و اندرز سود می برد که مستعد پذیرش آن باشد همان گونه که اگر زمین را استعداد بارور شدن باشد از باران هر چه بیشتر سود می برد.

چه کسی می ترسد؟ آیا دیوانه و کودک خردسال می ترسند؟ یا انسانی که خشم، عقل از سر او برده است یا غافل مردی که عقلش در حجاب غفلت است؟ هیچ یک. تنها کسی می ترسد که به آینده بنگرد / ۷ و در عواقب امور بیندیشد. چنین انسانی است که از احکام دین سود می برد. پس خوف از علامات عقل است.

نگاهبانی خدا

[۴]

تَنْزِيلاً مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَىٰ از جانب کسی که زمین و آسمانهای بلند را آفریده است نازل شده. «گاه انسان را از خواندن برخی ارقام علمی حیرت فرا می گیرد. در قدیم ستاره شناسان شمار ستارگان آسمان را هزارها رقم می زدند سپس به میلیونها و میلیاردها رقم زدند و از آن پس علمشان از شمارش ستارگان عاجز آمد. همچنین روزگاری

ص: ۱۰۷

فواصل میان ستارگان را با واحدهای معتاد متعارف می‌سنجیدند پس از چندی که ادوات اندازه‌گیری تلسکوپها تکامل یافت آنها را به سال نوری سنجیدند با توجه به این که نور در هر ثانیه ۳۰۰۰۰۰ کیلومتر راه طی می‌کند و گفتند فاصله میان فلان ستاره و زمین فلان میلیون سال نوری است.

این ارقام گاه چنان عظیم می‌شوند که بسا انسان آنها را تصدیق نکند ولی زمانی هم بود که ما فرود آمدن انسان را بر کره ماه محال می‌پنداشتیم در حالی که بعدها آن را به چشم خود دیدیم. قرآن حکیم اشارت بر این دارد که رسالت آسمانی نوری است که از سوی آفریننده آسمان بلند نازل می‌شود.

[۵]

الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى خدا رحمان است زیرا آسمانها و زمین و ستارگان و این فضای بی انتها و این انسان را آفریده است. پس رحمت او در ایجاد اشیاء بعد از عدم تجلی می‌کند و آنها را پس از نیستی هستی می‌بخشد.

خداوند تعالی پس از آفریدن آسمان آن را عبث و به حال خود رها نمی‌کند بلکه بر آن استیلا و اشراف دارد به امر اوست که آسمان بر پاست و به امر اوست که آسمان می‌گردد. آری خداست که بر آسمانها و زمین سیطره دارد و بر همه ذرات آن محیط است و از همه ذرات آن آگاه. چنان که در حدیث شریف آمده که حجاج بن عبد الرحمن از ابو عبد الله امام صادق (ع) پرسید معنی «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» چیست؟ فرمود یعنی خدا بر همه آن احاطه دارد. هیچ چیز نیست که از چیز دیگری به او نزدیکتر باشد هیچ چیز از او دور نیست. خدا بر هر چیز استیلا و اشراف دارد. (۱)

عرش در اینجا به معنی مرکز قدرت و سلطه و تدبیر است. نادان اند که می‌پندارند که عرش همانند تختی است که خدا بر آن استقرار دارد. هرگز، چنین

ص: ۱۰۸

نیست. عرش، خدا را حمل نمی کند بلکه خداست که عرش را بر پا نگهداشته و این معنی در مذاکره علی (ع) با جاثلیق رئیس مسیحیان بخوبی بیان شده است. (۱)

از جمله سؤالاتی که جاثلیق از حضرت پرسید این بود که گفت: به من بگو آیا پروردگار تو حمل می شود؟ علی (ع) فرمود: پروردگار بزرگ ما حمل می کند اما حمل نمی شود. مرد نصرانی گفت: چگونه چنین است حال آن که در انجیل می خوانیم: «در آن روز هشت نفر عرش (تخت) پروردگار تو را بر دوش خود حمل می کند». حضرت فرمود: فرشتگان عرش را به دوش می کشند و این عرش آن گونه که تو خیال می کنی به صورت تخت نیست بلکه چیزی است محدود و مخلوق و مدبّر و پروردگار بزرگ تو مالک آن است نه به این معنا که روی آن قرار گرفته باشد همانند قرار گرفتن چیزی روی چیزی. او فرشتگان را فرمان داد تا عرش را بر دوش کشند، بنا بر این آنها عرش را با قدرتی که خداوند در اختیارشان نهاده است حمل می کنند. مرد نصرانی گفت: درست گفتی، خدایت رحمت کناد.

در حدیث دیگری از قول حنان بن سدیر آمده است که گفت: از امام صادق (ع) درباره عرش و کرسی پرسیدم، حضرت فرمود: عرش دارای خصوصیات فراوان و گوناگونی است. برای هر سبب آن در ۷ قرآن صفت جداگانه ای قرار داده شده است. مثلاً جمله «رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» یعنی: پادشاه بزرگ. و جمله «الَّذِينَ عَلَى الْعَرْشِ اشْبَهَتُونِي» یعنی بر ملک احاطه دارد. از این گذشته، عرش در عین پیوند داشتن با کرسی از آن جداست زیرا عرش و کرسی از بزرگترین ابواب غیب هستند، این هر دو غیب هستند و در غیب به هم بسته شده اند؛ زیرا کرسی باب آشکار و بیرونی غیبی است که پدیده های جدید از آن سر می زند و همه اشیاء و موجودات از آن به وجود می آیند، و عرش باب پنهان و درونی است که علم کیف و کون و قدر و حد و این و مشیت و صفت اراده و علم الفاظ و حرکات و ترک و علم بازگشت و بداء در آن موجود است. بنا بر این، عرش و کرسی دو باب به هم بسته اند؛ چرا که ملک عرش غیر از ملک کرسی است و علم آن ناپیداتر و غیب تر از علم کرسی می باشد. از همین روست که فرمود: «پروردگار عرش

ص: ۱۰۹

بزرگ». یعنی صفتش از صفت کرسی است و هر دو در این خصوصیت یکسان و قرینند.

[۶]

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَىٰ از آن اوست آنچه در آسمانها و زمین و میان آنهاست و آنچه در زیر زمین است.» قرآن برای کسی قائل به مالکیت چیزی نیست. خدا مالک همه چیز است و بس اوست که بر همه کاینات فرمان می راند. اگر چیزی به کسی دهد تنها به او اجازه می دهد که از آن استفاده برد نه این که مالک حقیقی آن باشد.

[۷]

وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَىٰ اگر سخن بلند گویی، او به راز نهان و نهانتر آگاه است.» چون به صدای بلند چیزی گویی نه تنها خدا به آنچه گفته ای آگاه است بلکه منظور و مقصودی را که در پس آن نهفته داشته ای می داند و بر ظاهر و باطن سخن تو علم دارد.

تجلی خداوند

[۸]

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ اللَّهُ، آن که هیچ خدایی جز او نیست. نامهای خوب از آن اوست.» همه هر چه جمال است و جلال و آن عظمت که در عالم وجود مشاهده می کنی همه نشانی از اسماء خداوندی هستند و انعکاسی از آن اسماء بر طبیعت اند. گاه تو جوینده زیبایی هستی، چون به چیزی زیبا دست می یابی خواستار چیزی زیباتر از آن می شوی. گاه در جستجوی قدرت و توانایی هستی چون شخص قوی و توانایی را می بینی در این اندیشه ای که به قوی تر و تواناتر دست یابی چنین است دیگر صفات و سجایا، زیرا بر قلب تو جلوه ای از جمال و جلال و عظمت پروردگار تو تابیده است و به مخلوق هرگز راضی نمی شود، مگر آن را یابد که صاحب جمال و جلال و قدرت و عظمت حقیقی باشد. (۱)

ص: ۱۱۰

اسماء الله که به صفات او اشارت دارند بسیارند. بعضی را همه افراد بشر می شناسد و بعضی را تنها اصفیاء و اولیاء توانند شناخت و بعضی چنان در پرده غیب مستورند که جز خدای تعالی آن را نشناسد. در حدیث نبوی آمده است: «خدای سبحان را نود و نه اسم است که هر که آنها را تواند شمرد به بهشت می رود». (۱)

[سوره طه (۲۰): آیات ۹ تا ۱۶]

اشاره

و هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى (۹) إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَى النَّارِ هُدًى (۱۰) فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى (۱۱) إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (۱۲) وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى (۱۳) إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَ أقمِ الصَّلَاةَ لِتَذَكَّرَ (۱۴) إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أَخْفِيهَا لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى (۱۵) فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَ اتَّبِعْ هَوَاهُ فَتَرْدَى (۱۶)

معنای واژه ها

۱۰ [بقبس]

شعله ای است برای گرم کردن.

ص: ۱۱۱

رهنمودهایی از آیات:

در سوره طه آنجا که از وابستگیهای بشر به دنیا و زینت های آن از یک سو و مسئله نبوت و رسالت از سوی دیگر صحبت می شود این سؤال مطرح می گردد که آیا قصه موسی را شنیده ای؟ آن گاه که با زن و فرزند خود حیران در صحرا مانده بود و از دور آتشی دید و به سوی آن رفت تا از آن اخگری بیاورد یا راهی به جایی یابد و از گرفتاری که دست به گریانش شده بود، برهد.

چون به آتش رسید پروردگارش ندا در داد که من پروردگار تو هستم و فرمان داد که کفشهایش را از پای به در کند، زیرا در مکانی مقدس ایستاده است. آن گاه او را خبر داد که به رسالتش برگزیده است و اکنون وظایفی بر عهده دارد نخست باید او را بپرستد و نماز بگزارد و از آنان که به قیامت باور ندارند خود را نگهدارد، زیرا آنان در پی هواهای نفس خویش اند و او را به هلاکت خواهند رسانید.

کسی را تصور کنید که در صحرائی گرفتار آمده است و تاریکی او را احاطه کرده و چیزهایی که او را به وحشت می اندازد گردش را گرفته است. در این حال آنچه او می جوید مشعلی است که راهش را روشن سازد و گرمش کند تا اندکی در کنار آن بیارامد.

موسی چنین کسی بود. در شب سرد زمستان در بیابانی تاریک گرفتار آمده بود و اکنون در پی یافتن نوری بود که او را گرم کند و راهش را روشن سازد. چون از دور آتش دید دلش بیارمید به آن نزدیک شد دید چیزی است بسی برتر و بهتر از نور و نار. آن رسالت بود رسالتی که مشکلات انسان را حل می کند و کشتی عقل او

را به حرکت وامی دارد و خدا را به یادش می آورد و او را از راست ترین راهها به خدا می رساند.

تصور موسی در آن شب و در آن صحرا و در کنار وادی طوی که با خدا تکلم می کند و خدا با او تکلم می کند، در دل آدمی هم برانگیزاننده شادمانی است و هم ایجاد کننده وحشت.

بسا اتفاق افتاده که ما نیز در بیابان بی فریاد زندگی سرگشته می شویم در آن حال در پی دستی هستیم که ما را از گمراهی برهاند این دست رهاننده دست خدای مهربان است خدایی که در آن شب سرد و تاریک با موسی سخن گفت و موسی با او به راز و نیاز پرداخت. خداوند با موسی به کوتاهی سخن گفت ولی موسی دوست داشت که با خدا سخن به درازا کشد، زیرا سخن با محبوبان بس به دراز کشد. با آن که زن و فرزندش چشم به راه او بودند موسی دلش می خواست هم چنان در آنجا می ایستاد و با محبوب خود به گفتگو می پرداخت.

اما فایده ای که از این آیات حاصل می شود این است که انسان تا چه حد می تواند فرارود که به هم صحبتی خدای تعالی نایل آید. در مقابل تا چه حد می تواند نزول کند که به صورت فرعون در آید. آری در هر انسانی دو گونه استعداد متضاد است: استعداد موسی شدن و استعداد فرعون شدن.

شرح آیات:

اشاره

قصه موسی

[۹]

وَ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى ﴿۹﴾ «آیا خبر موسی به تو رسیده است؟» مخاطب این سؤال تنها خدای تعالی نیست بلکه خطاب متوجه همه مردم است. خطاب است هم به تو و هم به من.

[۱۰]

إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا ﴿۱۰﴾ آن گاه که آتشی دید و به خانواده خود گفت: درنگ کنید که من از دور آتشی می بینم. زمانی که موسی از مدین به مصر می آمد، در راه خسته شده بود. هم خود او

و هم زن و فرزندش. بناگاه از دور فروغ آتشی دید. موسی به سمت آتش رفت شاید شراره ای با خود بیاورد که آنان را گرم سازد.

لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ

شاید برایتان قبسی بیاورم.

ممکن است که آتش در نقطه دوردستی بوده و موسی نمی خواسته زن و فرزند خسته خود را به نزد آن بکشاند. /۷ از این رو آنها را در همانجا نشانده.

أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى

یا در روشنایی راهی بیابم.» شاید از کسانی که در اطراف آتش باشند راه را ببرسم.

قرآن، بیشتر موجز سخن می گوید و در خلال ایجاز خود به نیازمندیهای انسان در زندگی دنیوی اش اشارت دارد. مثلاً در اینجا نخست یک نیاز مادی مطرح می شود و آن آتش و گرم شدن به آن است ولی از سوی دیگر سخن از راهیابی و هدایت است و رسولان پروردگار به این دو جنبه یعنی جنبه مادی و معنوی زندگی توجه دارند.

ندای مقدس

[۱۱]

فَلَمَّا آتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى چون نزد آتش آمد ندا داده شد: ای موسی. موسی آمد که قدری آتش بستاند و از صاحبان آن راه را بپرسد. ولی ندایی را شنید که نمی دانست از کجاست. از این رو در تعبیر قرآنی آمده است که «ندا داده شد» موسی پیش از آن که مناجات را آغاز کند ندا را شنید. چرا؟ زیرا انسان بی خبر از همه جا را نخست باید از دور صدایش بزنند تا آن گاه که به خود آید از نزدیک با او حرف بزنند.

این کسی که مرا به نام صدا زد کیست؟ چه کسی در این صحرا مرا می شناسد؟ [۱۲]

إِنِّي أَنَا رَبُّكَ من پروردگار تو هستم.» این بار پاسخ صریح و روشن بود. آن که با تو سخن می گوید خدای تعالی

ص: ۱۱۴

است.

فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ

پای افزارت را بیرون کن.» نخستین فرمان بیرون آوردن کفشها بود به احترام کلام خدا.

إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى

که اینک در وادی مقدس طوی هستی.» چرا کفشها را بیرون آورد؟ چه رابطه ای میان بیرون آوردن کفشها و انسان در یک مکان مقدس است؟ چرا آن مکان مقام تقدس یافته است؟ اما جواب: به نظر من بیرون آوردن کفش رمزی است که به مجرد انسان از همه علائق اشارت دارد و تا این مجرد نباشد پرتو آسمانی را نتواند یافت.

وقتی که به زن و فرزند به مقام و مال و جاه دل بسته باشد هرگز معنی رسالت الهی را در نیابد.

زمانی که تو از همه علائق مجرد شدی به خدا توجه می یابی. در حج هم همین گونه است در آنجا نیز فرمان می شود که لباسها را از تن بیرون کنند و لباسی ساده بر تن پوشند. آن که احرام می بندد از همه علائق زمینی و ارزشهای مادی دل برمی کند و به خدای تبارک و تعالی روی می آورد.

بعضی از کوتاه بینان نظران پنداشته اند از این روی به موسی خطاب شد که کفش بیرون کند، که کفشهای او از پوست خر بود ولی در حدیثی به جا مانده از حضرت حجت (عج)، در کتاب کمال الدین و تمام النعمه از عبد الله القمی چنین روایت شده که: من به امام دوازدهم عرض کردم یا بن رسول الله مرا بگوی از خطاب «پای افزار بیرون کن» که خدا در وادی مقدس طوی به موسی خطاب کرد. بعضی می گویند از این رو چنین فرمانی آمد که کفشهای او از پوست مردار بود. حضرت فرمود: آنان که چنین پنداشته اند مردمی نادانند و گویی نبوت او را انکار می کنند.

این سخن که می گویند از دو اشتباه خالی نیست. ۷/ یا نماز موسی در آن کفشها جایز بوده یا جایز نبوده است. اگر نمازش در آنها جایز بوده پس پوشیدن آنها در آن بقعه هم جایز بوده است، زیرا آن بقعه هر چه هم مقدس و مطهر بوده باشد از نماز مقدس تر و مطهرتر نبوده است و اگر نماز موسی در آن کفشها جایز نبوده است لازم می آید که

اعتراف کنیم که موسی حلال از حرام نمی شناخته و نمی دانسته که نماز در چه لباسی رواست و در چه لباسی نارواست و چنین پنداری کفر است. راوی می گوید: پرسیدم پس تاویل آن چیست؟ آن حضرت (عج) فرمود که موسی با پروردگارش در آن سرزمین مقدس مناجات کرد و گفت پروردگارا من محبت خود برای تو خالص کردم و دل از جز تو شستشو دادم. موسی به زن و فرزند خود بسیار دلبسته بود خطاب آمد که «پای افزار بیرون کن» یعنی محبت زن و فرزند را از دل بران... (۱)

سؤال دیگر این است که چه رابطه ای است میان بیرون کردن کفش و سرزمین مقدس طوی؟ رابطه میان این دو این است که انسان در اماکن مقدسه و مشرفه نباید فقط به خشوع قلب اکتفاء کند بلکه باید ظاهر خود را هم به گونه ای درآورد که نشان خشوع از آن آشکار باشد.

چنان که در بعضی از اماکن مقدسه واجب است که انسان با گامهای کوتاه و آهسته آهسته پیش رود و این دلیلی است به رفتار خاشعانه او. خدای تعالی هم موسی را امر می کند پای افزار بیرون کند در مکان مقدسی که تقدس آن از خود نیست بلکه از آن رو مقدس است که وحی الهی در آنجا نازل شده و وحی مقدس است.

□
وادی مقدس طوی در کنار طور سیناست و سبب قداست او بر حسب حدیثی که از رسول الله روایت شده این است که ارواح در آنجا تقدیس یافته اند و ملائکه صفا یافته اند و خدای عز و جل با موسی سخن گفته است. (۲)

[۱۳]

وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ و من تو را برگزیده ام پس به آنچه وحی می شود گوش فرا دار.»

ص: ۱۱۶

۱- (۷) - نور الثقلین ج ۳/ ص ۲۷۳-۲۷۴.

۲- (۸) - المصدر/ ج ۳/ ص ۳۷۴.

اختیار گزینش چیزی است به سبب صفت ممیزه ممتازی که دارد. خدای تعالی که موسی را برگزید به سبب صفات و سجایای عالیه ای بود که در موسی بود و او را شایستگی مقام رسالت می داد.

این صفات در همه پیامبران به حدّ و فور بود و در موسی هم بود. ملاحظه می کنید که او زن و فرزند خود فراموش کرد و به گفتگو با خدا نشست و نگفت که پروردگارا اجازت فرمای بروم زن و فرزندم را بیاورم و گفتگو با تو را ادامه دهم و به تمام رسانم. همچنین خدای تعالی درباره یوسف هم می فرماید که «چون به سن رشد رسید او را حکم و علم دادیم و نیکوکاران را چنین پاداش دهیم» خداوند ایشان را که به مردم نیکی می کنند و آنان را دوست می دارند و برای آنان رنج می برند، جزا می دهد. آنان برای مصلحت عموم خود را از یاد می برند، خدا آنان را راه می نماید و رسالت خود به آنان ارزانی می دارد.

خلاصه وحی

[۱۴]

إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي خدای یکتا من هستم:

هیچ خدایی جز من نیست پس مرا پرست. «خلاصه وحی الهی همین کلمات است: ایمان به خدای یکتا و پرستش او.

وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي

و تا مرا یاد کنی نماز بگزار. «نماز تنها همین حرکات و اعمال نیست که نمازگزار انجام می دهد. نماز رمز خضوع انسان است در برابر فرمان خدا و آمادگی اوست برای اجرای فرمانهای شرایع او. از این رو که نماز ستون دین است که اگر نماز پذیرفته شود دیگر عبادات پذیرفته شوند و اگر نماز قبول نشود دیگر عبادات هم پذیرفته نخواهند شد. از این رو هر وقت که نماز فوت شده بیاد آید واجب است که ادا شود چه در وقت نماز باشد و چه بعد از آن.

انس از پیامبر خدا(ص) روایت کرده که فرمود:

ص: ۱۱۷

إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ قِيَامتِ آمَدَنی است. می خواهم زمان آن را پنهان دارم، تا هر کس در مقابل کاری که کرده است سزا ببیند.» در بعضی از شهرها که دچار اغتشاش و ناامنی شده گاه از طرف حکومت بناگهان و بدون اخطار قبلی گروه هایی از مأمورین سر چهارراهها پیدا می شوند و به بازرسی مردم می پردازند. مسلما اگر قبلا مردم را از وجود چنین گروه هایی آگاه کنند آنها راه خود به جانب دیگر کج می کنند تا گرفتار نشوند.

در بعضی از مدارس هم گاه ممکن است که معلمی وقت امتحان را معین نکند تا شاگردان همیشه آماده امتحان باشند نه اینکه فقط روزهای نزدیک به امتحان درس حاضر کنند و بقیه روزها تنبلی کنند.

خدای تعالی دنیا را سرای عمل و سعی در کارها قرار داده. هر کس بارها مورد امتحان واقع خواهد شد و همه سعی این است که هر چه بهتر از امتحان موفق بیرون آید، و چون نمی داند که اجلش چه وقت خواهد رسید همیشه مهیای امتحان خواهد بود. چه بسا اگر غفلت ورزد مرگ به ناگاه فرا رسد و او کار خود ناساخته پشیمانی برد و حسرت خورد. انسان طبیعه غافل است و یا خود را به غفلت می زند و نمی خواهد روز حساب را به حساب بیاورد. انسان در هنگام غفلت مرتکب جریمه و خطا می شود. غفلت طبیعت انسان است چه بسا از سنتهای الهی باشد پس اگر غفلت وجود نداشته باشد امتحان هم وجود نخواهد داشت.

پس چه کسی است که میان پاکیزگان و نیکان و بدکاران فرق نهد؟ ۷/ پاکیزگان و نیکان کسانی هستند که می کوشند تا غافل نباشند پس همواره برای بیداری خود و دیگران در تلاش اند.

قرآن مسئولیت هدایت و تربیت را بر عهده خود انسان می گذارد. پس ای انسان! چشم به راه مساعدت دیگر کس مباش که تو را از خواب غفلت بیدار کند

بلکه باید خود از خواب برخیزی و این خواب غفلت از سر به در کنی، و گر نه گرفتار خطاهای بزرگ خواهی شد و در آخرت سرنوشتی شوم خواهی داشت.

از مهمترین عواملی که موجب از میان رفتن غفلت می شود، نماز است.

هر گاه با همه شرایط و آدابش گزارده شود. نمازی که با حضور قلب نباشد جز یک مشت عبارات و اوراد نیست. از این رو در حدیث شریف آمده است:

«خدایت را چنان پرست که گویی او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند».

عبارت «می خواهم زمان آن را پنهان دارم» اشاره به این امر است که خدای عز و جل قیامت را به کلی مخفی نکرده است. بلکه آن را و هر چه را وابسته به آن است بیان کرده و آشکار نموده است. ولی تنها زمان دقیق آن مخفی است. و این بدان سبب است که انسان همواره در انتظار آن باشد و خود را برای رویارویی با آن همواره مهیا دارد.

[۱۶]

فَلَا يَصِيءُ بِدَنِّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرَدَىٰ أَنْ كَسَّ بِهٖ أَنْ اِيْمَانُ نَدَارِدُ، و پیرو هوای خویش است، تو را از آن رو گردان نکند تا به هلاکت افتی. کسی که به قیامت ایمان دارد و پیوسته آن را یاد می کند، برنامه های الهی را پیروی می نماید و اوامر او را اجرا می کند در نتیجه رستگار می شود. اگر نه چنین باشد سرنوشتش چیزی جز مرگ و نابودی نیست. اگر موسی از پی هواهای نفس خود رفته بود، مسلماً به حضيض سقوط می کرد، چنان که بلعم باعوراء بدان گرفتار آمد. خدا بلعم را مورد کرامت خود قرار داده بود و به او اسم اعظم آموخته بود ولی او پیرو هواهای نفس خود شد. خدا نیز هر نعمت که به او داده بود بستد و او را به سگ شبیه نمود. خلاصه آن که یاد خدا به معنی سعادت است و انصراف از یاد خدا به معنی شقاوت است.

ص: ۱۲۰

اشاره

وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَىٰ (۱۷) قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّوْا عَلَيْهَا وَاهْبَسْتُ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَ لِي فِيهَا مَارِبٌ أُخْرَىٰ (۱۸) قَالَ أَلْقَاهَا يَا مُوسَىٰ (۱۹) فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيْثُ تَسْتَعِي (۲۰) قَالَ خُذْهَا وَلَا تَحْزَنْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ (۲۱) وَأَضْمُمْ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةٌ أُخْرَىٰ (۲۲) لِنُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَىٰ (۲۳) إِذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ (۲۴) قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي (۲۵) وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي (۲۶) وَأُحْلِلْ عُقْمَهُ مِنْ لِسَانِي (۲۷) يَفْقَهُوا قَوْلِي (۲۸) وَاجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ أَهْلِي (۲۹) هَارُونَ أَخِي (۳۰) اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي (۳۱) وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي (۳۲) كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيْرًا (۳۳) وَنَذْكُرَكَ كَثِيْرًا (۳۴) إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيْرًا (۳۵) قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَىٰ (۳۶)

معنای واژه ها

۱۸ [واهبس]

زدن برگ است تا به زمین افتد، یعنی به وسیله آن برگ درخت به زمین می ریزد.

۲۲ [جناحک]

جناح به معنای دست است و برای تشبیه به بال پرنده چنین نامیده شده است و مقصود از جناح «زیر بغل» است.

۲۸ [واحلل]

یعنی باز کن.

۳۱ [أزری]

پشت من و از این واژه است «مئزر» که به پشت بسته می شود.

رهنمودهایی از آیات:

موسی در آن شب سرد زمستانی در نزد پروردگار خویش گرمی یافت و آرامش یافت و هدایت یافت و چون خدا از عصایش پرسید موسی به تفصیل سخن گفت. آری نخستین فایده ای که مؤمن از ایمانش حاصل می کند آرامش و اطمینان روحی است.

ولی خدای تعالی به زودی او را بیازمود و به کاری دشوار مبتلا ساخت، زیرا کافی نیست که مؤمن دعوی ایمان کند بدون آن که به اندازه ایمانش تحمل مسئولیت نماید. هر چه ایمان عمیق تر باشد بلا سخت تر است.

موسی نیز به آزمایشی سخت کشیده شد. در آغاز فرمان شد که کفشهایش را از پای به در کند، زیرا او در وادی مقدس طوی است. چه بسا موسی ترسید که مبادا از جانب پروردگارش موظف به ترک عصا شود هم چنان که موظف به ترک کفشهایش شد. از این رو هنگامی که خدا در باب عصا سؤال کرد موسی برای آن فواید بسیار نقل کرد، که بر آن تکیه می کند ۷/ و برای گوسفندانش علف می ریزد و نیازهای دیگری دارد. خدای تعالی فرمان داد که عصایش را بیفکند، عصا را انداخت و عصا به اژدهایی بزرگ تبدیل گردید. در نصوص آمده است که آن اژدها را چنان نیرویی بود که سنگهای عظیم را خرد می کرد و درختان تناور از ریشه برمی کند و در شب چشمانش می درخشید. امتحان دیگر آن که به او فرمان داد که اژدها را بگیرد. موسی از گلوی او گرفت و آنجا خطرناکترین عضو او بود. ملاحظه کن که باید ایمان انسان به خدا تا چه پایه باشد که دست به چنین کاری زند.

انسان طبعاً در چنین مواردی دچار تردیدها می‌شود. اگر در مقام آزمایشهایی چون آزمایشهای موسی قرار گیرد، خواه و ناخواه با خود می‌گوید: چه کسی می‌گوید که او خداست؟ چه کسی می‌گوید که اجرای این فرمان واجب است! و از این گونه پرسشها و حال آن که موسی هیچ تردید به خود راه نداد و چون خطاب آمد که اژدها را بگیرد بی‌درنگ آن را بگرفت.

راهی که موسی رفت تا به مقام نبوت رسید درست همان راهی بود که ابراهیم طی کرد. ابراهیم به آتش افکنده شد. موسی نیز با خطری از این قبیل مواجه شد وقتی دست برد که اژدها را بگیرد. ابراهیم زن و فرزند شیرخوار خود را تنها در صحرا رها کرد موسی زن و فرزند خویش را در شرایط سختی رها کرد و روی به خدا آورد.

ابراهیم خلیل بار دیگر دستخوش غربت و دوری از وطن شد و موسی نیز چنین کرد. مدتی دراز در صحرا سرگردان شد تا عاقبت به فضل خداوندی راه خود بیافت و این غیر از فرار او به مدین است و مدت ده سال درنگ در آن شهر.

بدین گونه موسی مراحل آزمایشی را طی کرد. و از هر مرحله سربلند بیرون آمد. چون همه مراحل را پشت سر گذاشت خدای تعالی وظیفه رسالت را بر عهده او نهاد. موسی از پروردگارش چیزهایی طلب کرد که در واقع اقرار به چیزهایی بود که در وجود خود بود.

بنده هنگامی که خدای خود را می‌خواند و از او چیزی می‌خواهد باید وسائل رسیدن به آن مقصود را که فراهم آوردنش از دست خود او بر می‌آید فراهم کند و آنچه را که از فراهم آوردنش ناتوان است به خدا واگذارد. مثلاً کسی که از خدا طعام می‌خواهد نباید در خانه بیارامد تا در باز شود و کسی طعامش دهد باید از جای برخیزد زمینی مناسب پیدا کند، زمین را شخم بزند و تخم بپاشد و آبش دهد و درو کند سپس گندم را آرد کند و نان پزند و بخورد. البته برای طی این راه طولانی بسا مشکلاتی پیش آید که مانع حرکت او می‌شود در این موارد واجب است که خدا را بخواند و از او بخواهد تا آن موانع از سر راهش بردارد.

موسی نیز برای انجام دادن اوامر پروردگارش نیاز به چند چیز دارد. اول آن که او را دلی دهد دانا و زبانی بدون لکنت. و کارش را آسان سازد و نیز یکی از افراد خاندانش-یعنی برادرش هارون-را وزیر او قرار دهد تا در کارها یاری اش کند. هر یک از این پنج که موسی از خدای خود خواسته وسیله ای است برای نیل او به مقصدی که در پیش دارد.

شرط اول: گشادگی دل یا سعه صدر از لوازم ریاست است. سعه صدر به معنی شکیبایی است و اندوهگین نشدن است از مخالفت ۷/ جهال.

شرط دوم: قدرت بر تکلم است. از لوازم نبوت فصاحت بیان است تا بتواند هر چه در دل می گذراند بر زبان آورد.

شرط سوم: باید سعی فراوان کند تا مردم را قانع سازد. زیرا احکام الهی را نمی توان به تحکم و استبداد و اکراه به مردم تحمیل نمود.

شرط چهارم: این است که کسی باید صاحب رسالت را در کارهایش یاری نماید و چنین کسی باید نزدیکترین مردم به او باشد.

شرط پنجم: باید صاحب رسالت و وزیرش هدفشان تسیح و یاد خدا باشد و دعوت به سوی او. نه برتری جستن در زمین و نه طغیان.

موسی از خدای خود خواست اکنون که بار رسالت را بر دوش او می گذارد این نیازها را هم برآورد. اکنون به گفتگوی موسی با پروردگار بزرگ توجه کنید.

شرح آیات:

اشاره

دو معجزه

[۱۸/۱۷]

وَ مَا تَلْكَ بِبِئْمَانِكَ يَا مُوسَى * قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا وَ أَهْشُ بِهَا عَلَيَّ غَنَمِي وَ لِي فِيهَا مَآرِبٌ أُخْرَى ای موسی، آن چیست به دست راستت؟ گفت این عصای من است بر آن تکیه می کنم و برای گوسفندانم با آن برگ می ریزم و مرا با آن کارهای دیگر است.» خدای سبحان می داند که در دست موسی چیست و می داند چرا موسی عصا

به دست گرفته است. با وجود این ۷/ می پرسد تا موسی را بیازماید. زیرا از این سؤال، موسی به اهمیت و فواید مادی عصایش که چه بسا از آنها غافل بوده است آگاه می شود.

از جوابی هم که موسی به خدا می دهد چند چیز دانسته می شود. موسی هم کار می کند و هم عبادت وقتی می گوید که «بر آن تکیه می کنم» معلوم می شود کار شبانی دارد. و از عصایش سوده‌های دیگر هم می برد، چون دفاع از خود هنگامی که در معرض تجاوز و تعدی قرار گیرد.

[۱۹]

قَالَ أَلْقَاهَا يَا مُوسَى گفت: ای موسی آن را بیفکن. دستور خداوند به موسی پس از دستور به بیرون آوردن کفشهای خود درس دیگری است به موسی (ع) و به ما. و آن درس این است که باید انسان فقط به خدا متکی باشد، خدایی که ملکوت هر چیز به دست اوست خدایی که همه را در پناه می گیرد و خود در پناه کسی قرار نمی گیرد. اعتماد انسان بر وسائل مادی موجود در زندگی اگر به اذن و اراده خدا نباشد و اگر برای امتثال امر او نباشد برای او هیچ فایده ای حاصل نمی کند.

[۲۰]

فَالْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسِيمٌ بیفکنش به ناگهان ماری شد که می دوید. این حادثه ناگهانی برای موسی سخت وحشت آور بود ولی بیش از آن که از خود بیخود شود ندای پروردگار او را جرئت و شهامت بخشید که:

[۲۱]

قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى گفت: بگیرش و مترس. بار دیگر او را به صورت نخستینش باز می گردانیم. یعنی به صورت عصایی که بود.

[۲۲]

وَ اضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ دست خویش در بغل کن بی هیچ عیبی سفید بیرون آید. موسی دست در بغل کرد. سپس آن را بیرون آورد دید که می درخشد. معنی «بی هیچ آزاری» این است که این سفیدی به علت بیماری برص نیست هم چنان

ص: ۱۲۵

که در تورات تحریف شده آمده است.

آیة أُخْرٰی

این هم آیتی دیگر. تا تحکیم آیت نخستین یعنی مار شدن عصا شود.

[۲۳]

لُنْرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرٰی تا آیتهای بزرگتر خود را به تو بنمایانم. خدا به موسی وعده می دهد که آیات دیگری بزرگتر از این آیات به او نشان دهد. از این آیات یکی شکافتن دریا و غرقه ساختن فرعون و لشکر اوست و نیز نباید آیات دیگر را چون آمدن ملخ و شپش و قورباغه و خون را فراموش کرد.

اما آیت بزرگتر پیروزی موسی (ع) است با همه موانع و مشکلاتی که در پیش داشت در امر رسالتش.

[۲۴]

اِذْهَبْ اِلٰی فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغٰی نزد فرعون برو که سرکشی می کند. قرآن برای فرعون تنها به یک کلمه بسنده می کند: سرکشی. و این خود به جای هزار کلمه است. انسان سرکش هر جریمه ای را مرتکب می شود و هر کار بدی از او سر می زند.

ضروریات رسالت

اینها خواستههای موسی است و در واقع همان نقشه و برنامه کار او است.

[۲۵]

قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صِدْرِي گفت: ای پروردگار من! سینه مرا برای من گشاده گردان. یعنی مرا مهیا کن که بتوانم با مشکلات مواجه شوم. من می دانم که تحمل امر رسالت کاری صعب است و من محتاج به دلی هستم که بتواند به همه مشکلات پنجه درافکند و بر همه فایق آید.

[۲۶]

وَيَسِّرْ لِيْ اَمْرِيْ کار مرا آسان ساز. مشهور چنان است که موسی (ع) برای کارهای خدایی سخت خشمگین

ص: ۱۲۶

می شد.

اینک می خواهد که امور در طریقی سیر کند که او نیازی به شدت عمل و خشم نداشته باشد.

این از یک سو و از سوی دیگر موسی به اهمیت مسئولیتی که بر عهده گرفته بود آگاه بود می خواست که خداوند چنان کند که برداشتن بار مسئولیت بر او آسان باشد.

[۲۸/۲۷]

وَ اَخْلَلُ عُقْمَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي و گره از زبان من بگشای، تا گفتار مرا بفهمند.» کلمهٔ زبان در اینجا به این معنی است که موسی می خواهد خداوند کلامش را نافذ گرداند تا در دلها نشیند و به عبارت دیگر موسی را دو منظور است:

یکی نفوذ کلام و این زمانی حاصل می شود که گوینده با منطق عوام مردم آشنایی داشته باشد. چنان که ۷/ رسول الله (ص) فرمود که: ما پیامبران مأمور شده ایم که به اندازه عقل و خرد مردم سخن گوئیم. و این امر دلیل سخن موسی است که از خدا خواست که گره از زبانش بگشاید.

دیگر تأثیر سخن است که موسی از خدا می خواهد تا بر عقول قوم نیرویی دهد تا معنی رسالت او را دریابند و موسی برای آنها خردمندی از خدا می طلبید و معنی سخن او: «تا گفتار مرا بفهمند» همین است.

در تفسیر قمی از امام باقر(ع) روایت شده که: «فرعون فرزندان بنی اسرائیل را تا به دنیا می آمدند می کشت ولی موسی را پرورش می داد و اکرام می کرد و نمی دانست که هلاک او به دست موسی است. وقتی موسی به راه افتاد روزی در نزد فرعون بود عطسه کرد و گفت: اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. فرعون را این سخن ناخوش آمد و بر روی او سیلی زد و گفت: این چه سخن بود که گفتی. موسی چنگ به ریش او در زد و ریش فرعون دراز بود و آن را کشید و کند. درد در سر و روی فرعون پیچید و آهنگ قتل او کرد. زنش گفت: این کودک کی بیش نیست و نمی داند که چه می گوید و چه می کند. فرعون گفت: نه، خوب هم می داند. خرما

ص: ۱۲۷

و آتش افروخته در برابرش بگذار تا بنگری که آن دو را از هم تمیز می دهد. چنین کردند و گفتند بخور. موسی دست به طرف خرما برد. ناگهان جبریل پیامد و دست او به طرف آتش گردانید. موسی آتش را در دهان نهاد و زبانش سوخت و گریه سر داد آسیه گفت: نگفتم که هنوز چیزها را از هم فرق نمی گذارد. فرعون نیز موسی را عفو کرد» از آن زمان در زبان موسی گرفتگی پدید آمد.

[۳۰/۲۹]

وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِّنْ اَهْلِيْ * هٰرُوْنَ اَخِيْ وَ از خاندان من برای من یآوری قرار ده. برادرم هارون را. «هارون به سال از موسی بیش بود. جلالت نبوت بر چهره او مشهود بود.

موسی کارهای مهمی در پیش داشت. زیرا کار او منحصر به تبلیغ رسالت نبود.

موسی می بایست در برابر طاغوت هم مقاومت ورزد و ملت مستضعف خود را از رنج برهاند و رهبری کند. ۷/ پس از خدا خواست که هارون را وزیر او گرداند.

از امام محمد باقر(ع) روایت شده: که از او پرسیدند آیا هارون از پدر و مادر برادر موسی بود؟ حضرت فرمودند آری، مگر ندیده ای که خدای تعالی می گوید که هارون گفت: «ای پسر مادرم! چنگک به ریش و سر من مینداز».

راوی گوید: از او پرسیدم کدام یک به سال بیش بودند؟ گفت: هارون.

گفت: آیا وحی بر هر دو نازل شد. امام گفت: نه، بر موسی نازل شد و موسی آنچه را که بر او وحی می شد با هارون در میان می نهاد. گفت: آیا احکام و قضایا و امر و نهی به هر دو امر می شد. حضرت گفت: موسی با خدا مناجات می کرد و علم را می نوشت و در میان بنی اسرائیل داوری می نمود و چون موسی برای مناجات می رفت هارون به جای او می نشست. (۱)

[۳۱]

اُسْدُدُّ بِهٖ اَزْرِيْ پشت مرا بدو محکم کن. «یعنی مرا قوی پشت گردان. شاید به این معنی باشد که چون من غایب می شوم او جانشین من گردد.

ص: ۱۲۸

وَ أَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي وَ دَر كَار مَن شَرِيكش گَرْدَان.» یعنی او نیز جزیی از این مسئولیتها را بر عهده گیرد.

كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيراً تا تو را فراوان یاد کنیم.» تسبیح همانا منزّه دانستن خداست در حدیث آمده است که از امام صادق(ع) از معنی تسبیح پرسیدند گفت: سبحان الله یعنی منزّه است خدا. (۱)

وَ نَذْكُرُكَ كَثِيراً وَ تو را فراوان یاد کنیم.» ذکر خدا مجرد حرکت زبان نیست بلکه مراقبت است در پنهان و آشکار. از امام صادق(ع) روایت شده که گفت: شدیدترین ابتلای مؤمن این است که از سه خصلت محروم بماند. پرسیدند آن سه خصلت کدام است؟ فرمود: مواسات در ذات خدا، انصاف از نفس خود و فراوان یاد کردن خدا. من به شما نمی گویم که تنها به گفتن سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله اکبر بسنده کنید. بلکه خدا را در یاد داشته باشید هنگامی که به چیزی حلالی می رسید یا حرامی.

إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيراً که تو بر حال ما آگاه بوده ای.» یعنی به اعمال ما و تصرفات ما. شاید از این آیات چنین استنباط شود که هدف موسی و هارون سیطره نیست بلکه اجرای واجبات رسالت است.

اکنون این سؤال پیش می آید که چرا موسی از خدا خواست که هارون را وزیر او گرداند؟ پاسخ این است که موسی از آغاز ابعاد رسالتی را که بر عهده اش گذاشته شده بود می دانست و از مشکلاتی که بر سر راهش بود آگاه بود و نیز از ضعف و ناتوانی قوم خود بنی اسرائیل که در اثر سالها بردگی عارض آنها شده بود خبر داشت. و قدرت قبطیان را به رهبری فرعون می شناخت. پس نیاز به کسی داشت که او را در این مرحله یار و یاور باشد. ۷/ هر یک از پیامبران به چنین یار و معاونی نیاز داشته اند. چنان که هارون وزیر موسی بود و آصف بن برخیا وزیر سلیمان و یحیی وزیر عیسی بن مریم و علی بن ابی طالب وزیر محمد به

عبد الله (ص) و پیامبر پیوسته به علی می گفت: تو نسبت به من به منزله هارون هستی برای موسی جز این که بعد از من پیامبری نیست.

روزی که حضرت رسول برای غزوه تبوک بیرون می رفت امیر المؤمنین علی را به جای خود در مدینه نهاد و گفت: یا علی مدینه یا باید به من اصلاح شود یا به تو. منافقان بر او حسد بردند، زیرا می دانستند که با وجود علی آنها نمی توانند مقاصد شوم خود را اجرا کنند. از این رو گفتند اگر رسول الله علی را جانشین خود کرده برای اکرام و اجلال او نبوده است بلکه می خواسته باری از دوش خود بردارد. وقتی که سخن منافقان به گوش علی رسید، از پی رسول الله (ص) برفت تا به او رسید و ماجرا باز گفت. رسول الله (ص) گفت: یا علی باز گرد و در مقام خود بمان که شهر مدینه جز به وجود من یا وجود تو کارهایش اصلاح نشود. تو جانشین من هستی در میان خاندانم و شهری که به آن مهاجرت کرده ام و قوم من. آیا نمی خواهی که نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی باشی ولی بعد از من پیامبری نخواهد بود. (۱)

[۳۶]

قَالَ قَدْ أُوتِيَتْ سُؤْلُكَ يَا مُوسَى كُفْتُ: ای موسی! هر چه خواستی به تو داده شد. «بدین گونه خدای تعالی بر بنده و پیامبر خود موسی بن عمران منت نهاد و هر چه خواسته بود به او ارزانی داشت، زیرا آنچه موسی طلب کرده بود همه از مؤیدات رسالت او بود نه از مطالبات شخصی.

[سوره طه (۲۰): آیات ۳۷ تا ۴۲]

اشاره

وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى (۳۷) إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ (۳۸) أَنْ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَ لِتُضَيِّعَ عَلَيَّ عَيْنِي (۳۹) إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَيَّ مِنْ يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِتِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَيَّ قَدْرًا يَا مُوسَىٰ (۴۰) وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي (۴۱) اِذْ هَبَّ أَنْتَ وَ أَخُوكَ بِآيَاتِي وَ لَا تَلِيَا فِي ذِكْرِي (۴۲)

ص: ۱۳۰

معنای واژه ها

[التابوت] ۳۹

:صندوقی از چوب.

[الیم]

:دریا، دریای سرخ در مصر.

[و لتصنع]

:تا پرورش یابی.

[۴۲] و لا تنیا

:سستی نورزیده، از ونی ینی به معنای ضعف و سستی.

موسی در برابر عنایت الهی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

دو رشته از نعمتهاست که همواره به انسان ارزانی می شوند تا او بتواند به نعمت بزرگتر که همانا نعمت هدایت الهی است دست یابد.

ص: ۱۳۱

رشته نخست: نعمتهای مادی است. مانند نمو جسم و تکامل عقل و وجود ضروری ترین ضروریات زندگی.

رشته دوم: نعمتهای معنوی است، مانند سلامت قلب عدم وجود نقص در هیچ یک از نیازهای روحی یا در احساس انسان در برابر دیگران و سلامت او از عقده های نفسانی.

از این آیات برمی آید که موسی پیش از آن که به مقام نبوت رسد از نعم مادی و معنوی برخوردار شده بود. خدای تعالی موسی را از ۷ قتل حتمی رها کرد.

فرعون پسران بنی اسرائیل را می کشت و دخترانشان را زنده می گذاشت. وقتی مشاهده کرد که اگر این راه در پیش گیرد نسل بنی اسرائیل منقطع می شود قرار بر این نهاد که یک سال آنها را بکشد و یک سال زنده گذارد. موسی در سالی به دنیا آمد که سال کشتار بود ولی خداوند او را از کشتن نجات داد. موسی بار دیگر با مرگ رویاروی شد، آن هم وقتی بود که یکی از قبطیان را کشت و به مدین گریخت. در آن سالهایی که در مدین می زیست برای نبوت آمادگی یافت.

همان طور که موسی با یک سلسله خطرها رو به رو شد همچنین هر انسانی هم با خطرهایی رو به رو می شود که نزدیک است به مرگ او منجر شود ولی به رحمت و فضل خداوندی از آن خطرها رهایی می یابد. اندکی از مردم هستند که در ایامی که بزرگ می شوند، حوادث ایام کودکی را به یاد داشته باشند. در اینجا موسی از ایام کودکی اش یاد می کند جلادان فرعون به کشتنش تیغ آهخته بودند ولی خداوند نجاتش داد. ما نیز باید از چنان روزهایی در زندگی خود یاد نماییم، تا قدر نعمتهای خدا را بشناسیم.

آن گاه خدای تعالی به ذکر رشته دوم از نعمتها می پردازد. که محبت او را در دل اطرافیان افکند تا موسی پرورش یابد بدون هیچ عقده و نقصی و بدین گونه مستعد پذیرش نعمت هدایت شود. ولی اکنون این سؤال پیش می آید که آیا این نعمت نعمتی خاصه بود؟ یعنی تنها ویژه او بود؟ پاسخ این است که هرگز. هر یک از ما از سوی پدر و مادر خود مهربانیه و دلسوزیه دیده ایم. و همچنین مورد احترام و

عظوفت اطرافیان بوده ایم. بسیاری نفوسشان سالم و مستقیم و مستعد دریافت نعمت هدایت رشد یافته ولی در نزد موسی این امر هر چه روشنتر و واضحتر بوده است.

خدای تعالی صندوقی را که موسی را در آن نهاده بودند به سرای دشمنش فرعون حمل کرد و چون فرعون را چشم بر آن افتاد، محبتش در دل او جای گرفت و از کشتنش صرف نظر کرد. و هنگامی که فرعون از پی دایه ای فرستاد که موسی را شیر دهد جز مادر او را نیافتند. فرعون آن زن را نمی شناخت. موسی به مادرش باز گردانده شد تا در دامن گرم مادر پرورش یابد. زیرا هر کودکی به محبت مادر سخت محتاج است.

کودک از پستان مادر فقط شیر نمی خورد. بلکه محبت و گرمی هم احساس می کند در داستان موسی به این گونه پرورش کودک هم اشارت است.

چون این دو نعمت که به منزله پایه و اساس هستند، حاصل شدند نعمت بزرگتر یعنی نعمت هدایت مطرح می شود.

شرح آیات:

اشاره

نعمت رهایی

[۳۷]

وَ لَقَدْ مَنَّا عَلَىٰكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ ۚ وَ مَا بَارَ دِيْكَرَ بِهٖ تُو نَعْمَتِ فِرَاوَانَ دَادَہٗ اَیْمَ. ۞ هَمْ چنان که امروز به تو نعمت رسالت ارزانی داشته ایم بیش از آن هم تو را نعمت دادیم که از مرگ رهاییمت و شیرت دادیم تا بزرگ شدی.

[۳۸]

اِذْ اَوْحٰیْنَا اِلٰی اُمِّكَ ۙ مَا یُوْحٰی اَنْ گاه که بر مادرت هر چه وحی کردنی بود وحی کردیم. ۞ نقشه خلاص تو را از دست فرعون و درخیماناش گرفتیم آن گاه که به مادرت الهام کردیم که تو را در صندوقی بگذارد و به دریا اندازد.

انسان در زندگی اش تعالیمی کسب می کند تا سلامت خود را حفظ کند و بدان روزی خود را به دست آورد. بدون آن که بداند که آن تعالیم را از کجا

حاصل کرده است. در تعقیب نماز عشاء آمده است که اللهم انه ليس لي علم، بموضع رزقي و انما اطلبه / بخطرات تخطر على قلبي. (۱)

همه اینها الهاماتی است از سوی خداوند سبحان. ولی این تعالیم در داستان موسی به گونه ای بزرگتر تجلی می کند.

[۳۹]

أَنْ أَقْدِفِهِ فِي التَّابُوتِ فَأَقْدِفِيهِ فِي الْيَمِّ كَمَا أَنَّ فِي صَنْدُوقِ بَيْفَكُنْ وَ صَنْدُوقِ رَا دَرِ دَرِ يَا افْكُنْ. گویند که چون به مادر موسی الهام شد که صندوق بسازد نمی دانست که آن صندوق چگونه ساخته می شود. جبریل آمد و ساختن صندوق را به او یاد داد. درون صندوق را از پنبه پر کرد تا آب به درون آن نفوذ نکند سپس در آن را بست و در دریا افکند. دریا در اینجا رود نیل است.

فَلْيَلْقَهُ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ

تا دریا به ساحلش اندازد. یعنی نیل آن صندوق را به کناره پرتاب کند. در آنجا خانه فرعون بود. از اینجا معلوم می شود که طبیعت چسان در خدمت انسان قرار می گیرد.

يَأْخُذُهُ عَدُوُّ لِي وَ عَدُوُّ لَهُ

و یکی از دشمنان من و دشمنان او صندوق را برگیرد. چرا خدا موسی را در سرای دشمنش پرورش داد، زیرا خدای سبحان به همه افراد بشر خطاب می کند که ای انسان، من آفریدگار تو هستم و کارهای تو به دست من است. این منم که می توانم در خانه فرعون که دشمن من و تو است و در جلو چشم او موسی را پرورم و سپس بر فرعون مسلطش گردانم. و این دلیل است که قدرت و قوت خداوندی در همه جا سیطره دارد، حتی در خانه / طاغیانی چون فرعون.

وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي

و محبت خویش بر تو ارزانی داشتم. خدای تعالی بر قامت موسی جامه محبت پوشید. چنان که انسان جامه بر

ص: ۱۳۴

تن می کند تا هر کس او را می بیند مجذوب او شود.

۱- باقی مواهب الهی

وَ لَتُضَنَّ عَلَيَّ عَيْنِي

تا زیر نظر من پرورش یابی.» غرض این است که خداوند موسی را از یک سلسله نعمتها به صورت استثنایی بهره مند نمود. به عبارت دیگر کسانی که به پیامبری انتخاب می شوند از همان اوان کودکی در معرض آزمایش هستند. این آزمایشها به گونه ای است که مردم عادی تحمل آن نمی کنند. ۷/ مثلا حضرت عیسی بدون داشتن پدر متولد شد و جاهلان مادرش را متهم کردند و خدا او و مادرش را از آن اتهام رهانید. ابراهیم نیز وضعی همانند وضع موسی داشت، زیرا نمرود هم دختران را زنده می گذاشت و پسران را می کشت.

پیامبر ما هم در کودکی از وجود پدر و مادر محروم بود.

۲- در سرای فرعون

[۴۰]

إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَيَّ مَنِ يَكْفُلُهُ أَنْ غَاةَ خَوَاهِرْتِ مِي رَفْتِ وَ مِي كَفْتِ مِي خَوَاهِيْدِ شَمَا رَا بَه كَسِي كَه نَگَهْدَارِيْش كَنْد رَا ه بِنَمَايْم.» چون خدا موسی را از فرعون رهانید او را از یک خطر مادی رهانید ولی اکنون او را از یک خطر معنوی و روحی می رهانید، و آن پرورش یافتن اوست بدون پدر و مادر. موسی نیاز به محبت مادرانه دارد. باید محیط پرورش او به گونه ای باشد که آمادگی برای پذیرش وحی را از دست ندهد.

فرعون کودک خردسال را از بنی اسرائیل می گیرد. خدا محبت او را به دلش می اندازد. ولی با وجود این تاب نمی آورد و جلاد را فرمان می دهد که گردنش را بزند. از قیافه اش در می یابد که از قوم بنی اسرائیل است. در این حال آسیه بنت مزاحم وارد می شود و شوی خود را می گوید که «او را مکش شاید که ما را سودمند افتد، یا او را به فرزندی بپذیریم» فرعون خواسته زن را بر می آورد و به اطراف

ص: ۱۳۵

می فرستد تا کسی را که کودک را شیر بدهد بیابند. موسی از گرفتن پستان زنان سر بر می تابد. در این حال خواهرش که قبلاً از طرف مادر ۷/ در پی آن صندوق بوده است سر می رسد. کسانی که از خانه فرعون برای پیدا کردن دایگان بیرون می روند او را می بینند و به درون می برند. او می گوید زنی را که بچه ها را شیر می دهد می شناسد.

۳- بازگشت به دامن مادر

فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ

ما تو را نزد مادرت باز گردانیدیم تا چشمانش روشن گردد. و غم نخورد. «روشنی چشم مادر به وجود فرزند. قرآن در این عبارات تأکید می کند به محبت مادر زیرا کودک در آن سالها چیزی نمی فهمد تنها مادر است که می داند تا چه حد فرزندش را دوست دارد. و می داند که طفل روشنی چشم و شادی دل اوست و اگر او را از دست بدهد غمگین می شود.

۴- قتل قبطی

بار دیگر موسی از یک خطر معنوی رها می شود و می گوید:

وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا

و تو یکی را بکشتی و ما از غم آزادت کردیم و بارها تو را بیازمودیم. «خدای تعالی یک بار دیگر او را از مرگ رهایی داد. ولی این فقط رهایی از مرگ نبود، بلکه رهایی از غم هم بود، زیرا وقتی موسی در منازعت قبطی را کشت اندوهگین شد. دلی که غمزده باشد هرگز مستعد دریافت رسالت نیست. خدا او را از این غم رهانید. و چه بسا خداوند ما را از غم نجات داده است.

فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلِيًّا قَدَرًا يَا مُوسَىٰ

و سالی چند میان مردم مدین زیستی و اکنون ای موسی در آن هنگام که مقدر کرده بودیم آمده ای.

موسی ده سال در مدین زیست نزد عمویش شعیب. پس از این ۷ ده سال باز گردید. گویی ده سال عددی بود از سوی خدای تعالی مقدر.

ممکن است که ما بعضی از کارها را اتفاقی تلقی کنیم و حال آن که اتفاق نیست که تقدیر است. خدا مقدر کرده بود که موسی ده سال در مدین درنگ کند سپس باز گردد و در آن شب در آن بیابان سرد زنش را درد زادن گیرد و موسی در پی آتش رود و ندای الهی را بشنود.

گاه حوادثی پیش می آید که تو را به اختیار راهی وادار می کنند که خیر تو در آن است. مثلاً بعضی از مردم علاقه ای به امور سیاسی ندارند و در آن دخالت نمی نمایند. ولی فرزندشان به یکی از حرکت‌های اسلامی می پیوندند و تحت تعقیب قرار می گیرد. مأمورین خانه را تفتیش می کنند و همین امر موجب می شود که پدر و مادر و برادران هم به آن نهضت پیوندند. ای بسا رهبران و شهیدانی از میان آنها به وجود آید.

سپس مرحله تربیت در می رسد. بر انسان واجب است که از پرورنده خویش یعنی کسی که او را نیکی و تقوی و پایداری بخشیده است سپاس گوید. از همان اوان کودکی هر کس باید پرورنده و پروردگار خود را سپاس گوید.

پرورش عالی

[۴۱]

وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي تو را خاص خود کردم.» خدا انسان را برای خود آفریده و اشیاء را برای انسان.

چنان که خدای تعالی در حدیث قدسی گفته است: «ای بنده من اشیاء را برای تو آفریدم و تو را برای خودم. دنیا را ۷/ به احسان به تو دادم و آخرت را به ایمان». (۱)

خدا انسان را آفرید تا خلیفه او در زمین باشد و همه چیزها را مسخر او

ص: ۱۳۷

گردانید. علم و اراده و عقل از آن اوست. ولی بسیاری از مردم خدای خود را سپاس نمی گویند و به منزلت خویش آگاه نیستند و خود را تا سر حد ستوران تنزل می دهند.

حتی از حیوانات هم گمراه تر می شوند. احسان خداوندی در حق پیامبران بروز بیشتری دارد، زیرا پیامبران باید از پرورش ویژه برخوردار باشند. از پدر و مادر مؤمن به وجود آمده باشند که اگر پدر و مادر صالح نباشند خداوند پیامبر خود را از فرزندان آنان بر نمی گزیند.

در آیه کریمه در حق پیامبر ما (ص) آمده است که «و تَقْلِبُكَ فِي السَّاجِدِينَ» (۱) یعنی در صلب آباء و امهاتی بودی که همگان برای خدا سجده می کردند و همگان مؤمن بودند.

[۴۲]

إِذْ هَبْ أَنْتَ وَ أَخُوكَ بِآيَاتِي وَ لَا تَبِيَّا فِي ذِكْرِي تُو و برادرت آیات مرا ببرید و در رسالت سستی مکنید. اکنون که تمام وسایل مهیاست، و وسایل مادی و معنوی را به تو ارزانی داشته ایم باید و تو و برادرت بار مسئولیت رسالت را بر عهده گیرید و در تبلیغ رسالت سستی به خرج ندهید.

مراد از ذکر

در متن آیه آمده است «فی ذکرِی» مراد از این ذکر چیست؟ گاه همان ذکر خداست که باعث تربیت نفس / انسان می شود تا بتواند سختیهای رسالت را تحمل کند، زیرا اجرای امر نبوت با مشکلات بسیار توأم است و گذشتن از این مشکلات جز با یاد و ذکر خدا میسر نیست، زیرا یاد خدا سبب آرامش دل می شود و اراده را استوار می نماید. موسی را برای اجرای فرمان خدا سستی در ذکر خدا جایز نیست.

باید خدا را به یاد داشته باشد تا خدا او را در کاری که در پیش دارد پیروز گرداند.

ص: ۱۳۸

اشاره

اِذْهَبْ اِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى (۴۳) فَقَوْلًا لَهُ قَوْلًا لَيْنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ اَوْ يَخْشَى (۴۴) قَالَا رَبُّنَا اِنَّا نَخَافُ اَنْ يَفْزُطَ عَلَيْنَا اَوْ اَنْ يَطْغَى (۴۵) قَالَ لَا تَخَافَا اِنِّي مَعَكُمْ اَسْمَعُ وَ اَرَى (۴۶) فَاْتِيَاهُ فَقَوْلًا اِنَّا رُسُلَا رَبِّكَ فَاَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَ السَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ اَتْبَعِ الْهُدَى (۴۷) اِنَّا قَدْ اُوْحِيَ اِلَيْنَا اَنْ الْعَذَابَ عَلَيَّ مِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى (۴۸) قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمْ يَا مُوسَى (۴۹) قَالَ رَبُّنَا الَّذِي اَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى (۵۰) قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْاُولَى (۵۱) قَالَ عَلِمُهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَ لَا يَنْسَى (۵۲) الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْمَارِضَ مَهْدًا وَ سَلَّمَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاَخْرَجْنَا بِهِ اَزْوَاجًا مِنْ لِبَاتٍ شَتَّى (۵۳) كُلُوا وَ اِرْعَوْا اَنْعَامَكُمْ اِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّاُولِي الْاَلْبَابِ (۵۴) مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً اُخْرَى (۵۵)

معنای واژه ها

۴۵] یفرط علینا

در عذاب بر ما مقدم می شوند.

۵۳] مهدا

همچون گاهواره کودک که در آن آرام می گیرد و موجب راحتی و آرامش او می گردد.

[شتی]

جمع شتیت، یعنی گوناگون.

۵۴] النهی

جمع نهیه، یعنی خرد، و نهیه گفته اند زیرا که انسان را از فساد نهی می کند و باز می دارد.

ص: ۱۳۹

رهنمودهایی از آیات:

در راهی که انسان به سوی خدا می رود گردنه ها و موانع است که باید آنها را از میان بردارد.

نخست: استهزاء (یا عدم احساس مسئولیت).

دوم: واپسگرایی (یا علاقه به سیرت قدما).

در این آیات این گردنه ها و موانع از پیش پای برداشته می شود.

چون خدای تعالی موسی و هارون را به دعوت فرعون فرمان داد، نخستین سخنی که گفت این بود که «او طغیان کرده است» سبب طغیان فرعون احساس بی نیازی او بود و هر گاه انسان را چنین احساسی دست دهد طغیان می کند. خداوند موسی و هارون را فرمان داد که با روش اندرز و راهنمایی مانع این طغیان شوند. و به او ثابت کنند که هر چند احساس بی نیازی می کند ولی موجودی است بسیار نیازمند.

دوم آن که فرعون را وادارند که به کیفر روز رستاخیز معترف شود و دریابد که مسئول اعمال و رفتار خویش است.

اما گردنه و مانع دوم علاقه و دلبستگی مردم است به گذشته و ترس از دگرگونی آن. قرآن این مشکل را چنین حل کرده که سراسر زندگی از گذشته و حال و آینده هم محکوم اراده خدا هستند. و تدبیر و تقدیر و قضای او بر همه حیات احاطه دارد. امتهای ماضیه نباید به طور مطلق مورد ستایش واقع شوند بلکه خداست که از آنها آگاه است. هر گاه در راه حق قدم برمی داشته اند مورد تقدیس و ستایشند و اگر در راه باطل گام می زده اند مستحق لعنت و نفرین هستند.

همچنین ادیان الهی آمدند تا این مشکلات را حل کنند. فرعون بنی اسرائیل را به بردگی گرفت به این عنوان که آنها نژادی مخالف نژاد او هستند. قرآن در حل این مشکل گفت که بنی اسرائیل باید آزاد شوند هر چند این موانع را ابعاد مختلف باشد. چون بعد اجتماعی بعد سیاسی، بعد فرهنگی و ابعاد دیگر. ولی آیات سوره طه بیشتر پرتو خود را بر دو بعد روانی و فرهنگی تابانده است.

شرح آیات:

اشاره

[۴۳]

إِذْ هَبَّ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ۖ بِه سوی فرعون روید که او طغیان کرده است. «انسان، از آن رو طغیان می کند که احساس بی نیازی می کند و دیگران را محتاج به خود می بیند. اما اگر احساس نیازمندی کند از طغیانش کاسته می شود.

طغیان بدان سبب عارض شخص می شود که احساس می کند که همه هدفهایش در زندگی تحقق یافته و ۷/ سرکشیهایش به غایت رسیده ولی کسی که احساس می کند که اهدافش تحقق نیافته در برابر راهها و وسایلی که سبب تحقق اهدافش می شود، مجبور است که سر فرود آورد.

[۴۴]

فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيْنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ ۖ با او به نرمی سخن گوید شاید پند گیرد یا بترسد. «چگونه ممکن است زبان نرم علاج سرکشی باشد. سرکشی حالت استکبار و غرور است. چاره غرور گاه به عنف صورت نمی پذیرد. باید در اعماق نفوذ کرد.

پس آن که مردم را دعوت می کند، باید بداند که هدفش فرو کوفتن و نابود کردن متکبر نیست، هدفش ارشاد اوست. و نیز نباید طغیان را به طغیان پاسخ گوید بلکه پاسخ طغیان سعه صدر و نرمخویی است.

سخن نرم برای سرکشان و طاغیان درس عملی است. تا بداند که طغیان او

ص: ۱۴۱

عملی است نابجا گاه همین سخن نرم اساس طغیان را منهدم می سازد و طاغی درمی یابد که برای تحقق اهدافش راه دیگری هم هست.

اندیشه دیگری هم از این آیه به ذهن راه می یابد. که هر طغیانگر سرکشی تا در طغیان خویش به سطح فرعون رسد که ضرب المثل طغیان است هم چنان انسان است و او را برای راهیابی و هدایت فرصت است. پس نباید از هدایت افراد بشر نومید شد.

[۴۵]

قَالَ رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرَطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَىٰ كَفْتَنَد: ای پروردگار ما! بیم داریم که بر ما تعدی کند یا طغیان از حد بگذراند.» موسی و هارون پیش از آن که بر جان خود بترسند بر امر رسالتشان بیمناک بودند اگر فرعون آنها را می کشت یا به گونه ای شکنجه می داد که از گفتن باز می ماندند یا نمی توانستند پیام حق را به مردم برسانند دچار غبن بزرگی شده بودند.

بنا بر این آنها بیش از آن که بر جان خود بترسند از ناکام ماندن در امر رسالت خود بیمناک بودند. هم چنان که بیم ۷/ موسی در جای دیگر هم بر نفس خود نبود. علی(ع) در این باره فرماید: «روی رستگاری نبیند آن که راهی جز راه من رود. از آن روز که حق را شناخته ام در آن شک نکرده ام. موسی نیز بر جان خود نمی ترسید ترس او از غلبه نادانان و فرمانروایی گمراهان بود.» (۱)

مراد از سخن نرم

بعضی از مردم پندارند که مراد از سخن نرم، سخن گفتن خاضعانه است.

ولی نه، سخن نرم را معنی وسیعتری از این هست. سخنی است که چون آب که آرام و بی صدا از هر جا راهی باز می کند، در دل مردم راه باز کند و نرمگویی روش مشخصی نیست هر کس می تواند برای خود روشی پیدا کند.

[۴۶]

قَالَ لَا تَخَافَا كَفْتَنَد: مترسید.»

ص: ۱۴۲

پس از آن که قرآن آن دو مسئله را مطرح کرد و به حل آنها پرداخت برای مسئله روانی دعوت کننده یعنی ترس هم راه حلی به دست داد.

إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَ أَرَى

من با شما هستم می شنوم و می بینم. هنگامی که خدا از آنها خواست که نترسند راه پیروزی دعوتشان را باز کرد و گفت که آن را از دشمن حفظ خواهد کرد و دلگرمشان ساخت که همراه آنهاست ۷ صدایشان را می شنود و اعمال و رفتارشان را می بیند.

جنبه اجتماعی رسالت

[۴۷]

فَأَيُّهَا قُورَاقُ إِذْآ رَسُولَا رَّبِّكَ فَأَرْسَلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبُهُمْ پَس نَزْد آو رَوِيد و گویید: ما رسولان پروردگار توایم. بنی اسرائیل را با ما بفرست و آزارشان مده. در اینجا رسالت الهیه برای انسانی عذاب کشیده مژده عدالت می آورد. آیا نه چنین است که رسالت الهیه به خاطر اصلاح نابسامانیهای زندگی مردم نازل شده است؟ آیا فساد جامعه فرعون، نژاد پرستی و ستم به قشری از مردم مظلوم نبود؟ آری، این مردم مظلوم بنی اسرائیل بودند. بدین گونه رسالت الهی فرمانش این بود که: باید فرعون طاعی اساس حکومتش در هم کوبیده شود و آن قشر مردم مظلوم از بندگی آزاد گردند.

قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى

ما نشانه ای از پروردگارت برایت آورده ایم و سلام بر آن کس که از پی هدایت قدم نهد. «مراد از هدایت اسلام است و اسلام به معنی سلام (صلح و آشتی) است. و محال است که صلح بدون هدایت تحقق یابد. این اشتباه است که بعضی پنداشته اند که صلح از طریق ستم تحقق می یابد.

اسلام این اندیشه را طرد می کند و می گوید که صلح باید بر اساس هدایت استوار باشد و اگر هدایت نبود صلح هم نخواهد بود جنگ و ستیز باقی خواهند ماند

ص: ۱۴۳

[۴۸]

إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ هِر آینه به ما وحی شده است که عذاب برای آن کسی است که راست را دروغ شمارد و از آن رخ برتابد.» از سیاق مطلب برمی آید که دومین اندیشه ای که رسالت الهی مطرح می کند، اندیشه مسئولیت است و بشر در برابر عملش پاداش می بیند. پس اگر از هدایت پیروی کند به صلح و «سلام» هم خواهد رسید ولی اگر تکذیب کند و رخ برتابد نصیب او عذاب است. / این اندیشه ای است که فطرت و سرشت بشر آن را تأکید می کند و آن سنگ بنای کاخ فرهنگ سالم است.

[۴۹]

قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَىٰ گفت ای موسی پروردگار شما کیست؟» بشر در طول تاریخ معتقد بوده است که خدا آفریدگار آسمانها و زمین است. ولی این اعتقاد همواره با شرک آمیخته بوده است.

از این رو این سؤال را مطرح کرده است که وقتی فرعون درباره پروردگار موسی و هارون از آنها می پرسد، مقصودش چیست؟ جواب این است که شاید فرعون می خواهد حرکت موسی و هارون را از نوع جنبشهای سیاسی زمینی به حساب آورد و هنگامی که می پرسد پروردگار شما کیست؟ یعنی مسئول جنبش شما کیست؟ فرعون می گوید: شما می خواهید سلطنت مرا براندازید و دولت دیگری روی کار بیاورید. ولی موسی به او پاسخ می دهد که ما را قصد برافکندن این حکومت یا آوردن آن حکومت نیست. ما می خواهیم نوع بشر و بویژه بنی اسرائیل را برهانیم. آنها نه تنها از بندگی تو، بلکه از بندگی هر سلطه دیگری. دعوت ما به بندگی خداست که آزادی مطلق است.

[۵۰]

قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ گفت:

پروردگار ما، همان کسی است که آفرینش هر چیز را به او ارزانی داشته و سپس هدایتش کرده است.»

ما شما را به سوی این فرد یا آن فرد نمی خوانیم ما شما را به خدایی فرا می خوانیم که انسانها را آفریده است و سپس آنها را راه نموده است که چگونه تنفس کنند و چگونه بخورند و بیاشامند و از خود دفاع کنند. خداوند وقتی انسانها را می آفریند می داند که آنها نیازمند وسایل تغذیه و حمایت اند و باید از مواهب حیات بهره خود ببرند. پس او را به فضل و کرم خود به همه این امور راه می نماید. آری او در واقع آفریدگار حقیقی بندگان خویش است.

از خلال هدایت کردن خدا اشیاء را، باید که انسان به هدایت عقل راه یابد و به وسیله رسالت الهی منافع و مصالح حقیقی خود را بشناسد.

اندیشه ارتجاعی

[۵۲/۵۱]

قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ * قَالَ عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسِي ۗ كَذَلِكَ نَقُولُ: گفت: حال اقوامی که ازین پیش می زیسته اند، چیست؟ گفت: علم آن نزد پروردگار من است. پروردگار من نه خطا می کند و نه فراموش. «ای فرعون! افکاری که تو به آنها چنگ زده ای افکار امم پیشین است. از اینجا معلوم می شود که طاغوتان دفاع از رسوم و عادات گذشته را دستمایه تسلط خود می شمارند و در این کار از دو هدف پیروی می کنند.

اول: فریب دادن مردم به این که او از مقدساتشان دفاع می کند، پس او خود سزاوارتر از دیگران به فرمانروایی است.

دوم: ترس از تحول، زیرا همراه تحول بسا عواملی پدید می آید که قدرت و سلطه را درهم می کوبد. برای آنها آنچه بیش از هر چیز دیگر اهمیت دارد، همانا ثبات است.

فرعون از سرنوشت پیشینان می پرسد که آیا آنها در بهشت هستند یا دوزخ و اگر کافر بوده اند، چرا خداوند آنها را در دنیا عذاب نکرده است.

موسی از پاسخ مستقیم ابا می کند و از سنت کلی الهی نام می برد. به این

ص: ۱۴۵

که علم آن نزد خداست و در کتابی مضبوط و محفوظ است. پس تأخیر عذاب دلیل بر نفی آن نیست. هم چنان که خدای تعالی فرمان به عدالت می دهد و به کس ستم روا نمی دارد. و در این کتاب نه باطلی ثبت می شود و نه چیزی از آنچه ثبت شده باطل می گردد، و نه چیزی فراموش می شود.

پس موسی به صفات پروردگار اشارت می کند، باشد که فرعون دلش به ذکر خدا خاشع گردد و هر که دلش به ذکر خدا خاشع نگردد دلش از سنگهای سخت هم سخت تر است.

[۵۳]

اللّٰذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَّ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا کسی است که زمین را آرامگاه شما ساخت و برایتان در آن راهها پدید آورد. یعنی زمین را به گونه ای ساخت که می توانید بر روی آن زندگی کنید.

مثلاً- اگر زمین از آهن بود یا از ریگ روان یا اگر ازین که هست نرمتر و یا سخت تر می بود معادله حیات به هم می خورد و زندگی بر روی آن دوام نمی یافت.

وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْ نَّبَاتٍ شَتَّى

و از آسمان باران فرستاد تا بدان انواعی گوناگون از نباتات برویانیم. نگاهی به جهانی که اطراف انسان را گرفته است کافی است که به او افکاری مهم الهام کند. این جهان مخلوق است و هر چه بر روی آن است مرتب به ترتیب دقیقی است و برای هدف معینی آفریده شده. زمین برای سکونت و کشت و زرع و جایگاه ذخیره شدن معادن و آبهاست و کوه ها برای استوار ساختن زمین است و جلوگیری از بادهاست.

بر حسب نیازهای انسان و حیوان و زمین و جامعه نباتات می رویند و این دلیل است بر حکمت بالغه خداوندی.

[۵۴]

كُلُوا وَ ارْزَعُوا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَىٰ بخورید و چارپایانتان را بچرانید و در این برای خردمندان عبرتهاست. خردمندان به معنی صاحبان فکر هستند. خداوند در این آیه از آنان یاد کرده است: «کسانی که در آفرینش آسمانها و زمین تفکر می کنند و می گویند که ای

ص: ۱۴۶

پروردگار ما تو اینها را بر باطل نیافریده ای منزّه هستی تو. پس ما را از عذاب آتش حفظ کن.» همچنین خردمندان مردم را از انحراف بازمی دارند.

[۵۵]

مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَىٰ شَمَا را از زمین آفریدیم و به آن باز می گردانیم و بار دیگر از آن بیرون می آوریم.» این زمین مادر مهربان ماست. ما از آن آفریده شده ایم و به درون آن باز می گردیم و بار دیگر برای آن که حساب پس بدهیم از درون آن بیرون آورده می شویم. موسی به فرعون چنین گفت.

شاید مراد این آیه این باشد که خدای تعالی به طاغیان که عبث در زمین برتری می جویند و مردم را بنده خود می دانند هشدار می دهد که همه شما از خاک آفریده شده اید پس نباید بر یکدیگر اظهار برتری کنید. تنها آنچه مایه برتری است عمل صالح است و پرهیزگاری.

[سوره طه (۲۰): آیات ۵۶ تا ۶۴]

اشاره

وَ لَقَدْ آرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَ أَبِي (۵۶) قَالَ أَ جِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَىٰ (۵۷) فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ مَوْعِدًا لَّا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَ لَّا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى (۵۸) قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَ أَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى (۵۹) فَتَوَلَّىٰ فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَىٰ (۶۰) قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ وَ يَلَّكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا فَيَسْجِتْكُمْ بَعِيدًا وَ قَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَىٰ (۶۱) فَتَنَّا أَزْعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَ أَسْرُوا النَّجْوَىٰ (۶۲) قَالُوا إِنْ هَذَا إِلَّا لِسِحْرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِهِمَا وَ يُدْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَىٰ (۶۳) فَاجْمَعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ أَتُوا صَفًّا وَ قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَىٰ (۶۴)

ص: ۱۴۷

۵۸ [مکانا سوی]

نیمه ما و شما به گونه ای که نه به شما نزدیکتر است نه به ما.

۶۱ [فیسحتکم]

شما را ریشه کن می کند یا به نابودیتان می کشاند. سحت یا اسحت به معنای نابود کردن است.

۶۲ [و اسرّوا النجوی]

برخی با برخی دیگر به سرّ نجوا می کنند.

۶۳ [المثلی]

مؤنث الامثل مثل افضل و احسن.

شیوه های کار طاغوتان در مواجهه با رسولان

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

کسی که از سوی خدا به رسالت آمده است نباید تصور کند که طاغوت از آهن است و نرم ناشدنی. او نیز انسانی است همانند دیگران از گوشت و خون. دلی دارد که گاه می ترسد و گاه امیدوار می شود. صاحب آرزو است و چون به آرزویش نرسد مأیوس می گردد. بنا بر این پیامبر خدا باید راههای رخنه در قلب او را بیابد. ولی چه بسا که سر فرود نیاورد و هم چنان طریق تکبر و برتری، جوید.

در رابطه میان این آیات و آیات پیشین، فرعون را می بینیم که چنان حرف

ص: ۱۴۸

می زند که گویی زمام همه کارها به دست اوست ولی اکنون لحن سخن خود را تغییر داده و چونان اکفاء و همسران با موسی سخن می گوید.

این تغییر موضع فرعون به سبب حمله برق آسایی است که موسی متوجه او گردانید.

فرعون به موسی می گوید: آیا می توانی معجزه ای به من نشان دهی؟ موسی به او دو معجزه می نمایاند، یکی عصا و یکی دست سفید. ولی فرعون هر دو را -آن سان که روش اینگونه کسان است- رد می کند. در واقع سه روش است که طاغوتان برای معارضه با مصلحان از آنها سود می جویند:

اول: اشاعه برخی معایب بر ضد مصلحان. مثلاً گویند که اینان دیوانه اند.

چنان که درباره رسول الله ^ﷺ گفتند. یا می گویند که اینان وحشت افکن و ماجراجو هستند یا می گویند که اینان جادوگرند یا در دین افراطی.

دوم: در برابر انقلاب خدایی شعارهای کاذب ولی مشابه طرح می کنند.

مثلاً- زمانی که شاه دید که انقلاب مردم شکل می گیرد، انقلاب سفید خود را مطرح ساخت. یا تبلیغ فضای باز سیاسی که چیزی جز فریب مردم نبود.

سوم: به میدان کشیدن مردم به سود خود، همان گونه که فرعون هم به فکر نظر سنجی از مردم افتاد.

شرح آیات:

[۵۶]

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ آلِ فِرْعَوْنَ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَاكْفُرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَكَلَّمْنَا كَلِمًا مَّكَرًا وَابْتِغَاءَ مَقْتٍ لِّمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٥٦﴾ هر آینه همه آیات خود را به او نشان دادیم ولی تکذیبش کرد و سر باز زد. «عصا و ید بیضاء دو تا از این معجزات بودند. هفت معجزه دیگر هست که در سوره اعراف از آنها یاد کرده است، ۷/ چون قحطی و کم شدن ثمرات و طوفان و ملخ و شپش و قورباغه و خون.

رساتر از اینها این بود که فرعون را موسی به یاد خدا و معاد انداخت. و گفت که اصل او از خاک است و بر دیگران هیچ برتری ندارد ولی فرعون سخن او

ص: ۱۴۹

[۵۷]

قَالَ أَجِئْنَا لِنُخْرِجَنَّ مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى كَفْت:

ای موسی! آیا نزد ما آمده ای تا ما را به جادویی از سرزمینمان بیرون کنی. «دو تهمت علیه موسی، یکی اتهام اینکه موسی مغل امن و آرامش است و دوم اتهام جادوگری.

[۵۸]

فَلَمَّا تَبَيَّنَكَ بِسِحْرِ مِثْلِهِ مَا نَزِدُ بِرَابِرٍ تُو جَادُوِي چُون جَادُوِي تُو مِي آوَرِيْم. «فرعون می خواهد مردم را علیه موسی بشورانند. همان گونه که همه طاغوتان چنین می کنند. از موسی می خواهد جایی را معین کند تا مردم گرد آیند و جادوگران با موسی معارضا کنند.

فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوِي

بین ما و خود وعده گاهی در زمین همواره بگذار که نه ما وعده را خلاف کنیم و نه تو. «موسی این تحدی و معارضا را پذیرفت:

[۵۹]

قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَ كَفْت: مَوْعِد شَمَا رُو زِيْنَت اِسْت. «روز زینت روز عید بود. ولی چرا درست روز عید را انتخاب کرد. زیرا در روز عید مردم کارها را تعطیل می کنند و برای حضور در این اجتماعات فرصت دارند.

وَ أَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحِي

همه مردم بدان هنگامی که آفتاب بلند گردد، گرد آیند. «۷/ موسی هنگام نیمروز را برگزید، زیرا در آن روز دیگر کسی در خواب نیست و آنها که در جایی دور هستند می توانند خود را به محل برسانند. از سوی دیگر در چنین زمانی فکرها نیز آزادتر است.

[۶۰]

فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى فِرْعَوْنَ بَاز گِشْت و يَارَان

حیله گر خویش را گرد آورد و باز آمد.» آری فرعون برای مبارزه کاملاً مهیا شده بود.

[۶۱]

قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيُسَبِّحَتْكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَىٰ مُوسَىٰ گفتشان: وای بر شما، بر خدا دروغ مبندید که همه شما را به عذابی هلاک می کند که هر که دروغ بندد نومید شود.» موسی پیش از آن که معارضه را آغاز کند حجت را بر آنان تمام کرده و این اتمام حجت به چند جهت بود.

اولاً: او پیامبر بود و اولین وظیفه رسول، نجات مردم است به وسیله موعظه.

ثانیاً: موسی می خواهد وجدانهای خفته آنان را بیدار کند که ای جادوگران! ای خادمان رژیم فاسد! ای مزدوران ستمگران! بر خدا دروغ می بندید به جادوی خویش غره نشوید تا رسالت مرا تکذیب کنید. به زودی به عذاب خدا گرفتار می آید، زیرا هر کس را که خدا نعمتی داده باید که شکر آن نعمت به جای آورد، اگر نه، نعمتش به محنت بدل می گردد و موجب هلاکتش می شود.

[۶۲]

فَتَنَّا زَعْوَاهُمْ بَيْنَهُمْ پس در کار خود به مشاورت پرداختند.» بعضی سخن موسی را تأیید و تصدیق و برخی تکذیب کردند.

وَ اسْرُوا النَّجْوَىٰ

و پنهان رازها گفتند.» / ۷ معلوم می شود درباره تصمیمی اتفاق کرده بودند ولی آن را مخفی می داشتند.

بعضی از مفسران نوشته اند که تصمیمشان آن بود که اگر موسی بر آنان غلبه کند در برابر او خاضع شوند. ولی از قدرت فرعون در هراس بودند.

[۶۳]

قَالُوا إِنَّ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَّىٰ گفتند: این دو جادوگرانی هستند که می خواهند به جادوی خویش شما را از سرزمینتان برانند و آیین برتر شما را براندازند.»

ص: ۱۵۱

چنین برمی آید که طاغوت از گرایش مردم به موسی بیم داشت از این رو می کوشید میان آن دو و مردم جدایی افکند. پس ادعا کرد که موسی و هارون جادوگری را در راه نیل به اهداف سیاسی به کار می برند و قصدشان آواره ساختن شماسات از وطنتان. و این شیوه همه طاغوتان است. و نیز مردم را از چیز دیگری هم ترسانند و علماء سوء همین روش را در یاری نظامات فاسد به کار می گیرند که به مردم خود گویند شما را آیینی است والا و ارجمند ولی موسی و هارون می خواهند آن آیین را تباہ کنند.

[۶۴]

فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ اتُّوْا صَفًّا شَمَا تَدْبِرْهَآیْ خُودِ كَرْدِ كَنِیْدِ وَ دَرِ یَكِّ صَفِّ بَیْآیْدِ. می خواهد-آن سان که همه طاغوتان چنین کنند-میان مردم اتحادی بر ضد موسی و هارون پدید آورد. / ۷ اتحادی بر اساس باطل. از این رو گفتند:

وَ قَدْ أَفْلَحَ الْیَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَىٰ

کسی که امروز پیروز شود، رستگاری یابد. ما اکنون در حال مبارزه هستیم، مبارزه ای سخت. لحظاتی سرنوشت ساز.

ما می خواهیم همه شما جادوگران حيله گر متحد شوید و در يك صف درآیید. تا بر این متمردين غالب گردیم. اینها شبیه همان سخنانی است که واعظان درباری مزدور بر زبان می آورند و فکری است که آنها رواج می دهند.

[سوره طه (۲۰): آیات ۶۵ تا ۷۳]

اشاره

قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَىٰ (۶۵) قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا جِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَىٰ (۶۶) فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَىٰ (۶۷) قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ (۶۸) وَ أَلْقَىٰ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفُ مَا صَيَّرْنَا صَنَعُوا كَيْدًا سَاحِرًا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَىٰ (۶۹) فَأَلْقَى السَّحْرَهُ سِجْدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَىٰ (۷۰) قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السَّحْرَ فَلَمَّا قُطِعَ أُيُدِيكُمْ وَ أَرْجُلُكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَ لَأَصِيبُنَّكُمْ فِي مَآذِنَ النَّخْلِ وَ لَتَعْلَمَنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَ أَبْقَىٰ (۷۱) قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَيَّ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيْنَاتِ وَ الَّذِي فَطَرْنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۷۲) إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيُغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَ مَا أَكْرَهْتْنَا عَلَيْهِ مِنَ السَّحْرِ وَ اللَّهُ خَيْرٌ وَ أَبْقَىٰ (۷۳)

ص: ۱۵۲

معنای واژه ها

۶۷ [فاوجس]

:احساس کرد و در خویش یافت.

۷۱ [من خلاف]

:یعنی دست راست و پای چپ قطع می گردد و یا بر عکس تا در توازن بدن خلل ایجاد شود و این عذاب در صورتی که آدمی زنده باشد دردناکتر است.

[جدوع]

:اصول و ریشه ها.

۷۲ [لن نؤثرک]

:تو را ترجیح نمی دهیم و بر نمی گزینیم.

به سجده افتادن ساحران

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

موسی با سخنان خود قلب ساحران را لرزاند. آن گاه پذیرفت که با آنان

ص: ۱۵۳

تحدی و مبارزه کند و گفت که آنها نخست کار خویش بیاغازند. این گونه مبارزه طلبیها را نزد دیگر پیامبران هم می بینیم و خود بارزترین دلیل بر صحت نبوت آنهاست و معلوم می دارد که به عالم غیب وابسته اند.

جادوگران با مشتی ریسمان و عصا آمده بودند و با مهیا کردن محیط که خود از همان اعمال جادوگرانه است به آنان تلقین کردند که اینها ماراند و هم اکنون به جنبش در می آیند. در حالی که حقیقت نبود. آنچه حقیقت بود عصای موسی بود که به ناگاه همه آنچه را جادوگران به جادو ساخته بودند، نابود کرد. ساحران که از حقیقت آگاه شدند ایمان آوردند و در برابر پروردگارشان به سجده درآمدند.

این برای ما عبرتی است، زمانی که خود با حقیقت همراهیم و مخالفان را جز خیال باطل چیزی در دست نیست. به زودی خواهیم دید که چه سان حقیقت باطل را خواهد بلعید.

زمانی که ساحران سجده کردند و ایمان آوردند فرعون زبان به تهمت گشود. تا برای قتل و تعذیب آنان وجهی بیابد. ولی آنان نیز با استواری در مقابلش ایستادند.

شرح آیات:

[۶۵]

قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقَىٰ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَىٰ گفتند ای موسی آیا تو می افکنی یا ما نخست بیفکنیم. یعنی تو شروع می کنی یا ما شروع کنیم؟ [۶۶]

موسی از آنان خواست که آنان آغاز کنند و این معارضه ای عظیم بود.

قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَىٰ

گفت: شما بیفکنید، ناگهان از جادویی که کردند، چنان در نظرشان آمد که آن ریسمانها و عصاهایشان به هر سوی می دوند. یعنی کاری کردند که خیال موسی را بر انگیخت و به طریق اولی در خیال

ص: ۱۵۴

آن جمع نیز تصرف نمودند.

از این بر می آید که سحر همانا تأثیر روانی در انسان است از خلال انگیزش خیال او و هدف آن گمراه ساختن است و عاقبتش خسران. نخستین چیزی که به فکر ساحران می گذرد سیطره بر نفس حاضران است. و این جو را با یک سلسله حرکات و یک سلسله حرفها و قصه ها ایجاد می کنند. بعضی از آنان از قوای اجنه و بعضی از علوم غریبه سود می جویند. ساحران جماعتی هستند مزدور که علمشان در خدمت شهواتشان است. برای استحکام سلطه ستمگران. درست مانند همان نویسندگان مزدور که قلم خود را برای سلطه ظالمان به کار می برند.

این است حقیقت سحر. خیالاتی است که می خواهد در برابر حق پایداری کند ولی نتواند. از واژه های «ریسمانها و عصاها» بر می آید که سحر جز تأثیر روانی نیست و در ماهیت آن شیء که موضوع سحر است تغییری حاصل نمی شود. ۷/ از تعبیر قرآنی که می گوید «چنان در نظرش آمد که آن رسنها و عصاها به هر سو می روند» این معنی به خوبی روشن می شود.

[۶۷]

موسی در حالی معارضه را آغاز کرد که می دانست که خود بر حق است و آنان بر باطل. ولی باز هم ترس او را گرفت.

فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى

موسی خویشتن را ترسان یافت. چرا موسی ترسید؟ این آیه را دو تفسیر است:

نخست آن که: موسی هم بشر است و مانند دیگر افراد بشر دارای غریزه ترس است. پس می تواند از چیزی بترسد و ترسید هم. قرآن هر گاه سخن از معجزه پیامبران می گوید به گونه ای به ضعف آنها که از جنبه انسانی شان نشئت می گیرد اشاره می کند. مانند خوف، عجله، جزع و زیر فشار قرار گرفتن. ولی این حالات به زودی از میان می روند و قدرت اعجاز نبوت آشکار می شود. این امر بدین منظور است که بشر نپندارد که اعجاز از ذات نابغه آسای آنان سرچشمه می گیرد.

دوم آن که: ترس موسی از این بود که مبادا ساحران قلوب مردم را تسخیر کنند و دیگر اعجاز او سودبخش نیفتد.

ص: ۱۵۵

قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ كَفْتِيمَ مَتْرَسَ كَه تَو بَرْتَر هَسْتِي. «این آیه نظر دوم را تأیید می کند و به موسی اطمینان می دهد که غلبه با اوست و نباید از شکست بترسد. مردان خدا همواره در چنین وضع روحی هستند. بیم آن دارند که وسایل ارتباط جمعی /۷ و فرهنگ گمراه کننده قلوب مردم را فاسد کنند و جایی برای ارشاد آنان باقی نگذارند. ولی باید بر خوف خود غلبه جویند و به قلم و بیان خود اعتماد داشته باشند و یقین کنند که در این پیکار همواره حق است که بر باطل غالب می شود.»

وَ أَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَيَّنُّوا أَنِجْهُ دَر دَسْت دَارِي بِيْفَكْن تَا هَر چَه رَا كَه سَاخْتَه اَنْد بِلْعَد. «عصای موسی به بلعیدن آن رسنها و چوبدستها آغاز کرد و هم وجود مادی آنها را نابود کرد و هم آثار روانی آنها را.»

إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَىٰ

آنان حیلۀ جادوان ساخته اند و جادوگر هیچگاه پیروز نمی شود. «آن سان که تاریکی از نور منهزم می شود باطل هم از برابر حقیقت می گریزد.»

جادو هم در برابر معجزه پایداری نتواند و خدای تعالی درباره جادوگران چنین فرموده که «آنان جز به فرمان خدا به کس زیانی نرسانند.»

و به همین سبب است که می فرماید جادوگر پیروز نگردد و در آخرت هم به عذاب الیم گرفتار می آید.

درست است که جادوگر را جز خسران عاقبتی نیست ولی تا کی و با چه شرایطی؟ تا زمانی که به همان پیشۀ انحرافی خود ادامه دهد. اما اگر توبه نمود و به خدا ایمان آورد و از رسول پیروی کرد، مسلماً عاقبتش خیر خواهد شد و این ما را بدین اصل اخلاقی رهبری می کند که هر کس در گرو عمل خویش است. و در سعادت او رنگ و نژاد را تأثیری نیست.

موسی از ساحران طلب کرد که آنان نخست بیفکنند تا اثر پیروزی اش در

روح فرعون عمیق تر باشد و جادوگران جادوی ۷/ خود را که هنوز از قدرت آن سرخوش بودند یکباره ناچیز بنگرند.

مسلمانا نتیجه هم مهم و عظیم جلوه نمود و اثر معجزه موسی در اعماق قلب آنان جای گرفت.

فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى

ساحران به سجده افکنده شدند. گفتند به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم. تأثیر چنان قوی بود که جادوگران در مقابل نور حقیقت به سجده در آمدند.

گویی خود نمی خواستند سجده کنند ولی بدون اراده پیشانی بر زمین نهادند. سجود اوج عبودیت و خضوع در برابر خداست. این سجود از نوع سجودهای در معبد نبود.

سجودی بود بسی برتر از آن. اعتراف به عبودیت در برابر الله بود.

سؤال این است که چرا آنها گفتند «خدای هارون و موسی» در حالی که موسی بود که با ساحران معارضه می کرد و او بود که عصا را افکند و مار شد.

این امر به دو سبب است:

اول آن که: هارون به نام موسی سخن می گفت و در میان اسباط معروفتر بود.

دوم آن که: جانشینی و رهبری هارون تأیید می شود و این گونه هشدارها در لحظات دشوار اتفاق می افتد. مثلاً رسول الله به هنگام دخول در مکه پرچم پیروزی را به دست علی داد و گفت: امروز روز رحمت و بخشایش است. امروز باید حریم مردم از تجاوز مصون بماند، و نیز ورود به مدینه را به تعویق انداخت تا علی (ع) هم از راه رسید.

رسول الله با این اعمال می خواست مقام علی را نسبت به نبوت بیان دارد و نقش او را در رهبری امت مشخص سازد.

[۷۱]

ولی آیا فرعون به حق اعتراف کرد و به شکست خویش اذعان نمود.

یا حتی این اجازه را به دیگران داد. هرگز! قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ فرعون گفت: آیا پیش از آن که شما

ص: ۱۵۷

را رخصت دهم به او ایمان آوردید؟» نظام حکومتی فرعون نظام دیکتاتوری بود و می بینیم که چگونه طغیان فرعون را به جایی رساند که مردم را از آزادی عقیده محروم ساخت.

اما ایمان به خدا در برابر دیکتاتوری به مقاومت می پردازد و نعمت استقلال ارزانی می دارد.

هنگامی که فرعون دید که ساحران از او بریده اند، آهنگ آن کرد که از ایشان انتقام بگیرد، پس گفت:

إِنَّهُ لَكَبِيرٌ كُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ

او بزرگ شماست که به شما جادوگری آموخته است.» شیوه طاغوتان نسبت به مؤمنین این است که چون در حجت فرومانند بکشند تا چیزی به آنها بچسبانند و تهمت و افترا زنند. فرعون هم چنین کرد سپس تهدید نمود که:

فَلَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَأَلْصَقِبْنَكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَتَعْلَمَنَّ إِنَّا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى

دستها و پاهایتان را از چپ و راست می برم و بر تنه درخت خرما بر دارتان می کنم تا بدانید عذاب کدامیک از ما سخت تر و پاینده تر است.» بر دار کردن یکی از گونه های شکنجه است که سابقه ای دیرساله دارد. و آن چنان بود که شخص را بر چوبی صلیب مانند وامی داشتند و ۷/ بر دستها و پاهای او میخ می کوبیدند. و او هم چنان گرسنه و تشنه و مجروح می ماند تا بمیرد.

فرعون علاوه بر دار آنها را به قطع دست و پای هم وعده داد. و ای بسا خیالهای دیگر هم داشت، مثل بد نام کردن موسی و هارون و تهمتهای ناروا زدن حتی پس از مرگ از این رو می گوید «تا بدانید که عذاب کدامیک از ما سخت تر و پاینده تر است.»

[۷۲]

ولی آنان سخت مقاومت کردند و هر مؤمنی باید که در برابر طاغوتان و جبارۀ زمان این گونه باشد.

ص: ۱۵۸

قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَيَّ مَا لَجَأْنَا مِنَ النَّيِّتَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا

گفتند:

سوگند به آن که ما را آفریده است که تو را بر آن نشانه های روشن که دیده ایم ترجیح نمی دهیم.» یعنی برای ما پرده از چهره حقیقت بر افتاده است و هر که چهره تابان حقیقت را بنگرد عاشق آن شود. پس:

فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا

هر چه خواهی حکم کن که رواج حکم تو در زندگی این جهانی است.» بدین قرار بر مؤمن واجب است که برای تحمل عواقب ایمانش و استقلالش مهیا باشد.

این سؤال پیش می آید که این ساحران چگونه به این سرعت به این پایه از ایمان رسیدند؟ یعنی تا جایی که از جان گذشتند و در برابر سلطان جایر سخن حق گفتند.

پاسخش این است:

اولاً: حقایق هم چنان غامض باقی می مانند تا قلب به آن حقیقت بزرگ برسد و آن حقیقت بزرگ خداست. چون انسان خدا را شناخت کوه های یخ که روی قلب او را گرفته اند، آب می شوند و او آن گاه حقایق را بی پرده و آشکارا خواهد دید.

آیا خدای سبحان آفریننده آسمانها و زمین و همه خلایق نیست؟ همچنین شناخت او سر هر علم و سرچشمه هر معرفت است.

آن ساحران هم هنگامی که به خدا ایمان آوردند به طور مسلم به قیامت و هر چه مربوط به آن است معترف شدند.

ثانیاً: طریق ایمان به یک حقیقت معین پر از موانع و فشارهای روحی است ولی انسان اصرار دارد که از آنها بگذرد، اگر به ایمان خالص دست یابد همه مشکلات راه برایش آسان خواهد شد.

ساحران هم هنگامی که به خدا ایمان آوردند دیگر به ترغیب و ترهیب یا

وعد و وعید فرعون ارجی ننهاندند. از آن اعتباری که نزد فرعون داشتند چشم پوشیدند ولی از حسیض دنیا به اوج عالم بالا بال گشودند.

و در نتیجه به این مرتبه والا- رسیدند. آری حرف ایمان آنها در این شرایط به مفهوم رویارویی با سلطه های شهوت و زور با همه ابعاد آن است. آنها در لحظه ای حساس که خداوند در دلهاشان تجلی یافت پس از آمادگی برای فداکاری و چشمپوشی از همه چیز در راه خدا و حقی که خود، آن را دیدند همه این مراحل را پیمودند.

ثالثاً: آنان اگر هم طاغوت را می پرستیدند از اعماق دل نبود بلکه به دلالت عقل و وحی ضمیر دریافته بودند که پرستش کسی چون فرعون یک جرم عظیم است معجزه موسی چون تازیانه ای بود که و جدان خفته ایشان را بیدار ساخت ۷/ و ناگهان به سجده در آمدند و گفتند:

[۷۳]

إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ إِن كُنتُمْ إِلاَّ كَاذِبِينَ
جادوگری که ما را بدان واداشتی در گذرد، اگر این ایمان و این آرزوی آمرزش، عذاب و بر دار شدن را در پی داشته باشد، به جان می توان خرید. این یک ایمان حقیقی است که ایمان آورنده را برای هر کیفری مهیا می سازد.

اگر چه آمرزش پروردگارش را به طور عام خواستار بودند ولی از گناه جادوگری به طور مشخص نام بردند، زیرا به ابعاد فساد انگیز آن آشنا بودند و می دانستند تا چه حد سبب گمراهی مردم می شود و وسیله ای است برای مبارزه با ادیان الهی.

وَ اللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى

خدا بهتر و پایدارتر است. این در جواب فرعون است که می گفت: عذاب من سخت تر و پایدارتر است. اکنون اینان می گویند که تو و عذابت زوال پذیر هستی. تنها باقی لا یزال ذات احدیت است.

ص: ۱۶۰

اشاره

إِنَّهُ مَن يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ (۷۴) وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ
 الْعُلَىٰ (۷۵) جَزَاءُ عَمَلِهِمْ مِمَّا كَسَبُوا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّىٰ (۷۶) وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسِرْ
 بِعِيَادِي فَاصْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَىٰ (۷۷) فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ اللَّيْلِ مَا عَشَيْتُمْ
 (۷۸) وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَهْدَىٰ (۷۹) يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَوَاعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَنَزَّلْنَا
 عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى (۸۰) كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحِلِّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ
 (۸۱) وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ (۸۲)

معنای واژه ها

۷۷ [در کا]

:یعنی دست یافتن فرعون به تو.

۷۸ [فغشیههم]

:یعنی آن قدر آب به ایشان رسید که در برشان گرفت و پوشاندشان.

ص: ۱۶۱

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

خلاصه رسالتهای پیامبران که در قرآن مکرر آمده است این است که آدمی گروگان عمل خویش است و عاقبت مجرمان آتش است آتشی که در آن نه می میرند و نه زندگی می کنند در حالی که سرانجام پرهیزگاران بهشتی است که در نهراهایش آب روان است. نتیجه عمل محدود به آخرت نیست، بلکه گاه انسان نتیجه عمل خود را در دنیا می بیند. همانگونه که فرعون هم بخشی از کیفر اعمال خود را در این جهان دید، یعنی در آب غرق شد.

از این روست که خدای تعالی بنی اسرائیل را از طغیان و کفران نعمت بر حذر می دارد تا مورد غضب او واقع نشوند. اما اگر انسان اندکی منحرف شود در رحمت و توبه صادق برای او هم چنان مفتوح است.

شرح آیات:

[۷۴]

إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ ۚ هَرَّ آيِنُهُ هَرَّ كَسِّ كَ الْغَنَهَكَارِ نَزْدَ پَرُورْدِ گَارَشِ بِيَايِدِ جَهَنَّمَ جَايْگَاهِ اوست که در آنجا می میرد و نه زندگی می کند. «کسی که تا پایان عمر هم چنان گنهکار بماند سرنوشتش جهنم است. تعبیر «له ۷/ جهنم» از این روست که گناهکار با عمل ناصالح خود گویی جهنم را خریده است پس جهنم ملک اوست.

آیا مدت توقف در آتش چه زمانی خواهد بود؟ در تمام این مدت مجرمان را

ص: ۱۶۲

حالتی است میان مرگ و حیات و هم چنان به عذاب الهی معذب است.

در حدیث آمده است که اهل آتش نزد مالک جهنم می آیند و مدت هفتاد سال در برابر او عجز و لابه می کنند تا اندکی از عذابشان بکاهد و مالک به جزع و زاری آنها گوش نمی دهد. پس می گویند که ما زندگی نمی خواهیم و مالک باز هم پاسخ نمی دهد. سپس ندا می آید که شما در اینجا خواهید ماند و رهایی از آن ندارید. آنان مأیوس می شوند و از مالک می خواهند که اجازه دهد به سبب غفلتی که کرده اند گریه کنند. اجازه صادر می شود و آنها مدت هزار سال به حال خود می گیرند.

[۷۵]

حال مؤمنان درست بر عکس این است.

وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ

و آنان که با ایمان نزد او آیند و کارهای شایسته کنند. یعنی تا زمان مرگ هم چنان اعمال شایسته می کرده اند، پاداشی جز بهشت ندارند.

فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى

صاحب درجاتی بلند باشند. هر عمل صالح در این جهان سبب فرا رفتن درجتی است در آن جهان. و در حدیث آمده است فاصله میان درجه ای و درجه دیگر به قدر فاصله آسمان تا زمین است.

[۷۶]

جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِهِتْهَى جَاوِيدَانِ كَهْ دَرِ اَن نَهْرَهَا رَوَانِ اسْت وَ هَمَوَارَهْ دَرِ اَنجَا بَاشَنَد. «خلود و جاویدانی عالی ترین موهبت انسان است.

وَذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى

و این است پاداش پاکان. «۷/ بزرگترین و دشوارترین مسئولیت بشر در این دنیا این است که خویشتن را تزکیه کند و آثار شرک را از خود دور سازد. و این آثار عبارتند از بخل و تنبلی و انزجار و ترس از غیر خدا. و کسی که در این دنیا خود را پاکیزه نسازد به نسبت رذایل و انحرافاتش در جهنم خواهد ماند. زیرا فقط پاک شدگان به بهشت می روند.

ص: ۱۶۳

راه پاکی تزکیه است در دنیا و اگر در دنیا نشد پاک شدن به وسیله آتش است در آخرت.

[۷۷]

پس از پیروزی موسی بر فرعون و شکست جادو و غلبه معجزه خدای تعالی موسی را امر به خروج از مصر کرد.

وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي

به موسی وحی کردیم که بندگان ما را شب هنگام بیرون ببر. «ساری» رونده در شب است و «سارب» رونده در روز. خدا موسی را فرمان داد که قوم خود را در شب حرکت دهد تا فرعون و لشکریانش نفهمند.

با آن که شماره بنی اسرائیل هفتصد هزار نفر بود. ولی هیچ یک از آنها راز را افشاء نکردند. و از این رو خداوند آنها را بندگان خود خواند. زیرا در اخلاص به پایه ای رسیده بودند که شایسته این عنوان شوند و خدا بر ایشان در دریا راهی خشک باز کند.

فَاضْرِبْ لَهُم مَّوْجًا مَّغْرُوبًا

و برایشان در دریا گذرگاهی خشک بجوی. «چون موسی عصای خود بر دریا زد دریا شکافت و آب در دو سوی راه چون کوهی بایستاد و میان آن راهی خشک پدید آمد.

لَا تَخَافُ دَرَكًا

مترس که بر تو دست یابند. یعنی هرگز آنان به تو دست نخواهند یافت.

وَلَا تَخْشَىٰ

و بیم به دل راه مده. یعنی از غرق شدن مترس.

[۷۸]

فَأَتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فرعون و لشکرهایش از پی ایشان روان شد. «چون صبح بر دمید و قضیه روشن شد. فرعون و لشکریانش سوار شده از پی بنی اسرائیل برفتند تا مگر به آنها رسند. چون به دریا رسیدند موسی و بنی اسرائیل را دیدند که از میان دریا می گذرند. اینان نیز از پی آنها به دریا درآمدند. فرعون را دیده

ص: ۱۶۴

بصیرت چنان کور شده بود که نمی دانست این یک معجزه است. امواج دریا فرعون و لشکرش را در خود فرو برد.

فَعَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ

دریا چنان که باید آنان را در خود فروپوشید.» تعبیر قرآنی این است که وضعی که فرعون و لشکریانش در آن گرفتار آمده بودند چنان وحشت انگیز بود که به وصف در نمی گنجد.

[۷۹]

عبرتی که از این وضع می گیریم این است که:

وَ أَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَ مَا هَدَىٰ

فرعون، قومش را گمراه کرد نه راهنمایی.» آری، این داستان به اینجا انجامید که ضلالت حاکم چگونه باعث ضلالت مردم خواهد شد.

[۸۰]

برای این که بنی اسرائیل طغیان نکنند و نعمتی را که خدا به آنها داده است از یاد نبرند خداوند یادآوریشان می کند:

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَ وَعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ

ای بنی اسرائیل! شما را از دشمنتان رهانیدیم و با شما در جانب راست کوه طور وعده نهادیم.» ۷/ امنیت مهمترین اساس هر تمدنی است، در حالی که وحی و قوانین الهی سبب عزت و رستگاری امت است.

خدا بر بنی اسرائیل منت می نهد که آنها را نجات بخشید و در جانب طور با آنان وعده نهاد.

وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوَىٰ

و برایتان من و سلوی نازل کردیم.» «من» گونه ای شیرینی است و «سلوی» مرغ بریان است که برای آنها از آسمان نازل می شد.

[۸۱]

هدف نعمتهای خدا سعادت بشر است ولی گاهی هم سبب انحراف او می شوند. از این رو خدای تعالی بنی اسرائیل را بر حذر می دارد و می گوید:

ص: ۱۶۵

كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي

از چیزهای پاکیزه ای که شما را روزی داده ایم بخورید و از حد در مگذرانیدش. تا مبادا خشم من به شما رسد. غضب خدا عذاب شدید اوست در دنیا و آخرت.

وَمَنْ يَحِلِّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوِيَ

هر کس که خشم من به او برسد در آتش افتد. پناه می بریم به خدا از غضب او. گویی چون کسی به عذاب او گرفتار آید یکباره از فراز کوهی در ته دره ای سقوط می کند. البته این تمثیلی بیش نیست و واقع امر بسی وحشتناکتر از این است.

[۸۲]

وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ هر کس که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند و به راه هدایت افتد می آمرزمش. طبیعت انسان این است که هر گاه احساس نعمت کند سر به طغیان بر میدارد. ولی راه توبه همواره در پیش پای او گشاده است. چون به سبب غفلت مرتکب خطایی شود و پس از آن پشیمان شود و توبه کند خدا را آمرزنده خواهد یافت. ولی در صورتی که توبه اش راستین باشد نه دروغ و از روی ریا.

در بعضی از روایات آمده است که هدایت در اینجا به معنی ولایت است.

شایسته است که انسان به خدا ایمان آورد و پس از توبه کارهای نیک انجام دهد و در جستجوی رهبری باشد. زیرا عمل صالح جز به ولایت کامل نگردد. ولایت یعنی امامی که او را به راه راست هدایت کند، نه مانند فرعون که گمراه کننده بود. این است راه توبه واقعی و این است معنی کلمه شفاعت.

[سوره طه (۲۰): آیات ۸۳ تا ۹۱]

اشاره

وَ مَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَىٰ (۸۳) قَالَ هُمْ أَوْلَاءُ عَلَيَّ أَتْرَىٰ وَ عَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ (۸۴) قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ (۸۵) فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَ فَطَالَ عَلَيْكُمْ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي (۸۶) قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حَمَلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ (۸۷) فَأَخْرَجَ لَهُمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ (۸۸) أَ فَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا - وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا (۸۹) وَ لَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي (۹۰) قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ (۹۱)

ص: ۱۶۶

معنای واژه ها

۸۴ [هم اولاء]

اولاء جمع الذی است یعنی الذین.

۸۷ [بملکنا]

یعنی ما چیزی را از امور خود در دست داریم.

[اوزارا]

:سنگینها.

۸۸ [فنسی]

یعنی این که موسی فراموش کرد که پروردگارش اینجاست، پس به سوی طور رفت تا بخواندش، و گفته شده است که معنایش: پس سامری فراموش کرد. یعنی ایمانی که بر او بود را ترک کرد.

۹۰ [فنتم به]

یعنی با این گوساله آزمایش شدید.

ص: ۱۶۷

رهنمودهایی از آیات:

موسی پیامبر خدا با پروردگارش مناجات کرد. هنوز از میعادگاه بازنگشته بود که قومش کافر شدند. آری، رهبر از میان قوم رفته بود و فرصت طلبان موقع را مناسب یافتند و به اغوای مردم پرداختند. از این آیات برمی آید که علاقه بنی اسرائیل، به شخص موسی بود نه رسالتش. و همین امر باعث شد که پس از غیبت او تمرد کردند و به سخن جانشین او هارون هم، وقعی ن نهادند. ضروری است که این علاقه دگرگون شود و علاقه به رسالت جای هر علاقه دیگری را بگیرد.

موسی عمل آنان را انتقاد کرد و آنان را از غضب پروردگارشان بر حذر داشت و از سبب این ارتداد پرسید. وقتی بنی اسرائیل اعمال خود را توجیه کردند، موسی گفت که خدا به آنان عقل داده که نیک و بد را از هم تمیز دهند و این بزرگترین حجت است بر آنها. اما حجت دوم شخص هارون و وصی موسی بود که آنان را اندرز داد ولی قوم به سخن او گوش ندادند.

شرح آیات:

[۸۳]

وَ مَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَىٰ ۚ اى موسى چه چیز تو را واداشت تا بر قومت پیشی گیری؟» چرا از آنان پیش افتادی و آنان را پس پشت نهادی.

[۸۴]

قَالَ هُمْ أَوْلَاءُ عَلِيٍّ أَثَرِي ۚ گفت آنها همانهایند که از پی من روانند.»

یعنی قوم من هم چنان پیرو من هستند و راه رو راه من اند.

وَ عَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى

ای پروردگار من! من به سوی تو شتافتم تا خشنود گردی.» آنچه مرا به شتاب واداشت عشق دیدار تو بود. این آیه حکایت از عشق بسیار موسی به خدا دارد. شتاب او برای نیل به خشنودی او بود. چنین است حال کسانی که حلاوت مناجات با پروردگار را چشیده اند و به قرب او انس گرفته اند و خدا به قلبشان تجلی کرده. اینان پروانه وار مجذوب پرتو عشق پروردگار خود هستند.

و چون جمال محبوب خویش ببینند جمال هر کس از یاد ببرند.

از این رو رسول الله در محراب عبادت خویش هم چنان در التهاب مناجات با خدای خود بود تا وقت نماز کی در رسد و چون وقت نماز می رسید می گفت: ای بلال ما را به نماز راحت بخش.

مؤمنان صادق هم از پروردگار خود می خواهند که نور معرفت در دلهایشان بتاباند و از جمله کسانی گردند که راحت و آسودگیشان در دیدار محبوب است و همه عمر در ناله و زاری اند، تا مگر جمال دل آرای معشوق واقعی خویش را دمی بنگرند. و در برابر عظمت او ساجدانند و راکع. شبها را به خدمت او زنده می دارند و سرشک اشتیاقشان بر چهره می غلند و قلبشان رهین محبت اوست... (برگرفته از صحیفه سجاده ص ۲۴۹) ۷/ و همواره این ذکر را مکرر می کنند که:

وای خداوندی که انوار قدس تو چشمان عاشقان را می نوازد و پرتو چهره تو قلوب عارفان را به شوق می آورد! ای آرزوی دل مشتاقان و ای غایت آمال محبان! (همانجا) [۸۵]

غیبت موسی فرصتی به دست فرصت طلبان داد تا به حسب منافع خود فتنه انگیزی کنند.

قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ

گفت: ما قوم تو را از پس تو آزمودیم و سامری گمراهشان ساخت.» معلوم می شود که سامری مردی منافق بوده است و همواره مترصد فرصت، تا

بر اریکه فرمانروایی برجهد. جمعی فرصت طلبان و مردم ضعیف النفس هم دور او را گرفتند. گویا پیش از ظهور سامری اینان برای برافکندن موسی و خلع او از رهبری توطئه می چیده اند.

اکنون که موسی(ع) دیر کرده بود اینان پنداشتند که موسی گرفتار آسیب شده و دیگر باز نخواهد گشت. پس دست به کار شدند تا خلیفه شرعی او هارون(ع) را کنار بزنند. سامری شایع کرد که موسی مرده است آن گاه برای ایشان گوساله ای ساخت که سمبل سلطه و قدرت باشد. و ایشان را به پرستش آن فرمان داد. بنی اسراییل به زر دل بستگی بسیار داشتند و نیز شرک در اعماق دلشان رسوخ کرده بود.

آیا اینان همانهایی نبودند که از پیامبر خود خواسته بودند که برای ایشان خدایی بسازد تا عبادتش کنند.

این اقدام سامری از یک سو هم برای نهضت موسی خالی از فایده نبود.

زیرا اگر سامری پرده از کار خود برنگرفته بود هم چنان به صورت یک فرد منافق و خرابکار در میان قوم باقی می ماند و بسا زیانهای دیگر به بار می آورد و ضربه های دیگر می زد.

[۸۶]

فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا مَّا مَنَّ اللَّهُ عَلَىٰ قَوْمٍ بِمِثْلِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۸۶﴾
موسى بازگشت. «خشمگین از قوم به سبب عملی که مرتکب شده بودند.

قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا

و گفت: ای قوم من! آیا پروردگارتان شما را وعده های نیکو نداده بود. «از این وعده ها بود: بازگشت به سرزمین مقدس و فرود آمدن در طرف راست طور و برکت و اینکه اگر پایداری ورزید تمدن از دست رفته شما را به شما باز می گرداند؟ أَ فَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِي يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا ﴿۸۶﴾
خشم پروردگارتان به شما فرود آید که وعده مرا خلاف کردید.»

ص: ۱۷۰

مسلمان بنی اسرائیل خود در برابر پروردگارشان تحدی نکرده و به منازعه برنخاسته بودند تا مشمول غضب او گردند بلکه پیروی از سامری کرده بودند. یا فریب او را خورده بودند و این گناهی درخور بخشایش بود.

[۸۷]

قَالَ مَا أَخَلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَ لَكِنَّا حُمُلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَدَفْنَاهَا كَقَتْمِنَا مَا بِهِ اخْتِيار خويش وعده تو خلاف نكرديم بارهايی از زينت آن قوم بر دوش داشتيم، آنها را در آتش بيفكنديم. و اين انحراف از جانب شخص ديگري بود. سامری بود كه طلاها و نقره های ما را كه از فرعونيان گرفته بوديم از ما بستند و از آن گوساله ای زرین ساخت. معلوم است كه قوم موسی می خواهند عمل خود را توجیه کنند و بار مسئولیت از دوش خود بردارند.

فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ

و سامری نیز بيفکند. ۷/ سردسته گروه فرصت طلبان جدایی طلب كه غالبا در میان هر نهضتی نظایر آن را توان یافت. از این آیه بر می آید كه سامری تنها نبوده كه قوم را به گمراهی كشیده. اینان گروهی توطئه گر بودند ولی سامری رهبری آنها را به عهده داشته.

در معنی «سامری نیز بيفکند» چند وجه است یکی آن كه در قلوب آنها تخم خدعه و فریب افکند. یا آن كه سامری بود كه زينت قوم در آتش افکند یا آن كه سامری هر چه زر و سیم داشت در آتش انداخت.

[۸۸]

فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورًا و برايشان تندیس گوساله ای كه نعره گاوان را داشت بساخت. یعنی جسد مرده ای كه عاری از زندگی بود ولی از آن بانگ گاو بیرون می آمد.

درباره گوساله سامری اقوال مفسرين مختلف است. بعضی می گویند كه گوساله حرکت می كرد، زیرا سامری از جای پای جبریل مشت خاکی برداشته بود جبریل سوار بر اسب آمده بود تا اسبان فرعونیان را كه از رفتن به دریا واپس می كشیدند ترغیب كند كه به دریا بروند. خاکی كه اسب جبریل بر آن قدم می نهاد

ص: ۱۷۱

تکان می خورد. سامری آن مشت خاک را با خود داشت و در درون تندیس گوساله افکند و گوساله هم حرکت می کرد و هم چون گاو نعره می کشید.

بعضی دیگر گویند که گاو را به گونه ای تعبیه کرده بودند که حاضران فقط سرش را می دیدند و شخصی از پشت آن در آن می دمید و صدای آن باد چون نعره گاو از دهانش بیرون می آمد... البته وقتی که باد می وزید همان صدا می داد.

فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ

و گفتند: این خدای شما و خدای موسی است و موسی فراموش کرده بود. [۸۹]

ولی آیا عذر آوریهای بنی اسرائیل و توجیهاتی که می کردند نزد خدا قبول افتاد. هرگز... دو دلیل وجود داشت که ادعای آنان را باطل می کرد:

اول: عقل، پس عاقلان اگر فکرشان را به کار اندازند به سوی خدا هدایت خواهند شد.

أَفَلَا يَرَوْنَ إِلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا

آیا نمی دیدند که هیچ پاسخی به سخنشان نمی دهد و هیچ سود و زیانی برایشان ندارد. «۷/ از صفات خدا چه دارد، آن که نه می جنبد و نه اراده سود و زیان تواند کرد؟» [۹۰]

دوم: رهبری الهی.

وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي

هارون نیز پیش از این به آنها گفته بود: ای قوم من شما را به این گوساله آزموده اند. پروردگار شما خدای رحمان است. از پی من بیایید و فرمانبردار من باشید. هارون آنها را به اطاعت خود خواند و به عنوان یک رهبر دینی، برای آنها توضیح داد که آنچه سامری و جماعتش ادعا می کنند باطل است.

از آیه برمی آید که مبارزه میان خط نبوت که موسی و هارون رهبری آن را داشتند و خط جاهلی به رهبری سامری سخت شکل گرفته بود. شاید رهبران خط جاهلی همان پیشوایان بنی اسرائیل قبل از ظهور موسی بودند. مانند قوم بنی امیه که

پیش از ظهور حضرت رسول در مکه صاحب سلطه و مزایایی بودند و اسلام بر آن مزایا و سلطه خط بطلان کشید.

[۹۱]

﴿قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ﴾ گفتند که ما همواره به پرستش او می‌نشینیم تا موسی به نزد ما بازگردد. «به نظر من وابستگی و تعلق خاطر بنی اسرائیل به موسی بیشتر از تعلق خاطر و وابستگی آنها به امر رسالت او بود. مثلاً موسی برادر خود هارون را به عنوان وصی و جانشین که امتداد رسالت او بود بر آنها برگماشت ولی بنی اسرائیل به سخن او گوش فرا ندادند و هر چه آنها را از پرستش گوساله منع کرد به او گوش نسپردند تا موسی خود بازگشت.

این فتنه برای بنی اسرائیل مفید بود، چه، گروه‌هایی را جدا کرد که هنوز رسوبات جاهلیت در آنها وجود داشت در برابر گروه‌های اصلاح طلب دیگری که در ایمانشان صادق و مؤمن بودند. دومین فایده این که دژبندی بود علیه انحرافات فکری و اجتماعی که در آینده در مسیرشان قرار می‌گرفت که این پس از زمانی بود که موسی در میان آنها حضور نداشت.

طبیعت انسان این است که همواره بر گرد محور اشیاء بی ارزش بچرخد و چون بخواهد خود را به درجه‌عالی ایمان فرابرد با مشکلاتی رو به رو خواهد شد.

بشر برای این که از آنچه طبیعت اوست ببرد و به آنچه عزت و اعتلای او بدان وابسته است بگراید نیاز به تربیت و تعلیم و راهنمایی دارد.

اگر انسان را هم چنان اسیر طبیعتش رها سازند ای بسا تا دره‌ ژرف بت پرستی هم هبوط کند.

بنی اسرائیل به چنین دره‌ ژرفی در حال هبوط بودند آن گاه که موسی از میان آنها رفته بود و چون باز آمد بار دیگر از ضلالت به هدایت راه یافتند. و این عبرتی است بزرگ برای همگان.

ص: ۱۷۳

اشاره

قَالَ يَا هَٰرُونَ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا (۹۲) أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي (۹۳) قَالَ يَا بَنِيَّ إِنِّي أَخَشِيْتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ تَزُقْ قَوْلِي (۹۴) قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ (۹۵) قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي (۹۶) قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَانظُرْ إِلَى إِلْهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا (۹۷) إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا (۹۸)

موسی و مرتدان

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

چون موسی به مدت چهل شب قوم خود را ترک گفت وقتی که باز گردید دید که پرستش پروردگار را رها کرده به پرستش گوساله پرداخته اند. موسی به تحقیق برخاست تا سرچشمه فساد را بیابد و آن را چاره کند. نخست برادر را بازخواست کرد که خلیفه او بود سپس بنی اسرائیل را مورد خطاب قرار داد. ولی قبل از همه به سامری سرکرده مرتدان پرداخت و با دوراندیشی و احتیاط با او برخورد کرد.

موسی برای آن که انحرافی را که پدید آمده بود ریشه کن کند دو کار انجام

نخست: رهبران منحرف را عزل کرد.

دوم: گوساله را که وسیله این انحراف شده بود سوزاند و خاکستر آن در دریا افشاند.

موسی در چنین موقعیتی، سخت و قاطع عمل کرد، آن سان که با فرعون و جادوگران عمل کرده بود.

شرح آیات:

خصلت بشر است که اشیاء بی ارزش را محور کار خود قرار دهد. و اگر او را به حال خود گذارند تا سرحد بت پرستی هم سقوط می کند، زیرا طبع انسان همواره به جنبه های منفی متمایل است در حالی که ایمان به خدا عملی است والا و فراتر از تصرفات قوای طبیعی و نیازمند به هشدار از سوی کسی که با مقام ربوبیت رابطه داشته باشد.

بنی اسرائیل هم بار دیگر به حالت بشری خود هبوط کرده بودند و به پرستش اشیاء پرداختند. وقتی در برابر زرق و برق گوساله زرین قرار گرفتند نتوانستند زمام نفس خویش به دست گیرند. همه سخن قرآن کریم این است که بشر به درجه ای از تشخیص فرا رود که از اشیاء اطراف خویش دل برکند و به خدا توجه نماید.

تعجب در این است که بعضی از مورخان برای پرستش توتم و ستاره و بت، فلسفه بافی می کنند و به برخی تعلیلات پیچیده روی می آورند در حالی که نیازی به این همه تلاش نیست زیرا همه از طبیعت انسان سرچشمه می گیرند. روزگاری بشر حیواناتی را که از آنها می ترسید مثلا- فیل یا شیر را می پرستید زیرا آنها رمز قوت و بزرگی بودند امروز هم امپراتوران و پادشاهان را به عنوان نماد قدرت و قوت می پرستند. اگر ما بخواهیم به درجه عبادت خدا نایل گردیم باید از اشیاء چشم پوشیم و به آفریدگار اشیاء روی آوریم و از اشیاء به ارزشها پردازیم و از شهود به

غیب روی آوریم.

آری، بنی اسرائیل به دره شرک سقوط کرده بودند و به آنچه سامری بر ایشان ساخته بود سر پرستش فرود آوردند. موسی (ع) نخست هارون را مورد خطاب قرار داد:

[۹۳/۹۲]

قَالَ يَا هَارُونَ مَا مَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا * أَلَا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي كَافًا كَفًا
پی من نیامدی؟ آیا تو نیز از فرمان من سرپیچی کرده بودی؟ سبب آن بود که:

اولا: هارون خلیفه او بود بر آن قوم، و رهبری شرعی بر عهده او بود، پس باید نخست ماجرا را از او پرسید.

ثانیا: موسی وقتی که پای توحید در میان می آمد از کسی ملاحظه نداشت حتی اگر آن کس وصی و خلیفه او هارون باشد.

ثالثا: موسی می خواست برای بنی اسرائیل توضیح دهد که قضیه توحید قضیه ای ساده نیست. حتی ممکن است هارون را هم به سؤال کشد یا به محاکمه.

تا ثابت شود که وظیفه خود را نسبت به آن انجام داده است یا نه. خدای سبحان در روز قیامت از رسولان می پرسد که امتهایشان چگونه اند؟ موسی قبل از آن که به کوه طور رود، به هارون گفت که ۷/ (بر قوم من جانشین من باش و به راه فساد کنندگان پای من) اکنون آمده است از نتیجه اقدامات او می پرسد.

اما هارون به موسی پاسخ داد که بنی اسرائیل جز از تو از دیگری فرمانبرداری نمی کنند، زیرا وقتی آنان را از پرستش گوساله منع کردم گفتند ما بر آستان آن معتکف هستیم تا موسی به نزد ما بازگردد. سامری شایع کرد که تو مرده ای ولی من می دانستم که بازخواهی گشت و اکنون که بازگشته ای دروغ او آشکار شد. شاید موسی می دانست که هارون در برابر شرک به خدا سخت خشمگین می شود، از این رو او را سفارش کرد که به اصلاح آنان پردازد ولی بر ضدشان اقدامی نکند. از این برمی آید که در جوامع منحرف نیاز به انقلاب هست ولی این

ص: ۱۷۶

انقلاب تحققش به شرایط مناسب بستگی دارد. در واقع قوم بنی اسرائیل اکنون با مسئله تازه ای رو به رو شده و از آنجا که در هر تازه ای لذت دیگر است چنان به زرق و برق گوساله فریفته شده اند که برای انصراف از آن نیاز به زمان دارند. باید کم کم نقطه های ضعف و جنبه های منفی قضیه آشکار شود. و پس از یک سلسله روشنگریها ضربه انقلابی فرود آید.

[۹۴]

وقتی که موسی هارون را مورد عتاب قرار داد و دست در سر و ریش او افکند و به سوی خود کشید هارون از برادر خود خواست که بدان سبب که قوم به حرف او گوش نداده اند خشمگین نشود، زیرا اگر شدت عمل به خرج می داد همانا پراکنده می شدند. چه بسا چنین حرکتهای حساب نشده ای نتیجه منفی در پی داشته باشد. پس باید صبر کند تا موسی باز گردد.

اختلاف میان موسی و هارون در نظر اول در موضوع درک موقعیت بود نه در حکم شرعی. هارون دریافته بود که وضع به گونه ای نیست که او شدت عمل به خرج دهد. موسی هم سفارش کرده بود که «اصلاح کن و از پی مفسدان قدم منه» موسی می پرسد ۷/ چگونه شد که هارون در برابر این انحراف بزرگ سکوت کرد. تغییر رهبری و شرک به خدا و پرستش گوساله چیزی نیست که به آسانی بتوان از کنارش گذشت. بر هارون لازم بود که در باب مقاومت در برابر انحراف به همان راهی رود که موسی رفته است ولی هنگامی که عذر هارون را شنید و دانست مصلحت را اقتضای سکوت او بوده، خشم او نیز فرو نشست.

قَالَ يَا بَنُ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي

گفت ای پسر مادرم! چنگ به ریش و سر من مینداز. من ترسیدم که بگویی که تو میان بنی اسرائیل جدایی افکندی و گفتار مرا رعایت نکردی. «آن زمان که موسی گفت: «اصلاح کن».

از سوی دیگر خشم ظاهری موسی برای آن بود که موقعیت را برای مردم توضیح دهد. پس آرام گرفت.

ص: ۱۷۷

چون موسی سخن را با برادرش به پایان آورد رو به سامری کرد.

قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ

گفت: و تو ای سامری، این چه کار بود که کردی؟» چرا مرتکب چنین عملی شدی؟ [۹۶]

قَالَ بَصِيرَةٌ بِمَا لَمْ يَنْصُرُوا بِهِ فَخَبَّضْتُ قَبْضَهُ مِنْ أَنْتِ الرَّسُولِ كُفْتُ مِنْ Чِيزِي دِيدِمُ كِه أَنِهَا نَمِي دِيدِنْدِ مَشْتِي اَز خَاكِي كِه نَقَشِ پاي آن رسول بر آن بود برگرفتم.» یعنی از خاکی که اسب جبرئیل بر آن پای نهاده بود.

فَتَبَدَّلْتُهَا

و در آن پیکر افکندم. / یعنی درون آن گوساله.

وَ كَذَلِكَ سَأَلْتُ لِي نَفْسِي

و نفس من این کار را در چشم من بیاراست.» و مرا بدان ترغیب نمود.

سامری منسوب است به سمرون او پسر یشاکر از فرزندان یعقوب است. از آیه چنان مستفاد می شود که سامری در ایمان به درجه ای عالی رسیده بود یعنی او می توانست چیزهایی را ببیند که دیگران نمی توانستند دید. مثلاً او توانست جای پای جبرئیل را ببیند. سامری از کسانی بود که عاقبتی ناگوار در انتظارش بود. زیرا مردی فرصت طلب بود وی خواست در غیاب موسی رهبری قوم را به دست گیرد تا به مطامع و مصالح مادی خود برسد.

اکنون این سؤال پیش می آید که چرا بسیاری از مؤمنان پس از ایمان از راه منحرف می شوند، مثل بلعم باعوراء و سامری و زبیر بن العوّام.

جواب این است:

که انحراف در مسیر بشر امری است ممکن، زیرا عوامل انحراف بسیار است. در راه انسان بسی دامهای فتنه گسترده شده و یکی از این دامها ریاست است.

بلعم مؤمن بود ولی وقتی که دید که به جای او موسی به نبوت مبعوث شده

حسد کارش را به انحراف کشانید و به حدی سقوط کرد که خدای تعالی او را به سگی تشبیه کرد که در هر حال چه به او حمله کنند و چه به حال خود رهایش کنند زبان از دهان بیرون می‌کند. سامری هم از اصحاب موسی بود ولی نمی‌توانست ریاست هارون را برتابد، پس گوساله ساخت و کرد آنچه کرد. زبیر بن العوام هم چنین بود. همراه رسول الله نبرد می‌کرد و از او دفاع می‌نمود ولی چون ریاست در برابرش چهره گشود توان صبرش نبود.

مؤمنان صادق‌انتهایی هستند که در برابر عوامل انحراف چون حسد و حب دنیا مقاومت می‌کنند اگر نتوانند مقاومت کنند سقوط می‌کنند و به آتش جهنم گرفتار می‌آیند.

دیگر آن که بعضی هستند که در لحظات آخر حیات منحرف می‌شوند و به جهنم می‌روند. اینان به خود، مغروراند.

سوم از علل مهم انحراف آرزوی دراز و آزمندی است اینها نمی‌گذارند تا شخص روی به توبه آورد. زیرا می‌پندارد همواره در این جهان خواهد بود.

[۹۷]

اما موسی (ع) چگونه توانست مشکل سامری را حل کند. به دو طریق:

۱- عزل سامری از جامعه. زیرا که او ریشه فساد و فتنه بود.

قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ

گفت: برو. در زندگی این دنیا چنان شوی که پیوسته بگویی «به من نزدیک مشو» و نیز تو را وعده ای است که از آن رها نشوی. «آری، باید ریشه فساد را برکند. مثلاً به جای مبارزه با شرابخواری و فساد اخلاقی و برنامه های گمراه کننده رسانه ها باید با طاغوتی که پشت سر آنها ایستاده است مبارزه کرد و به حیات او پایان داد.

موسی (ع) سامری را نکشت تا هم چنان به عنوان یک نمونه کامل شکست خورده از یک فرد فرصت طلب عبرت مردم شود.

در خبر آمده است که چون موسی آهنگ قتل سامری نمود از رب العزه

ص: ۱۷۹

خطاب آمد که او را مکش که مردی سخاوتمند است. و می گویند که سامری به یک بیماری جسمی یا روحی مبتلی شد به گونه ای که از ملاقات مردم حذر می کرد و از آنان می گریخت و به هر کس می گفت به من نزدیک مشو.

۲- شکستن و نابود کردن گوساله رمز نابودی انحراف و ارتداد.

وَ أَنْظُرْ إِلَى إِلٰهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنْهَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا

اینکه به خدایت که پیوسته عبادتش می کردی بنگر که می سوزانیمش و به دریایش می افشانیم.» موسی گوساله را سوزانید و خاکسترش را در دریا ریخت یا ریشه فتنه را برکنند. نمی خواست حتی ذره ای از آن یا خاکسترش باقی بماند تا مباد در آینده مورد تقدیس طاغوتان گردد.

از این آیه درمی یابیم که برانداختن طاغوت کافی نیست بلکه باید ریشه آن را برکنند همه آثار و نمادها حتی قصرهای او را هم نابود کرد. درست است که از آن زیانهای حاصل می شود ولی زیانی که از باقی ماندن آن چیزها به جامعه می رسد بسی بیشتر خواهد بود.

[۹۸]

خطاب اول به هارون بود که زمام رهبری را در آن زمان در دست داشت و خطاب دوم به سامری بود که سبب انحراف و ارتداد شده بود ولی خطاب سوم به بنی اسرائیل است که می فرماید:

إِنَّمَا إِلٰهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ

جز این نیست که خدای شما الله است که هیچ خدایی جز او نیست.» پس گوساله را میپرستید، مال و مالداران را مستایید. پرستش از شدت علاقه و محبت حاصل می شود. باید به یاد داشت که خدای تعالی از اعماق دل‌های ما آگاه است دل‌هایی را که به باطل میل می کنند می داند.

وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا

و علمش همه چیز را دربر گرفته.» پایان آیه با همه داستان هماهنگ است، زیرا گناه و توجیه گناه چیزی نیست که از خداوندی که علمش بر همه جا و همه کس احاطه دارد مخفی بماند.

ص: ۱۸۰

اشاره

كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا (۹۹) مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا (۱۰۰)
 خَالِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا (۱۰۱) يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا (۱۰۲) يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا (۱۰۳) نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا (۱۰۴) وَيَسْتَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا (۱۰۵) فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا (۱۰۶) لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَ لَآ أَمْتًا (۱۰۷) يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا (۱۰۸) يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا (۱۰۹) يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَ لَآ يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا (۱۱۰)

معنای واژه ها

۱۰۲ [زرقا]

:جمع ازرق، زیرا انسان غمگین رنگش کبود می شود.

۱۰۶ [فیدرها]

:آن را قرار می دهد.

[صفصفا]

:یعنی صاف، بی پستی و بلندی و «صفصفا» زمین صاف را گویند که گیاهی در آن نرویده باشد، گویی در یک رده قرار دارد.

۱۰۷ [و لا امتا]

:به پستی و بلندیهای زمین گفته می شود.

ص: ۱۸۱

یعنی انحرافی در آن نیست که برخی را در پیش چشم داشته باشد و از برخی چشم فروبندد، بلکه دعوتی فراگیر و همگانی است.

[همسا]

صدای کوتاه.

خشوع در برابر پروردگار

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

از پندهایی که آدمی از قصه های تاریخ می گیرد، یکی این است که زندگی را دوام و بقایی نیست. و نیکو درمی یابد که زندگی به منزله پلی است که او را به زندگی حقیقی در سرای آخرت رهنمون می شود.

در کتاب خدا از این حقیقت فراوان سخن رفته، سخنانی که اعراض از آنها موجب فقدان بصیرت انسان در دنیا و بینایی او در آخرت می شود. و گناهانش به بارهای سنگین بدل می گردد که باید در روز قیامت بر دوش کشد همان روز ترسناکی که کسی را از بیم پروردگارش توان برآوردن آوازی نیست و همه محشور شوندگان در جستجوی کسی هستند که آنان را از عذاب آتش برهاند و در آنجا بدون اجازه باری تعالی کسی را یارای شفاعت نیست.

برای این که مجبور نشویم چنین بار گرانی را بر دوش کشیم باید به تاریخ بازگردیم، از تاریخ پند گیریم آن سان که قرآن به ما توصیه می کند.

شرح آیات:

اشاره

[۹۹]

كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ

این چنین خبرهای گذشته را برای تو حکایت می کنیم و به تو از جانب خود قرآن را عطا کردیم.» بشر چون غفلت ورزد از راه راست منحرف می گردد و بسیاری از ملتها به سبب همین غفلت و فراموشی به سر درآمده اند. انسان برای این که واقعیت خود را دریابد و آینده اش را بشناسد دو وسیله در اختیار دارد.

نخست: نظر کردن در تاریخ از روی تدبیر و تفکر. تاریخ چراغی است که راه آینده را برای خردمندان روشن می کند. تاریخ همان دانشگاه تجربه آموزی است که از زیر رواقهای آن برترین دانشمندان بیرون آمده اند. تاریخ همان ناصح امینی است که فطرت خیر را در ضمیر جویندگان خیر بیدار می کند.

تاریخ همان تذکر و اندرزی است که در آیات قرآن تجلی می کند، آن گاه که برای ما بیان می دارد که چگونه امتهای سعادت مند به سعادت رسیدند و امتهای شور بخت به حضيض شوربختی نزول کردند. امیر المؤمنین علی (ع) در اندرزی اهمیت تجارب تاریخی را به فرزندش چنین گوشزد می فرماید:

«ای پسر هر چند که عمر من به درازی عمر کسانی که پیش از من زیسته اند، نبوده ولی در اعمال آنان نظر کرده ام و در سرگذشتهایشان اندیشیده ام و بر آنچه از آنان بازمانده گمام زده ام آن سان که همانند یکی از آنان شده ام. حتی چنان با کارهای آنان آشنایی یافته ام که گویی با همه آنها از ابتدا تا انتها زندگی کرده ام و سایه و روشنها و سود و زیانهای ایشان را شناخته ام و از صحنه بهترین آن را برای تو برگزیده ام» (۱) اما وقتی به تاریخ می نگریم باید آنچه را که جوهر و عصاره آن است فراچنگ آریم نه اینکه همه هم ما مصروف ۷ تفصیل و جزئیات آن شود.

دوم آن که: قرآن ذکر نامیده شده، زیرا مؤمنان را از خواب غفلت بیدار می کند. ضمیر ایشان را برمی انگیزد و عقل و خردشان را تشحید می کند.

به انسان یادآوری می کند که او را با خدا عهدی است که باید به عهد خویش وفا نماید.

جهانی که در آن زندگی می کنیم همانند زمینی است که در آن مینهایی پنهان کرده باشند اگر بخواهیم به سلامت از آن بگذریم باید چراغی تابان و راهنمایی دانا و بینا داشته باشیم تا از خطر مصون بمانیم. آری، در این سرزمین پر خوف و خطر حیات، قرآن همان چراغ تابان راهنما و یا راهنمای دانا و بینایی است که انسان ضعیف را تا آستان پروردگار توانمند و توانا رهبری می کند.

[۱۰۱/۱۰۰]

مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا * خَالِدِينَ فِيهِ وَ سَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا هر کس از آن رخ برتابد روز قیامت بار گناه بر دوش می کشد* در آن کار همواره بمانند و بار روز قیامت برای شان بار بدی است. «قلب انسان به معرفتی که در طول تجربه و تفکر به دست می آورد روشن می گردد مهمترین این کانونهای فروغمند همانا اندرزها و راهنمایی هایی است که از منبع رسالت الهی سرچشمه گرفته باشد، یعنی قرآن کریم.

غفلت سبب می شود که قلب در حجابهایی که مانع تابش نور حقیقت می شود فروپوشد و ابرهای متراکمی از حسد و کینه توزی و عقده ها ۷/ و حب دنیا و دلبستگی به زخارف آن بر آسمان دل خیمه زند. این حجابها چون دل را در خود فروپوشند و انسان را به ارتکاب معاصی و اदार نمایند به صورت بارهایی گران بر دوش دنیاپرستان در عالم آخرت سنگینی خواهند کرد.

«وزر» که در آیه آمده است به معنی بار سنگینی است که برکشنده خود فشار آورد. مثل یک کیسه بزرگ پر از خاک. آنان هم که حسد می ورزند یا کینه توزی می کنند یا بنده شهوات هستند یا در ظلمات غفلت سرگردان اند قلوبشان در یک فشار معنوی هولناک قرار گرفته است.

تعبیر قرآنی از غفلت به «وزر» رساترین تعبیر است. آیا غفلت نتیجه فشار عوامل مادی نیست؟ همچنین «وزر» هم از فشارهای مادی است.

ص: ۱۸۴

زیان اعراض از ذکر خدا منحصر به دنیا نیست که انسان بصیرت خود را در آن از دست می دهد، بلکه تا روز قیامت نیز ادامه دارد و پس از آن هم عذاب آتش را پیش روی خواهد داشت.

در عبارت «خالدین فیها» (در آن جاویدانند) ضمیر به وزر برمی گردد زیرا گناه انسان در اینجا وسیله تعذیب او در آنجاست. عذابی که همواره و بر دوام است. پناه می برم به خدا.

[۱۰۲]

يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ رُوزِي كِه در صور دمیده شود. در آن روز راه گریزی نیست. چه بخواهد یا نخواهد باید از گور خود بیرون آید. هم چنان که انسان به دنیا می آید و می میرد بدون اراده خویش، در قیامت هم بدون میل و اراده خود به صحرای محشر کشیده می شود.

وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا

مجرمان را در آن روز کبود چشم گرد می آوریم. / کبودی چشمانشان از شدت خوف است. شاید هول و هراس قیامت سبب کبود شدن اجسادشان می شود.

[۱۰۳]

يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ آهسته با هم سخن می گویند. یعنی یارای آن که صدا بلند کنند ندارند. پس به یکدیگر می گویند:

إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا

که ده روز بیش نیارمیده اید، زیرا کوتاهی زندگی دنیا برایشان روشن شده، آنان می پنداشتند که دنیا سرای باقی است. در حالی که اگر میلیونها سال هم تصور کنید در برابر جاویدانی آخرت هیچ وزن و اعتباری ندارد. حال چگونه است مدت زندگی چند ده سال آدمیان در برابر ابدیت آخرت.

[۱۰۴]

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا ما به گفتار آنان آگاهتریم، آن گاه که نیکو روشن ترین آنها می گوید جز یک روز نیارمیده اید. علم خدا بر همه چیز احاطه دارد. و بر هر زمانی محیط است. در برابر قانون

زمان خاضع نخواهد بود. گذشته و حال و آینده برای او یکسان است او اکنون می داند که مجرمان در روز قیامت هنگامی که پس از میلیونها سال هم که برای بازخواست حاضر شوند چه خواهند گفت.

نکته دیگر آن که کسی که از عقل بهره کافی نداشت عمر دنیا را ده روز پنداشته بود و حال آن که خردمندان عمر دنیا را یک روز می دانند، نه حتی ده روز انسان باید بداند که زندگی اش کوتاه است، بسیار هم کوتاه است و در برابر آن زندگی اخروی است که بسیار گسترده است چنان که در حساب کس نمی گنجد.

سعادت و شقاوت در این جهان مرهون عمل خود اوست. پس باید بکوشد تا خوشبخت شود.

از صحنه های قیامت

[۱۰۵]

وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ تَوْرًا مِنْ كَوْنِهَا أَمْ يَكُنَّ عَالَمًا خَالٍ وَاسْتَوَارًا.

فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا

بِكَوٍءٍ يَرُدُّهَا مِنْهَا رِجًا يُرْوَدُ سَائِدًا. [۱۰۶]

فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا وَ لَا مِنْهَا جَبَلٌ يَتَذَكَّرُ. یعنی زمینی خالی از هر اثری از آثار زینت و زخارف دنیا.

[۱۰۷]

لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَ لَا أَمْتًا. در آن هیچ کجی و پستی و بلندی نمی بینی. یعنی زمین مسطح می شود نه در آن گودالی است و نه تپه ای و کوهی. همه نشانه های جغرافیایی از بین می رود. تصور کنید که شما در نزدیکی کوه هیمالیا ایستاده باشید و کوه ناگهان منفجر شود، چه منظره مهیبی خواهد بود؟ این سؤال مطرح می شود که سبب چیست که قرآن در جاههای بسیار از پراکنده شدن کوه ها و آتش گرفتن دریاها و متلاشی شدن ستارگان سخن می گوید؟ جواب چنین به نظر می رسد که هر چه در جهان است برای پرستش خداست و خدمت به انسان. چون زمان وجود انسان به پایان رسد و نقش او در دنیا تمام

ص: ۱۸۶

گردد، نقش همه موجودات هم به پایان خواهد رسید. در حدیث قدسی آمده است در خطاب به انسان که:

«تو را برای خود خلق کردم و اشیاء را به خاطر تو آفریدم».

اسلوب قرآن در پرداختن به مناظر و صحنه های قیامت، ۷/ جهت بیدار کردن ضمیرهای خفته، اسلوبی است در اوج بلاغت.

[۱۰۸]

قرآن حدیث روز قیامت را پی می گیرد:

يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا

در آن روز از پی آن داعی که هیچ کزی را در او راه نیست روان گردند و صداها در برابر خدای رحمان به خشوع می گراید و از هیچ کس جز صدای پایی نخواهی شنید.» از فرقه های موجود میان دنیا و آخرت دو فرق مهم هست که هر دو را در این آیات آورده است:

نخست آن که: فرق میان آن دو فرق زمانی است. دنیا محدود است ولی آخرت ابدی است.

دوم آن که: در زندگی دنیا بشر اراده می کند ولی در آخرت بشر را هیچ گونه اراده ای نیست. جبراً در برابر اراده خداوند خاضع است.

این انسانی که در برابر رسولان خدا سرکشی می کرد در آنجا در برابر داعی حق خاضع است و آن که صدای خود را برای محاربه با خدا و بندگان او و رسولان او بلند می کرده در قیامت یارای آن ندارد که حتی بانگی و لو خرد و ضعیف برآورد.

تنها زمزمه ای که می شنوی تکرار کلمه عفو و استغفار است. از پی آن دعوت کننده که آنان را به سوی صراط مستقیم حق فرا می خواند بدون آن که گامی از راه دور شوند مستقیم پیش می روند.

[۱۰۹]

يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا در آن روز شفاعت سود ندهد. مگر آن که را که خدای رحمان اجازت دهد و سخنش را بپسندد.»

ص: ۱۸۷

هیچ گونه وابستگی در روز قیامت سودمند نمی افتد. تنها یک رابطه و علاقه موجود است، علاقه مؤمنان و شفاعتشان و شفاعت رسولان و صدیقان و شهداء و صالحان در حق پیروانشان در دنیا و کسانی که از آنان اطاعت کرده اند. / اکنون می پرسیم در آن روز شفاعت را چه فایده است و به چه کسی صلاحیت شفاعتگری داده می شود.

اولاً: شفاعت در آنجا نتیجه وابستگی ها و ارتباطهای ایمانی است در این دنیا. هر چه در دنیا محبت تو نسبت به پیامبران و امامان و جانشینان آنها بیشتر باشد و بیشتر مطیع فرمانشان باشی احتمال رهایی تو از آتش بیشتر است، زیرا تنها آنان حق شفاعت به درگاه خدا دارند.

ثانیاً: شیطان در دل گناهکاران یأس از رحمت خدا را القاء می کند. خدا نیز به وسیله شفاعت در رحمت خود را به روی آنان می گشاید و آنان را به طریق توبه راهنمایی می کند و این بازگشت به خداست و اطاعت از رسول اوست و اولو الامر شرعی بعد از اوست.

سؤال دیگر چرا پس از شفاعت سخن از رضایت حق رفته است؟ جواب این است اندیشه مسئولیت را ارزش و اعتبار بسیار است ولی بشر می خواهد خود را از آن خلاص کند یکی از راههای خلاصی از مسئولیت شفاعت است بشر همواره به این امید است که اگر در عمل سعی نکند کسی هست که او را شفاعت کند.

خدای تعالی تأکید می کند که شفیعان حق کسی را شفاعت می کنند که خدا از او راضی و خشنود باشد. تا مردم مسئولیت خود را فراموش ننمایند.

[۱۱۰]

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ هَرَّجَةً فِي رُءُوسِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَهُمْ خَزَائِنُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ بِهِ سُلْطَانَهُمْ وَالَّذِينَ كَانُوا يُشْرِكُونَ بِاللَّهِ قُلْ إِنَّمَا أَدْعِيكُمْ إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ ثُمَّ تَنكِبُونَ عَلَى عُنُقِكُمْ قُلْ أَنبِئْتُمْ أَنزِلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ وَإِن تَكْفُرْ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ
او معین کننده سرنوشت اخروی اوست و خدا همه اینها را می داند.

وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا

و علم آنان او را دربر نگیرد. / بدین گونه انسانها در برابر قدرت قاهره پروردگار عاجز می ایستند. علم آنها

ص: ۱۸۸

به او احاطه ندارد. و غلبه بر او برای ایشان ممکن نیست. زیرا جز تسلیم در برابر او و فرار از عدل او به سوی عفو او از غضب او به سوی خشنودی او چاره ای ندارند.

[سوره طه (۲۰): آیات ۱۱۱ تا ۱۲۲]

اشاره

وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا (۱۱۱) وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَ لَا هَضْمًا (۱۱۲) وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَ صَدَرْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحَدِّثُ لَهُمْ ذِكْرًا (۱۱۳) فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا (۱۱۴) وَ لَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَىٰ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا (۱۱۵) وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ (۱۱۶) فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِرِزْقِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْفَىٰ (۱۱۷) إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرَىٰ (۱۱۸) وَ أَنْتَ لَا تَطْمَأُنُّ فِيهَا وَ لَا تَصْحَىٰ (۱۱۹) فَوَسَّوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَّا يَبُلَىٰ (۱۲۰) فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ عَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ (۱۲۱) ثُمَّ اجْبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَىٰ (۱۲۲)

۱۱۱ [و عنت الوجوه]

عنوه به معنای خضوع و خواری است و عانی به معنای اسیر، و چیزی را با عنوه گرفتن یعنی با زور اخذ کردن که موجب خواری کسی که از او گرفته شده می شود. گاهی نیز عنوه با فرمانبری و تسلیم همراه است که ذلیل از عزیز فرمان می برد.

۱۲۱ [و طفقاً یخصفان]

یعنی آدم و حوّا برگ بر خویش نهادند تا عریان نمانند.

مسئولیت... از یادآوری تا فراموشی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

انسان در برابر خدای سبحان با تمام وجود خاضع است و در روز قیامت این خضوع به حد کمال است. اما در دنیا خدای تعالی به او فرصت داده تا اراده خویش بیازماید. پس استطاعت آن دارد که ترقی کند و فرارود تا به صورت برترین مخلوقاتی که قهرا و بگونه تکوینی در برابر خدا خاضع اند درآید.

این مسئولیت نیاز به آن دارد که همواره به او تذکر داده شود. هر چند انسان بر حسب طبع و فطرت احساس مسئولیت می کند ولی بسا اتفاق می افتد که فشارهای زندگی و وسوسه های شیطانی و مسائل و مشکلات زندگی مسئولیتش را از یادش می برند. بنا بر این نیازمند به هشدار دهنده ای است که او را به مسئولیتش آگاه سازد.

از این رو قرآن حکیم همواره یادآور این مسئولیت است.

ص: ۱۹۰

عامل دیگری هم هست که مانع می شود که انسان مسئولیت خود را فراموش کند و آن عامل، عزم و اراده است در این آیات خداوند به ما تذکر می دهد که آدم که عهد خدا را فراموش کرد و از بهشت بیرون رانده شد از صاحبان عزم و اراده نبود.

آدم از بهشتی که خدا برای او مهیا کرده بود و آن همه نعمت به او و همسرش ارزانی داشته بود، بیرون نیامد مگر بدان سبب ۷/ که شیطان غریزه علاقه به جاویدان بودن را در او برانگیخت. چون از شیطان پیروی کرد جامه بهشت از تن بیرون کرد (هم چنان که نفس او لباس تقوی از تن به در کرد) و عاصی و گمراه شد. ولی خداوند تعالی در توبه را به روی او گشود و توبه اش پذیرفت و آدم را برگزید و هدایت کرد.

در پایان مقال به این نکته اشاره شده که اگر گناه سبب هبوط انسان است به زمین توبه معراج اوست به بهشت برین.

شرح آیات:

[۱۱۱]

وَ عَنَّتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ و چهره ها در برابر خدای زنده و پاینده خاضع می شود. «خضوع اظهار ذلت و خواری است.» چهره ها «گفت، زیرا چهره بارزترین عضو از اعضای انسان است. وقتی کسی می گوید به فلان کس یا فلان جای روی کردم یا روی آوردم، یعنی همه ابعاد زندگی ام را به آن طریق در انداختم. آری این موجود ضعیف و فانی سزاوار است که در برابر آن خدای زنده پاینده خاضع باشد.

بدین گونه دعا می کنیم که:

(ای خداوند! چهره ذلیل من در برابر تو ای خداوند عزیز جلیل به خاک می افتد و چهره فرسوده فنا پذیر من در برابر تو ای خداوند دایم و باقی به خاک می افتد. چهره فقیر من در برابر تو ای خداوند بی نیاز بزرگ به خاک می افتد چهره من و گوش من و گوشت و خون و پوست و استخوان من... در برابر تو ای پروردگار جهانیان به سجده می افتد).

ص: ۱۹۱

شاید این دو نام خدای تعالی یعنی حی و قیوم جامع همه اسماء حسناى خداوندی باشند.

وَ قَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا

و هر که بار کفر بر دوش کشد نومید گردد. / ۷/ نومیدی سستی و از پا افتادگی است. هر که نومید شود به هدفش نمی رسد.

ظلم بار گرانی است بر دوش انسان و در دنیا به صورتهای مختلف منفی نمودار می شود. چون: عدم توفیق و سستی و کسالت و... اما در آخرت به صورت عذاب خوار کننده جلوه گر می شود و این خلاف انتظاری است که انسان از آن دارد. آیا هدف ظالم این نیست که به نیروی ظلم برای خود و خاندانش سعادت و رستگاری ایجاد کند؟ ولی چون روز قیامت فرا رسد می بیند که آرزویش بر باد شده و بار گران ظلم بر دوش او قرار گرفته است.

[۱۱۲]

در برابر ظلم عمل صالح قرار دارد و آن حالت سازندگی است.

خواه برای خود و خواه برای جامعه. به جای آن که برای خود تنوری از آتش جهنم برافروزی برای خود قصری در بهشت بنا می کنی و به جای آن که به سبب ستمکاری روابط خود را با مردم بگسلی با نیکوکاری و احسان رشته های محبت میان تو و مردم هر چه استوارتر می گردد. کسی که نیکوکاری را شعار خود ساخته نه از نابودی بیمی به دل راه می دهد نه از ستم ستمگران.

اما نیکوکاری اگر در خط فساد باشد ارزش و بهایی ندارد. از این رو قرآن می گوید:

وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ

هر کس کاری شایسته کند و مؤمن باشد. «یعنی اعمال نیک وقتی مثمرتر است که در خط ایمان باشد و چون در خط ایمان بود، فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَ لَا هُضْمًا نباید از هیچ ستمی و شکستی بهراسد.» در روز قیامت محال است که صحیفه عمل خود را بنگری در حالی که

ص: ۱۹۲

عملی از اعمال تو را از آن محو کرده یا ثبت نموده باشند. مثلاً اگر تو در یکی از شبهای تاریک لحظاتی چند از خواب برخیزی و تسیحی بگویی خداوند این عمل تو را هر چند هم خرد و بی مقدار باشد در نامه عملت درج می کند و تا روز قیامت نوشته در آن نامه باقی می ماند. در متن آیه هم «ظلم» آمده است و هم «هضم» فرق میان آن دو این است که «ظلم» از میان رفتن همه عمل است و هضم نقصان پاره ای از اجزاء است.

[۱۱۳]

وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَا قُرْآنًا عَرَبِيًّا این چنین آن را قرآنی عربی نازل کردیم. / ۷ عربی: به معنی بلیغ است. همه مردم آن را می فهمند و همه حقایق را توضیح می دهد زبان عربی- به اعتراف علمای لغت- از دیگر زبانها از حیث بلاغت ممتاز است. بلاغتی را که در زبان عربی هست در دیگر زبانها نمی یابیم.

وَ صَرَفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ

و در آن گونه گون هشدار دادیم. یعنی هشدارهای خود را به شیوه های مختلف با مثالهای واقعی جای دادیم.

لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ

شاید بترسند. تا روح تقوا در آنها راسخ گردد. هر کس که این روحیه در وجود او راسخ گردید نه ستم می کند نه غفلت می ورزد و نه گناه می کند زیرا او به سلاح تقوی مسلح است و پرهیز نتیجه هشدار و وعید است.

أَوْ يُحَدِّثُ لَهُمْ ذِكْرًا

یا پندی تازه گیرند. هدف قرآن افشاندن بذر تقوی است در نفس انسان. اگر دل انسان پذیرای تقوی نباشد لا اقل تذکری یابد. و تذکر بر حسب آنچه در احادیث آمده است یاد کردن خداست به هنگام ممارست خطا. از این رو می توان گفت که تقوی نوعی عصمت است و اما تذکر همانند تقبیح کردن عمل زشت است.

[۱۱۴]

فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ پس برتر است خدای یکتا آن پادشاه راستین.

ص: ۱۹۳

برتر است ذات احدیت از هر تشبیه و تصویری. او ملکی است که مالک هر چیزی است و بر هر چیزی تسلط دارد. او حق است و جز او باطل.

برای آن که به علم قرآن دست یابیم باید تسلیم شویم و هر چه بیشتر از منبع وحی بهره گیریم بدون هیچ شتابی.

وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ

و پیش از آن که وحی به پایان رسد در خواندن قرآن شتاب مکن. ﴿۷﴾ در تفسیر علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه آمده است که چون قرآن بر پیامبر نازل می شد پیش از اتمام نزول وحی رسول الله به خواندن مبادرت می فرمود. خداوند او را خطاب می کند که «در خواندن قرآن شتاب مکن». شاید شدت علاقه و محبت آن حضرت به وحی او را به چنین کاری وادار می کرد. خدای تعالی او را از این عمل نهی می فرماید. هر علتی که داشته باشد عجله کاری نکوهیده است به چند دلیل.

۱- زیرا مؤمن شایسته است که تسلیم مطلق باشد در برابر پروردگارش تا خداوند بر علم او بیفزاید و عجله در وحی هر چند به سبب کمال شوق باشد مانع کمال تسلیم می شود و در نتیجه سبب ازدیاد علم نمی شود.

۲- مهم این است که قرآن با دقت و تدبر خوانده شود تا معانی آن دریافته گردد. زیرا تنها از طریق تأنی و تدبر است که ما به معنی قرآن پی می بریم.

پس اگر کسی بخواهد قرآن را فقط به منظور قرائت بخواند بدون این که در معانی آن تدبر کند عملش مطلوب نخواهد بود.

وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا

و بگو: ای پروردگار من؟ به علم من بیفزای. «مراد این است که پس از تسلیم، خواستار افزون شدن علم باشیم کسی که به آنچه آموخته است غره شود و نخواهد که بر آن افزوده شود، خدا نیز بر علم او نخواهد افزود.

بنگرید که چه سان خدای تعالی از پیامبرش می خواهد که خواستار افزونی علم خود باشد. در حدیث مأثور از عایشه روایت شده که رسول الله (ص) می فرمود

اگر روزی بر من بیاید که در آن روز بر علم من علمی که مرا به خدا نزدیک کند افزوده نشده باشد خداوند طلوع خورشید را بر من مبارک نگرداند. (۱)

[۱۱۵]

وَ لَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَ مَا پیش از این با آدم پیمان بستیم ولی فراموش کرد. «خدای سبحان هدف قرآن را معین کرد: تقوی و تذکر. سپس برای بیان این دو هدف داستان آدم را ذکر کرد. آن گاه که او را از آن درخت نهی کرد و از شیطان بر حذر داشت و گفت که شیطان او را از بهشت بیرون می راند ولی آدم از شیطان پرهیز نکرد و تذکر الهی را به گوش نگرفت.

از عبارت «فراموش کرد» معلوم می شود که عصیان آدم عمدی نبوده است.

قسمت دیگر آیه دلیل بر این است که آدم نتوانست شکیبایی کند.

وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا

و شکیبایش نیافتیم. در تفسیر این آیه گفته اند که:

اولا: آدم عهد الهی را از یاد برد ولی خطایی که کرد از روی قصد نبود.

دوم: آدم از صاحبان عزم نبود. پیامبران اولو العزم پنج تن هستند: نوح، ابراهیم، موسی و عیسی و محمد (ص) و از این آیه بر می آید که اراده یا عزم مانع غفلت و نسیان می شود. «و این در صورتی است که عزم را در متن آیه به معنی اراده بگیریم نه شکیبایی».

[۱۱۶]

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَ آن گاه که به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید، همه جز ابلیس که سرپیچی کرد سجده کردند. «۷/ سجود ملائکه موکل به طبیعت در برابر انسان به این معنی است که خدا طبیعت را مسخر انسان کرده است. آری ابلیس موکل به نفس اماره می ماند که هیچگاه در برابر خدا سجده نمی کند مگر آن که انسان او را به سجده مجبور نماید.

ص: ۱۹۵

فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِرِزْوَجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى گفتیم: ای آدم این دشمن تو و همسر تو است. شما را از بهشت بیرون نکند که نگویند شوی.» خدای تعالی برای آدم و زوجه اش بیان نمود که شیطان دشمن آنهاست و برای اخراج آنها از بهشت سعی می کند. از این آیه چند نکته استفاده می کنیم.

۱- انسان باید دشمن خود ابلیس را بشناسد و همواره او را دشمن دارد.

۲- ابلیس همان قدر که با مرد دشمن است با زن هم دشمن است. حتی زن باید بیشتر از مرد از ابلیس حذر کند.

۳- هدف شیطان گمراه کردن بشر است و کشیدن آنهاست به شقاوت مادی و معنوی وسیله او در این کار فریب دادن و مکر نمودن و خدعه کردن است.

إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرَى* وَ أَنَّكَ لَا تَطْمَأُنُّ فِيهَا وَ لَا تَصْحَى که تو در بهشت نه گرسنه و نه برهنه مانی* و نه تشنه می شوی و نه دچار تابش آفتاب.» این چهار که بر شمرد از نعم مادی است که خداوند در بهشت به ودیعت نهاده است و آنها نعمت های خوردن و لباس پوشیدن و نوشیدن و داشتن مسکن است.

ولی آیا ممکن است که شیطان انسان را به حال خود رها کند؟... هرگز.

فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَّا يَبُلَى

شیطان وسوسه اش کرد و گفت: ای آدم! آیا تو را به درخت جاویدانی و ملکی زوال ناپذیر راه بنمایم؟» / از این آیه چند نکته استفاده می شود:

۱- شیطان انسان را وسوسه می کند و غرائز سرکوفته و خاموش شده را بر می انگیزد، تا بتواند تخم شبهات را در دلها بیفشاند. بر ماست که این کید او را بشناسیم تا مباد به دام او بیفتیم.

۲- آدم نخستین کسی بود که در دام شیطان افتاد ولی او از روی عمد مرتکب گناه نشد بلکه شیطان سبب شد که امر پروردگارش را فراموش کند و شیطان به دروغ به خدا سوگند خورد که خدا او را از خوردن آن درخت نهی نکرده است.

آدم هنوز نمی دانست که ممکن است کسی پیدا بشود که خدا را به دروغ سوگند بخورد، و نیز شیطان او را در اشتباه انداخت که خدا او را از هر درخت گندمی نهی نکرده، بلکه او را از نوع خاصی از آن درخت منع کرده است. در اینجا شیطان از این نقطه ضعف انسان استفاده کرد، که با جزئی توجیهی از زیر بار مسئولیت شانه خالی می کند.

۳- غریزه سروری و حب خلود دو غریزه ریشه دار در اعماق وجود انسان هستند. با آن که خدای تعالی آدم را در بهشت جای داد، آنها هنوز نمی دانستند که مدت درنگشان در بهشت تا چه زمان خواهد بود. شیطان نیز از این نقطه ضعف سوء استفاده کرد ولی خوردن از میوه آن درخت همان بود و به جای جاوید ماندن در بهشت، به زمین فرو فرستاده شدن همان.

شیطان بر طبق عادت خویش از راه غرایز انسان را منحرف می کند، زیرا اگر انسان از غرایز خود استفاده صحیح کند سبب عروج و اعتلای او می شوند و اگر از جنبه منفی استفاده کند باعث سقوط و هبوط او می گردد.

شیطان هنگامی که بشر را وسوسه می کند در چشم او آشکار نمی شود بلکه به صورت اوهام و خیالات به نزد او می آید.

[۱۲۱]

فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ از آن درخت خوردند و شرمگاهشان در نظرشان پدیدار گردید و هم چنان برگ درختان بهشت بر آنها می چسباندند. «نتیجه گناهکاری شان همان پدیدار شدن شرمگاهشان بود در حالی که خداوند بر آنها لباس پوشانیده بود.

وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى

آدم در پروردگار خویش عاصی شد و راه گم

ص: ۱۹۷

کرد.» عصیان آدم ارتکاب خطا بود یا ترک هدایت و در نتیجه گمگشتگی و رفتن به سرای نکونبختی و شقاوت.

[۱۲۲]

ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى سِيسِ پروردگارش او را برگزید و توبه اش را پذیرفت و هدایتش کرد.» از این آیه برمی آید که شقاوت و سعادت انسان به دست خود اوست و هر گاه که در دام شیطان بیفتد و به ناپودی نزدیک گردد اگر به هوش آید و توبه کند و از راه منحرف، خویشتن را به یک سو کشد به معراج فضیلت عروج خواهد کرد.

سخن آخر آن که شیطان به اغوای بشر تا زمانی قادر است که انسان به خود مغرور است و به خدای خود از شر ابلیس و خدعه ها و دامهای او پناه نمی برد.

آدم از آن رو در دام شیطان افتاد که به خود اعتماد داشت ما نیز باید به ابعاد خطر وجودی شیطان آگاه شویم و همواره از شر او به خدا پناه ببریم.

من در اینجا تکرار می کنم: به خدای توانا پناه می بریم از شیطان گمراه کننده. در حدیث آمده است که ابو جعفر (ع) گفت:

(خدا به آدم و حوا گفت به این درختان نزدیک نشوید یعنی از آنها نخورید آدم و حوا هم گفتند: آری، پروردگار ما نه به این درختها نزدیک می شویم و نه از آنها می خوریم ولی «انشاء الله» نگفتند. خدا نیز در این جا آنها را به حال خود رها کرد) (۱)

۷/

[سوره طه (۲۰): آیات ۱۲۳ تا ۱۳۰]

اشاره

قَالَ اهْبِطْ مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى (۱۲۳) وَ مَنْ اَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَاِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اَعْمَى (۱۲۴) قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِيْ اَعْمَى وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيْرًا (۱۲۵) قَالَ كَذَلِكِ اَتَتْكَ اَيَاتُنَا فَنَسَيْتَهَا وَ كَذَلِكِ الْيَوْمَ تُنْسَى (۱۲۶) وَ كَذَلِكِ نَجْزِي مَنْ اَسْرَفَ وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَ لَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ اَشَدُّ وَ اَبْقَى (۱۲۷) اَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ اَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُوْنِ يَمْشُوْنَ فِيْ مَسٰكِنِهِمْ اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَآيٰتٍ لِّاُولِي الْاَلْبَابِ (۱۲۸) وَ لَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَّ اَجَلٌ مُّسِيْمٌ (۱۲۹) فَاصْبِرْ عَلٰی مَا يَقُوْلُوْنَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوْعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوْبِهَا وَ مِنْ اٰنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَ اطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضٰی (۱۳۰)

ص: ۱۹۸

۱۲۴ [ضنکا]

تنگنا.

۱۲۸ [أفلم يهد لهم]

آیا برای آنان تبیین نساخت و هدایتشان نکرد؟ این استفهام استنکاری است.

۱۳۰ [تربص]

چشم به راه راست تا سرنوشت را ببیند و شاهد باشد پیروزی از آن چه کسی است و کدام یک از ما عذاب می شویم و کدام یک در نعمت قرار می گیریم؟

ص: ۱۹۹

رهنمودهایی از آیات:

انسان آمیزه ای است از مشتی خاک و پرتوی نور. خاک جنبه های ضعف اوست و نور پرده ای است که عیبهای خاک را می پوشاند. اراده انسان ساتر شهوات اوست و عقل او ساتر جهلش و تقوای او پوشنده غرائزش اگر این جنبه نورانیت نباشد آدمیان از آنچه هستند باز هم ناتوان و عاجزتر خواهند بود.

آری، جامه تقوا برترین چیزی است که انسان جهل خود و عجز خود و غرور خود را بدان می پوشد. اگر جامه ساتر نبود همانا آدمی از گرگ هم درنده تر می بود و از روباه مکارتر و از مار گزنده تر. هر گاه کسی را این جامه از تن دور شود باز هم راه او به سوی خدا گشاده است آری، راه توبه.

انسان هر گاه به جنبه خاکی خود میل کند ناتوان می شود و ذوب می گردد و چون به جانب نور مایل گردد رشد می یابد و فرا می رود.

آدم چون به جنبه خاکی خود میل کرد- نه به روحی که خدا در او دمیده بود- هبوط کرد.

چون شیطان آدم را فریب داد خداوند او را به زمین فرو فرستاد تا در آنجا نبردی سخت را میان حقیقت و هوس و میان حقیقت جویان و هوی پرستان آغاز کند و در آن فرو رود و این چیزی است که انسان را به امر نبوت نیازمند می کند، تا او را به راه رشاد و سعادت رهبری نماید پس هر کس که از هدایت الهی پیروی کند گمراه نشود و دچار شوربختی نگردد اما هر کس که از هوی و هوس خود پیروی کند و از یاد خدا اعراض ورزد در برابر فشار شهوات تسلیم شود، و در زندان جهل و

جهالت بماند و در تنگنای زندگی گرفتار گردد. ولی در روز قیامت نابینا محسور گردد و چون از سبب آن پرسد جواب شنود که «آیا تو آیات خدا را فراموش نکردی؟» آری، امروز تو هم در زمره فراموش شدگان هستی.

اسراف کنندگان را که به آیات خدا کافر می شوند در دنیا عذاب شدید خواهد بود، همانگونه که خدا نسلهای پیشین را هلاک نموده است. عذاب آخرت از عذاب دنیا سخت تر و باقی تر خواهد بود.

خدای تعالی کفار را تا زمانی معین مهلت می دهد و اگر این مهلت نمی بود در حال آنان را به کفرشان بازخواست می کرد.

شرح آیات:

[۱۲۳]

قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ كَفَتِ هَمَّكِي از آنجا پایین روید، دشمنان یکدیگر. کسانی که در بهشت بودند و فرمان شد که از آنجا فرود آیند، آدم و زرش بودند در آیه نخست «اهبطا» به لفظ مثنی آورده و سپس کلمه «جمیعا» را افزوده. شاید ابلیس را هم به آنها منضم کرده و در ذیل آیه هم می گوید دشمنان یکدیگر، به صورت جمع، زیرا آدم در زمین با زرش هرگز اختلافی نداشت بلکه در جوی آرام می زیستند، تا آن که صاحب فرزندان شدند. بعضی فرزندان او به راه خیر و صلاح رفتند و بعضی به سوی شر و فساد و از این پس میان فرزندان او اختلاف و دشمنی پدید آمد.

فَأَمَّا يَا تَيْنَكُمْ مَنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى

اگر از جانب من شما را راهنمایی آمد، هر کس از آن راهنمای من متابعت کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت. / ضلالت انحراف است و بدبختی ثمره آن. پس کسی که از فرمانهای پروردگارش متابعت کند، اولاً منحرف نمی شود ثانیاً بدبخت نمی گردد، زیرا در طریق صحیح گام برمی دارد که او را به اهدافش نزدیک می کند. نیز ممکن است که

ص: ۲۰۱

مراد از ضلالت جنبه معنوی باشد و بدبختی جنبه مادی.

[۱۲۴]

وَمَيْنَ أَعْرَضَ عَيْنُ ذِكْرِي وَ هَر كَسَ از ياد من اعراض كند.» اعراض از ياد خدا، همانا اعراض از حقيقت است و بارزترين قضايای آن اعراض از كسى است كه عهده دار رهبري شرعى است. زيرا انسان بدون راهنمايى او نمى داند چگونه از زندگى بهره مند گردد از اين رو در زندگى تيره بخت خواهد بود.

فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا

زندگى اش تنگ مى شود.» يعنى زندگى سخت بر او فشار مى آورد و موجب بدبختى او مى شود هر چند هم از مال و ثروت دنيا بهره مند باشد. در واقع تنگى معيشت در دو بعد نمايان مى گردد:

۱- به سبب نقص وسايل مادی.

۲- به سبب خشنود نبودن از زندگى و مطمئن نبودن به آن، هر چند وسايل مادی هم به حد وفور وجود داشته باشد.

وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى

و در روز قيامت نابينا محشورش سازيم.» / چرا انسان در آخرت نابينا مى شود؟ زيرا در دنيا از بصيرت عارى بوده. از نابيناى به دو گونه در قرآن ياد شده: يکى در بصر و يکى در بصيرت. مى توانيم نابيناى در بصيرت را به عدم آگاهى تعبير کرد، زيرا هر كس نور نبيند چيزهاى را هم كه اين نور روشن مى كند نتواند ديد. هدايت خدا نورى است كه حقايق را روشن مى كند و سنتهاى حاكم در زندگى را بيان مى كند و اين امرى بديهى است كه كسى كه به بصر و بصيرت از مشاهده اين هدايت نابينا است از ديدن حقايق زندگى و سنتهاى آن هم نابينا خواهد بود. تمميز حق از باطل براى او دشوار خواهد بود در آخرت هم ديدگان او كور مى شود. از اين رو است كه مى فرمايد:

[۱۲۵]

قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا كَوَيْدِ: اى پروردگار من، چرا مرا نابينا محشور كردى و حال آن كه من بينا بودم.»

ص: ۲۰۲

از مضمون آیه معلوم می شود که آن که چنین می گوید از کافران نیست، بلکه از کسانی است که آیات خدا را فراموش کرده است. از این رو در سبب ناینایی خویش حیران می شود و می پرسد که «پروردگارا چرا مرا نایننا محشور نمودی» و می افزاید «و حال آن که من بینا بودم». چنین کسی اگر کافر می بود هرگز چنین ادعایی نمی کرد. خدای تعالی نیز وقتی که به او پاسخ می دهد تأکید می کند که تو آیات خدا را فراموش نموده ای و نمی گوید که به آیات ما ایمان نیاورده ای. در حدیث نیز آمده است که کسانی در قیامت نایننا محشور می شوند که ولایت الهیه را ترک کرده اند یا حج واجب را به جا نیاورده اند. ابو بصیر روایت می کند که از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود که «هر کس بمیرد در حالت صحت و توانگری و حج به جای نیاورده باشد از زمره کسانی است که خدای تعالی می فرماید که «او را نایننا محشور می کنیم». ابو بصیر می گوید که من گفتم: سبحان الله، نایننا؟ حضرت فرمودند آری خدا او را از راه حق نایننا می سازد». (۱)

چون شخص گمگشته از خدای خود سبب ناینایی اش را پرسد او را چنین جواب آید:

[۱۲۶]

قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسَيْتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَىٰ
گفته ای. یعنی تو را مهمل رها کردم، هم چنان که چیزی را از یاد ببرند. از این آیه معلوم می شود که مسئله انسان مهمل گذاشتن اوست تعالیم رسالت الهیه را، به سبب عدم جدیت (عزم) در آنها. علاج این آفت همانا ذکر خداوند است در نمازهای پنجگانه و به جای آوردن اعمال صالحه. نماز سبب می شود که انسان همواره به یاد خدا باشد و به او امر و نواهی او توجه داشته باشد و این امر سبب رستگاری او در دنیا و آخرت می شود.

[۱۲۷]

چه چیز سبب می شود که انسان به آیات خدا ایمان نیاورد. آن هم

ص: ۲۰۳

ایمانی که در واقعیت زندگی او اثر بگذارد و او را ملزم به انجام احکام دینی از روی جدیت و عزم و اراده باشد. آری، یکی گرایش به اسراف است نهفته در جان که پیوسته او را به زیادت طلبی وامی دارد و به سوی رذایل می کشاند. در حالی که تمسک به دین موجب صبر و تحمل و فداکاری است. همین است که خدای تعالی می فرماید:

وَ كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنِ بِآيَاتِ رَبِّهِ

این چنین اسرافکاران و کسانی را که به آیات پروردگارشان ایمان نمی آورند، جزا دهیم.» انسانی که می خواهد از سختیهای زندگی با عدم توجه به آیات بگریزد در آخرت مواجه با عین صعوبات و مشقتها می شود. که دو صفت بزرگ پیدا کرده اند یکی شدت و یکی امتداد. آن چنان امتدادی که می توان گفت جاویدان اند.

وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى

«هر آینه عذاب آخرت سخت تر و پایدارتر است.» [۱۲۸]

أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَى آیا همه مردمی که پیش از این در مساکن خویش راه می رفتند و ما همه را هلاک کردیم، سبب هدایت اینان نشده اند؟ اینها نشانه هایی است برای خردمندان.» کسی که پند نمی گیرد، یا خطر را احساس نمی کند و خود را از مکر خدا در امان می داند، یا آن که دلش سخت شده و عبرتها را در آن اثری نیست. و حال آن که تنها خردمندان هستند که از روزگار عبرت می گیرند.

[۱۲۹]

وَ لَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُسَمًّى اگر نه سخنی بود که پروردگارت پیش از این گفته و زمان را معین کرده بود، عذابشان در این جهان حتمی بود.» یعنی این سخن که خدا پیش از رسیدن قیامت از تأخیر عذاب سخن گفته، اگر نه چنین بود خداوند در حال عذابشان می کرد. رحمت خداوندی چنین اقتضا می کند که فرصتی دهد تا مردم توبه کنند و به هدایت دست یابند. پس در عقوبت

ص: ۲۰۴

شتاب نمی کند.

[۱۳۰]

چگونه می توان از فراموشکاری رهایی یافت؟ به دو چیز:

اولاً: صبر.

فَاصْبِرْ عَلٰی مَا يَقُولُوْنَ

بر آنچه می گویند شکبیا باش.» عدم تأثر به سخن کفار و افکار منفی ایشان و پرهیز از متابعت از سخن آنان.

دوم: ذکر خدا و تسبیح او به طور مداوم.

وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ

و پروردگارت را پیش از طلوع خورشید.» یعنی نماز صبح.

وَ قَبْلَ غُرُوبِهَا

و پیش از غروب آن به پاکی بستای.» یعنی نماز عصر.

وَ مِنْ اَنَاءِ اللَّيْلِ

و در ساعات شب.» نماز مغرب و عشاء.

وَ اطْرَافِ النَّهَارِ

و اول و آخر روز تسبیح گوی.» / ۷ یعنی وسط روز که نماز ظهر است.

لَعَلَّكَ تَرْضٰی

شاید خشنود گردی.» این جمله در برابر «تنگی معیشت» است که در آیه پیشین آمده بود.

«معیشت تنگ» از آن انسانی است که خود را در زندان محدود حیات حبس کرده.

اما زندگی گشاده، زندگی انسانی است که به قضای خداوندی راضی است.

[سوره طه (۲۰): آیات ۱۳۱ تا ۱۳۵]

وَلَا تَمِدَّنْ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ (١٣١) وَ أَمْرُ أَهْلِكَ
 بِالصَّلَاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَ الْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ (١٣٢) وَ قَالُوا لَوْ لَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوْ لَمْ تُأْتِنَاهُمْ بِبَيِّنَةٍ مَا فِي
 الصُّحُفِ الْأُولَىٰ (١٣٣) وَ لَوْ أَنَا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَ
 نَخْزَىٰ (١٣٤) قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَ مَنْ أَهْتَدَىٰ (١٣٥)

رهنمودهایی از آیات:

سوره طه برای ما از انسان سخن گفت و برای ما خبرهای چهار نمونه از نمونه های بشری را بیان داشت. آن چهار عبارتند از موسی، هارون، که در اوج اعلای انسانیت بودند. سپس ساحران که پس از گمراهی هدایت یافتند آن گاه فرعون که در حضيض گمراهی بود و سرانجام لشکریان فرعون که فرعون آنان را به خواری افکنده و گمراهشان کرده بود و هیچگاه روی هدایت ندیدند.

در پایان سوره خلاصه ای از مطالب پیشین آمده است و جنبه های منفی روح انسان را بیان می دارد، پس از آن که به عوامل انحراف می پردازد. اگر انسان خود را بشناسد و به عوامل مؤثر در نفس خود پی ببرد می تواند راه درست را برگزیند.

قرآن در این سوره چشم ما را به حقیقت وسوسه های شیطان می گشاید و به ما می آموزد که نسیان (و عدم عزم) و غفلت از مکر شیطان و اهمال در یاد خدا بشر را از بهشتش که همه امن و آسایش است به زمینی که سراسر اختلاف و منازعه است

فرو می افکند.

آری، برای انسان مجالی است که فرارود و بر دیگران پیشی گیرد ولی باید این مسابقه ۷/ یک مسابقه سازنده و سالم باشد و حطام بی مقدار دنیا سبب آن نگردد که مسابقه به جنگ و ستیز بدل شود.

برای این که از گمراهی دور شویم و از عوامل حسد متأثر نگردیم و رقابتمان به منازعات نکشد لازم است که همواره خدا را به یاد داشته باشیم و نماز به جای آریم و زن و فرزند خویش را به نماز واداریم، زیرا آنها اگر مؤمن نباشند در ما تأثیر منفی خواهند گذاشت. پس نماز معراج مؤمن است و هر که به سوی خدا عروج کند تحت تأثیر فشارهای نفسانی نخواهد بود و به زخارف دنیوی فریب نخواهد خورد.

سپس قرآن به یکی از عوامل گمراهی اشاره می کند و آن راضی نشدن به قضای خداوندی است. و تردیدی نیست که کسانی که چنین روحیه ای دارند رسولان خدا را و رسالت ایشان را نخواهند پذیرفت و موضع خود را همواره به طلبیدن معجزات و آیات بیشتر توجیه می کنند ولی از حقیقت بزرگ غفلت می ورزند.

بسیاری از پیامبران پیشین را آیات و معجزات ظاهری بود چون موسی و عصای او و عیسی و زنده کردن مردگان و شفا دادن بیماران. ولی این گونه مردم باز هم به آنها ایمان نیاوردند.

شرح آیات:

[۱۳۱]

وَلَا تُمَدَّنْ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ۚ اِذَا زَكَتُمْ فَادْعُوا مَوْلَاهُمْ وَارْجِعُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ ۚ إِنَّكُمْ كَانُمْرًا مُّذْمُومًا ۚ

را از یک زندگی خوش بهره مند ساخته ایم تو به آنها منگر. این برای آن است که امتحان نشان کنیم. رزق پروردگارت بهتر و پایدارتر است. « نعمتهایی را که خدا به انسان ارزانی می دارد هر یک را حکمتی است و هر یک را هدفی است جداگانه و این نعمتها بسا برای آزمودن اشخاص است، زیرا بعضی هستند که تاب تحمل نعمتهای بزرگ را ندارند بنا بر این مقتضای حکمت

ص: ۲۰۷

است که بار مسئولیت چنان نعمتها بر دوش آنها نباشد. بنا بر این بهتر است که چشم به نعمتی که خدا به آنان عنایت کرده است ندوزی.

گاهی نیز نعمتهایی که خدا به کسانی می دهد برای افزون شدن گناهان آنهاست یا برای امتحان کردن و راندن آنهاست به سوی یک سرنوشت شوم و سیاه.

بسیاری در این امتحان سقوط می کنند و مستحق عذاب می شوند پس جای آن نیست که انسان به مال و دارایی دیگران حسد بورزد بلکه باید به آنچه خود دارد قناعت کند و به جای تحصیل مال از طرق ناشایست چون کلاه برداری و دزدی دامن همت بر کمر زند و با کوشش شرافتمندانه و تلاش به آنچه می خواهد برسد.

[۱۳۲]

همچشمی و رقابت در حطام دنیوی تنها ویژه مردان نیست بلکه بعضی را می بینیم که به قسمت خود از زندگی راضی هستند ولی زن و فرزند ایشان آنان را به افزون طلبی در دنیا وامی دارند و همواره در گوش آنان زمزمه می کنند که نمی بینی زن و فرزند فلان در چه نعمت و آسایشی هستند؟ چرا تو برای زن و فرزندت همانند او کوشش و تلاش نمی کنی؟ پس معنی مسئولیت مرد در برابر زن و فرزندش چه می شود؟ آری مرد باید در خانواده خود صاحب اراده و تصمیم باشد نه آن که تحت تأثیر القائنات آنان قرار گیرد. برای این که آنان را از این وسوسه های شیطانی بازدارد به نماز وادارشان کند.

وَ أْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَ اضْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ

کسان خود را به نماز فرمان ده و خود در آن کار پای بیفشر. از تو روزی نمی خواهیم ما به تو روزی می دهیم.» از این آیه برمی آید که نماز تنها یک عبادت فردی نیست که شخص آن را در برابر پروردگارش به جا می آورد. بلکه نماز علاوه بر عبادت یک کار اجتماعی هم هست. این معنی از دو کلمه «فرمان ده» و «پای بیفشر» دانسته می شود. کلمه نخستین دلالت بر ضرورت التزام جامعه به این عبادت دارد در حالی که کلمه دوم حکایت از آن دارد که نماز یک عمل ساده نیست و همراه با مشقت ها و رنجهاست پس باید در استمرار آن صبر و پافشاری به خرج داد.

ص: ۲۰۸

مثلا نماز نیازمند به امر به معروف و نهی از منکر است و التزام شدید به تعالیم شریعت در همه عرصه های زندگی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و غیره.

همچنین از آیه درمی یابیم که نماز دری است از درهای روزی و فایده آن ۷/ به بر پای دارنده آن باز می گردد.

وَ الْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى

و عاقبت خیر از آن پرهیزگاران است.» برای آن که بتوانیم ابعاد این عبارت قرآنی را توضیح دهیم مثلی می آوریم:

انسان غذایی از روی میل می خورد ولی نمی داند که در آن غذا میکربی هست و او آن را نمی بیند. چنین کسی هر چند از لذت آنی بهره مند شود ولی باید در آینده نزدیکی منتظر بستر بیماری هم باشد و برای باز یافتن سلامت خود مجبور است که مقدار زیادی وقت و مال خود را صرف نماید. در همان حال شخص دیگری یک غذای کم بها ولی سالم را می خورد که هم سیر می شود و هم از آسیب مصون می ماند.

مفاسد اجتماعی شبیه میکرب است در طعام. کسی که از طریق حرام مال به دست می آورد مثلا از راه دزدی، کلاه برداری هر چند مال فراوانی گرد آورده ولی عاقبتش در دنیا نامحمود است. زیرا مردم دیگر با او خصومت می ورزند و بسا خود فدای ظلم و سرقت و کلاهبرداریهای دیگران شود. و همانگونه که او با هزار نیرنگ مال دیگران را از چنگشان به درمی آورد، دیگران هم در مال او طمع می ورزند و سرانجام در راهی فدا شود که دیگران را فدا کرده بود. در حدیث شریف آمده است که:

«هر که سنگ به در مردم زند به درش سنگ خواهند زد» اشخاص پرهیزگار هر چند مال اندکی به دست آورند ولی همواره در دنیا احساس برکت و راحت خواهند کرد و در آخرت هم سعادت مند خواهند بود و در سایه رضای خداوندی خواهند غنود.

کسانی که به آنچه خدا به آنها از زندگی مادی داده است راضی

نمی شوند، و همواره چشم به مال دیگران دارند و از نعمت شکر و رضا وطمأنینه بی بهره اند و از پیامبران خدا هم پیوسته معجزات و آیات تازه می خواهند و به آن مقدار آیات بینات که بر آنان نازل گردید خشنود و خرسند نمی باشند.

[۱۳۳]

وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَكَفَتْنَا بِمَا نَزَّلْنَا مِنْ آيَاتِنَا لَوْلَا نَزَّلْنَا آيَاتِنَا مِنْ سَمَوَاتِنَا لَكُنَّا عِندَ رَبِّكَ لَمَّامِينَ ﴿۱۳۳﴾
رسالت پیامبر می طلبند خدای تعالی هم آنان را چنین جواب می دهد:

أَوَلَمْ تَأْتِهِم بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ ﴿۱۳۴﴾

آیا دلیلهای روشنی که در صحیفه های پیشین آمده، به آنها نرسیده است. خدای تعالی پیامبر و رسالت خود را در آیات واضحات احاطه کرده است از آن جمله آیاتی است که در کتب پیشین آمده (مثل تورات و انجیل) که از ظهور حضرت محمد بن عبد الله (ص) خبر داده و از صفات و حالات آن حضرت یاد کرده به گونه ای که تردیدی برای کس باقی نمی ماند، جز آنهایی که چشم دلشان کور شده. اینان هستند که پیوسته آیات و معجزات تازه می طلبند تا ایمان بیاورند.

[۱۳۴]

عیب کارشان این است که به آنچه واقعیت دارد قانع نیستند و به حکم خدا رضایت ندهند. چون خداوند رسولی برای هشدار آنان فرستد و آیات و معجزات با آنان همراه کند، اعراض می کنند و می گویند معجزاتی می خواهیم که چشم ما آنها را تواند دید و دست ما آنها را لمس تواند کرد. و چون مورد خشم خدا واقع شوند و نشانه های عذاب آشکار گردد گویند اگر خدا برای ما رسولان می فرستاد و آنان ما را هشدار می دادند، ما ایمان می آوردیم.

وَلَوْ أَنَا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنُحْزَىٰ ﴿۱۳۵﴾

اگر پیش از آمدن پیامبری عذابشان می کردیم، می گفتند: ای پروردگار ما! چرا رسول بر ما نفرستادی تا پیش از آن که به خواری و رسوایی افتیم از آیات تو پیروی کنیم. با چنین موضعی که اختیار کرده اند، هرگز آنان را فرصت ایمان به خدا و

ص: ۲۱۰

خضوع در برابر حاکمیت او نیست. آیات خدا آسمانها و زمین را پر کرده است ولی بدون تفکر و تعقل عمیق به کس سودی ندهند.

[۱۳۵]

قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبِّصُوا فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضِلَّ حَبَابُ الصَّرَاطِ السَّوِيِّ وَ مَنْ اهْتَدَى بِكَوْنِهِمْ: همه منتظرند. شما نیز منتظر بمانید. به زودی خواهید دانست آنها که به راه راست می روند و آنها که هدایت یافته اند چه کسانی هستند.» همه منتظر آینده هستند ولی انتظار مؤمن بر اساس تعلیمات الهی مبتنی است در حالی که انتظار کافران بر وهم و خیال مبتنی است. اینان در گمراهی اند و سرنوشتشان تاریک است. این آیه برای این گروه هشدار می‌دهد.

ص: ۲۱۱

سورة انبياء

اشاره

ص: ۲۱۳

فضیلت سوره:

پیامبر(ص) می فرماید: «کسی که سوره انبیا را تلاوت کند خداوند هنگام حساب بر او آسان گیرد و هر پیامبری که نامش در قرآن آمده با او مصافحه کند و درودش فرستد».

مجمع البيان / ص ۳۸، ج ۷ امام حسين (ع) می فرماید:

«کسی که سوره انبیا را از روی عشق بخواند، چونان کسی است که در بهشتهای پر نعمت همراه همه پیامبران است و در زندگی دنیوی در چشم مردم از ابّهت برخوردار است».

نور الثقلین / ص ۴۱۳، ج ۳

ص: ۲۱۵

آغازش لرزش درون است و پایش درخشش امید. میان آن آغاز توفنده و پایان آرمنده قرآن برای ما آیات هشدار دهنده را تلاوت می کند تا غفلت و اعراض ما را علاج کند و لهو و بازیچه از دل ما و عمل ما بزداید و ما را از عاقبت کار کسانی که رسالت محمدی را انکار می کنند آگاه سازد. زندگی تلاش است و فرشتگان بندگان گرامی خدایند و بتان به کس سود نرسانند و نتوانند پناهگاه مستی جویندگان لهو و لعب قرار گیرند. خدا یکتاست و مرگ واقع شونده است و مسخره کردن پیامبران ثمره ای جز عذاب ندارد. همچنین بیان می کند نقش پیامبران را و عاقبت تکذیب کنندگان آنها را و شهادت به صدق گفتار ایشان را آن گاه که می گویند که خدا یاور آنهاست.

بنا بر این زمینه کلی در این سوره چیست؟ آیا همانگونه که نام سوره گواهی می دهد همه درباره پیامبران است؟ یا محور آن قضیه غفلت است و چگونگی زدودن آن از نفس تا انسان به مسئولیتهای خویش آگاهی یابد و بداند که زندگی جدی است نه لهو و بازیچه.

در این سوره از پیامبران هم سخن رفته است ولی از زاویه هشدار دادن ایشان به انسان و اینکه چگونه به آنان گوش فرا داریم تا غفلت را از نفوس خود دور سازیم و به آنان ایمان آوریم.

در سوره های دیگر هم از پیامبران یاد شده ولی از زوایای دیگر، مثلاً از مبارزه اجتماعی و سیاسی که به آن پرداخته اند (مثل سوره القصص) یا آزارهایی که به آنان رسیده و استقامت ایشان در برابر آن آزارها. (چون سوره هود).

احساس مسئولیت قله آگاهی است و راه رسیدن به آن مقاومت است در مقابل حالت غفلت و سهو. چیزی که تحقق نمی یابد مگر از طریق هشدار به نزدیک شدن موعد حساب.

پیامبر آمد و هشدارشان داد ولی آنان سخن او شنیدند در حالی که سرگرم لهو و بازیچه بودند، زیرا دل‌هایشان مایل به لهو بود و بر اندیشه درستی قرار نمی گرفت.

اعراضشان از آیات خدا به این بهانه بود که ادعا می کردند آنها جادو هستند یا رؤیاهای آشفته یا دروغ یا خیالهای شاعرانه و تا بتوانند تکذیب حق را توجیه کنند می گفتند که ما خواستار آیات تازه ای هستیم و خدای تعالی انذارشان داد که هلاک سرنوشت مکذبین است. (۱۱) قرآن بیان می کند که زندگی جدی است نه بازیچه و خدا آسمانها و زمین را به حق آفریده پس نباید آنها را لهو و بازیچه پنداشت (۱۶) و نیز تأکید می کند که فرشتگان (که هم از آنها آگاهترند و هم نیرومندتر) خدا را بجد می پرستند و تسبیحش می گویند و سجده اش می کنند. (۱۹) ولی مردم نادان عاده از مسئولیت می گریزند و خود را در پناه خدایان می کشند و می پندارند که آنان را از کیفر اعمالشان خواهند رها کنید. خدا به آنان تذکر می دهد که پروردگار یکتای بی همتا اوست و بس (۲۰) در سوره هم چنان سخن از توحید است و شواهد و دلایل فطری بر آن (۳۰) سپس مرگ را به یاد بشر می آورد که هر کسی چشیده مرگ است حتی پیامبر بزرگوار نیز در جوار پروردگارش خواهد آرمید (۳۴) تا مگر انسان غافل را از اندیشه بی ارزش شرک به در آورد.

اما استهزاء و ریشخند گرفتن آیات پروردگار (که خود صورتی است از لهو) عاقبتش مرگ است (۳۶) / ۷ پس از بحث درباره شرک و استهزاء مطلب دیگری پیش می آید از این قرار که بشر می خواهد از زیر بار مسئولیت شانه خالی کند، پس مدعی می شود که اگر هر عملی را کیفری است چرا کیفر اعمال مردم بزه کار به تعویق می افتد.

آن گاه سیاق سوره به سرنوشت استهزاء کنندگان باز می گردد. (۴۱) و

می گوید که خدا در شب و در روز نگهبان شماست. از او بترسید و استهزاء مکنید، زیرا اوست که با شما سخن می گوید نه دیگری و خدایان شما نمی توانند عذاب را از شما باز دارند.

استمرار نعمتهای خدا به انسان القاء می کند که در زندگی بشر انتقام و کیفری نیست. خدای تعالی تذکر می دهد که نظر کردن در زمین کافی است که به این حقیقت آگاه شویم که خدا بر هر چه اراده کند غالب است. (۴۴) کسی که اهل لهو و بازیچه است از وحی الهی بهره مند نمی شود، همان گونه که کر نمی تواند سخن کسی که او را فرا می خواند بشنود. (حتی در آن زمان هم که عذاب خداوندی در راه باشد هشدار را نمی شنود تا عذاب آنها را در میان گیرد.) (۴۵) هر گاه نشان کوچکی از عذاب خدا را بنگرند فوراً به گناه خود اعتراف می کنند پس چگونه از روز قیامت که برای سنجش اعمال ترازوی عدل بر پا می شود هم چنان در غفلت به سر می برند؟ (۴۷) پیامبران برای هشدار به انسان و بیدار کردن ضمیر او و برانگیختن عقلش آمده اند. خدا نیز آنان را یاری کرده است و کسانی را که آنان را تکذیب می کرده اند هلاک نموده است. آنان را و مؤمنان به آنان را از عذاب رهنانیده و آوازه آنها بلند کرده. خدای تعالی داستان موسی و هارون و پیامبر اسلام محمد (ص) و ابراهیم و لوط و اسحاق و یعقوب و نوح و داود و سلیمان و ایوب و اسماعیل و ادريس و ذا الكفل و ذو النون و زکریا و یحیی و مریم و پسرش عیسی برای ما بیان می دارد و مقام و کرامت ایشان را در نزد پروردگارشان بر می شمرد و تأکید می ورزد که همه اینان پرتو یک نور بودند و اگر اختلافی هست از سوی مردم است. (۹۳) ۷/ از این قصه های تابناک برمی آید که هر کس کاری نیکو کند و مؤمن باشد سعی او باطل نگردد (۹۴) و این جنبه دیگر مسئولیت است.

پس از آن که نزدیک بودن قیامت و نزدیکی وعده خدا و ندامت کافران و سوختن بتان و بت پرستان به امر خدا در آتش سخن می گوید، تأکید می کند که

سوختن بتان در آتشی که زبانه و فریاد می کشد دلیل این است که آنها مقام خدایی نداشته اند. (۹۹) آیا می خواهی از آتش خلاص شوی؟ پس از کسانی باش که خدا هدایتشان کرده تا صدای آتش را نشنوی و در روز قیامت محزون نباشی. (۱۰۳) در آنجا خدا آسمان را در هم می نوردد آن سان پاره کاغذی در هم نوردیده شود ولی پیش از آن روز، فرمانروایی در زمین را به بندگان صالح خود خواهد سپرد. (۱۰۶) رسول رحمت عالمیان است و این رحمت در آن روز تجلی می کند در آیات آخر سوره از این که خدا هم سخن آهسته را می شنود و هم سخن آشکار را و متاع دنیوی را ارزشی نیست سخن رفته و آیه به دعایی ختم می شود که به رسول خود تعلیم می کند که از خدا بخواهد که میان او و منکران حکم کند که او یاری دهنده حق بر باطل است. (۱۱۲)

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ (١) مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُنْجِدٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ (٢) لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَأَسْرَأُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ (٣) قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (٤) يَلْ فَاَلُوا أَضْغَاثَ أَحْلَامٍ بَلَىٰ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِالْحَقِّ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ (٥) مَا آمَنْتَ قَبْلَهُمْ مِنْ قَوْمِهِ أَهْلَكْنَاهُمْ أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ (٦) وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسِئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (٧) وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَداً لَّا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ (٨) ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ (٩) لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (١٠)

۲ [محدث]

:جدید.

۳ [و اسرّوا النجوى]

:یعنی برخی با برخی دیگر درباره قرآن و پیامبر با یکدیگر نجوا می کردند.

[أفتأتون السحر]

:یعنی چگونه سحری را که محمد آورده قلب می کنید و «تأتون» به معنای «به سوی سحر می روید» است.

۵ [اضغاث احلام]

:یعنی آمیختگیهای خواب و خوابهای پریشان. «اضغاث» جمع «ضغث» است و آن آمیزه از هر چیزی است.

روز محاسبه مردم نزدیک شد

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

عجب در این است که مردم سرگرم لهو و بازیچه اند و حال آن که روز حساب نزدیک شده است.

چرا از حق اعراض می کنند؟ و به گونه ای اعراض می کنند که سخن حق به مسخره می گیرند و غفلت بر دلهایشان چیره شده و بینی که سر در گوش هم برده می گویند او نیز انسانی همانند ما است، چرا از او متابعت کنیم؟ آری سخن حقی را که تازه به گوششان خورده است به سخن جادوگران تعبیر می کنند.

رسول رسالت پروردگارش را به آنان میرسانید و بر او توکل می کند و

خداوندی که در آسمان و زمین است و سخن هر کس را می شنود بر صدق گفتار او شهادت می دهد. ولی آنان سخن او را خواب پریشان می خوانند و گاه به دروغ نسبتش می کنند و گاه می گویند خیالهای شاعرانه است و گاه از او معجزات و آیات تازه می طلبند.

شرح آیات:

اشاره

شناخت سرنوشت

[۱]

اِقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ رَوْزِ حِسَابٍ مَرْدَمِ نَزْدِيكَ شَدَّ. «شناختن انسان سرنوشتش را و حسابش را بهترین وسیله هدایت اوست. و در حدیث آمده است «مرگ بهترین واعظ است» زیرا مرگ مهمانی است بدون دعوت. در هر لحظه ای که بخواهد به دیدار ما می آید، بدون قرار قبلی. پس انسان باید همواره چشم به راه مرگ باشد و «چون پسر آدم بمیرد قیامتش برپا می شود».

پس آن کسان که می پندارند که روز قیامت دور است در اشتباه هستند. پس این غفلت را چه معنی است و چرا باید از رسالت حق و رسولان او اعراض کرد.

مردم بر سه گونه اند: گروهی قبرشان به باغی از باغهای بهشت بدل خواهد شد. اینان صالحان اند و برخی قبرشان حفره ای از حفره های آتش خواهد گردید اینان مجرمان اند.

واضح است که حساب اینان به اینان خیلی نزدیک است زیرا میان آنها فاصله ای جز مرگ نیست؛ مرگی که در هر لحظه تواند آمد. ۷/ گروه سوم کسانی هستند که تا روز قیامت وا گذاشته شوند بر حسب بعضی از روایات. با آن که میان حساب آنها و آنها فاصله بسیاری است ولی مرگ احساس و شعورشان را معدوم می کند چنان که گویی مرگ آنها و روز حساب به هم پیوسته است.

وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ

و آنان هم چنان به غفلت رویگردانند. «غفلت چنان بر آنها احاطه کرده است که خود از رویارویی با حقیقت گریزانند.

مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ از سوی پروردگارشان برایشان هیچ اندرز تازه ای نیامد جز آن که آن را شنیدند و سرگرم بازیچه بودند.» هر زمان که اندرز تازه ای از سوی پروردگارشان نازل گردید و آنان را به واقعیت سرنوشتشان هشدار داد، آنان رخ برتافتند و به کارهای خود پرداختند یا آن اندرزها را بازیچه پنداشتند و با آنها به جد رو به رو نگردیدند. تصور کن که در برابر دادگاهی ایستاده ای و معتقدی که یا به اعدام محکومت می کند یا تبرئه ات می کند.

آیا چگونه در قفس اتهام می مانی. نه چنین است که کاملاً سعی می کنی که سخنی نابجا نگویی، زیرا لحظه لحظه ای دقیق است. اما اگر بی خیال شروع به گرداندن تسییح کنی یا در جیبهایت به دنبال چیزی معمولی بگردی این عمل تو را بازیچه گویند.

همین گونه انسان در این زندگی مثل کسی است که در سالن محکمه منتظر حکمی است که صادر شود که آیا باید به بهشت رود یا در دوزخ.

از این رو باید زندگی را جدی بگیرد و گفتار و کردارش همه از روی حساب و دقت باشد و گرنه مشمول سخن خداوند می شود که می فرماید «سرگرم بازیچه بودند».

دروغ بنداری

لَا هِيَةَ قُلُوبُهُمْ دَلْهَائِشَانْ بَه لَهو خُو گرفته است. «۷/ دلهایی که به لهو خوگر شده اند حقایق زندگی را در نمی یابند و از آنها متأثر نمی شوند، گویی سنگهای سخت هستند که هر چه بر آنها آب ریزند حتی قطره ای در آنها نفوذ نمی کند.

وَ أَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ أَ فَتَأْتُونَ السَّحَرَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ

و آن ستمگران سر در گوش یکدیگر نهادند و گفتند: آیا این مرد جز این است که انسانی همانند شماست؟ آیا با آن که با چشم خود می بینید

هم چنان از پی جادو می روید؟» چرا با هم پیچ پیچ می کردند؟ زیرا می ترسیدند در حضور جمع به سبب ضعف استدلال و بیان خود رسوا شوند زیرا در واقع خویشان را در برابر قدرت رسالت شکست خورده احساس می کردند بنا بر این چاره ای جز این نداشتند که در نهان توطئه کنند. اینان ادعا می کردند که کار رسول الله جادو است و این بطلانش آشکار بود. پس می بایست یک نقشه پنهانی شیطانی طرح کنند. میان سحر و رسالت تفاوت بسیار است سحر خیالها را به بازی می گیرد و حال آن که رسالت عقول را برمی انگیزد.

[۴]

قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ گفت: پروردگار من از هر سخنی در آسمان و زمین آگاه است و او شنوا و داناست.

انسان عمل خود را در برابر دیگران توجیه می کند تا زمانی که بتواند آنها را به بازی بگیرد ولی اگر دریابد که در آن میان کسی هست که به حقیقت کار او آگاه است و به زودی او را شرمنده می سازد اگر مرد منصفی باشد از کج رویهای خویش باز می ایستد.

بدین سبب است که پیامبر (ص) به مشرکین تذکر می دهد که خدا کلام باطل آنها را می شنود و به کارهایشان آگاه است، آنها نیز خود به این امر آگاهند، پس از چه سخن می گویند؟ از سوی دیگر رسول الله نیز می داند که هیچ سخن در آسمان و زمین نیست، مگر این که خدا به آن آگاه است. پس چگونه ممکن است که بر او افترا زنند در حالی که شاهد و ناظر است؟ [۵]

بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ گفتند: نه، خوابهای پریشان است. «۷/ خوابهای بی سر و ته و آشفته.

بَلِ افْتِرَاءٌ

«یا دروغی است که می بندد.» یعنی درست است که سخنش معقول است ولی ادعای او که می گوید از خدا به او وحی شده دروغ است.

ص: ۲۲۴

یا شاعری است.» چون دیدند که کلامش عمیق و مؤثر است گفتند: شاعر است. زیرا شعر در نزد آنان بالاترین درجه فرهنگ بود. وقتی که از رسالت بدین گونه متناقض سخن می گویند دلیل این است که سخت حیرت کرده اند و همه دست و پا زدنهایشان برای این است که ایمان نیاورند و مسئولیتی را به گردن نگیرند. آری، این استدلالهای واهی همه برای فرار از مسئولیت است.

سپس گفتند:

فَلْيَأْتِنَا بآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ

پس از آن گونه که به پیامبران پیشین داده شده بود معجزه ای بیاورد.» ممکن است ایمان بیاوریم ولی به شرط آن که برای ما معجزات تازه ای بیاوری. آیات خدا که بر بشر نازل می شود دو گونه است:

گونه نخست آیاتی است که برای انگیزش عقل و بیان حجت می آید از قبیل آیات قرآن که در زمان فرصت و مهلت می آید اما گونه دوم آیاتی است که می خواهد امری را بر انسان واجب گرداند خواه بپذیرد یا ابا کند و این بعد از پایان مدت است.

مثلاً- فرعون می گفت: من پروردگار شما هستم و چون در دریا غرق شد و امواج او را به کنار انداخت گفت: به پروردگار موسی و هارون ایمان آوردم. ولی این گونه ایمان مردود است، زیرا، پس از سپری شدن فرصت و مهلت است.

اینان نیز که از پیامبر معجزات حسی می خواهند، در خطا هستند، زیرا این آیات و معجزات وقتی بیایند فرصت و مهلت هم به پایان آمده است. و دیگر نمی توانند از آن استفاده برند.

[۶]

مَا آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا بِمَا كَرِهْتُمْ لَهَا وَمَا جَاءَكَ مِنْهَا بِنَذِيرٍ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّلُوكَ الَّتِي اتَّخَذْتُمْ لِقَوْمِكُمْ الَّتِي كَانُوا يَكْفُرُونَ يَعْنِي تَأْتِيهِمْ آيَاتُنَا بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ وَمَا كَانُوا يَنْتَظِرُونَ

پروردگار نازل شد مردم این قریه نابود شدند، تا عبرت نسلهای دیگر باشند.

ص: ۲۲۵

آیا اینان ایمان می آورند.» آری اینان منتظر بودند که نشانه ای از نشانه های هلاک کننده قریه های پیشین بر آنان نازل گردد تا ایمان بیاورند در حالی که ایمان به آن گونه آیات عقلی را رد می کردند و این خطای بزرگی بود که مرتکب شدند زیرا سبب هلاکتشان گردید.

حقیقت پیامبران

[۷]

وَأَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ مَا پیش از تو به رسالت نفرستادیم مگر مردانی را که به آنها وحی می کردیم.» وقتی گفتند که او بشر است، قرآن پاسخ می دهد که آری بشر است همچنین همه پیامبران پیشین هم از جنس بشر بوده اند.

فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

اگر خود نمی دانید از اهل کتاب پرسید.» خدای تعالی به جاهل هم آن قدر علم داده که برای راه یافتن به حقیقت از عالم سؤال کند. اگر مردم هم خود نمی توانند حقیقت رسالتها را درک کنند باید از اهل علم پرسند. آیه اشارت دارد به این که سؤال جاهل از عالم یک اصل شرعی است، در صورتی که عالم از اهل ذکر باشد یعنی از کسانی که ۷/ از علم خود بهره برده باشد.

[۹/۸]

وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ * ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ آنها را کالبدهایی نکرده ایم که به طعام نیازمند نباشند و عمر جاودان هم نداشتند* سپس هر وعده ای که با ایشان نهادیم بر آوردیم و آنها و هر کس را که خواستیم رهانیدیم و گزافکاران را هلاک کردیم.» با این همه به شما تأکید می کنیم که رسولان پیوسته به خدایند و کلامشان وعده خداست. خدا وعده خویش به نفاذ می رساند و رسولان خود را نجات می دهد و

دیگران را هلاک می کند.

در قرآن واژه اسراف به صورتهای مختلف آمده است، باشد که در معنی آن تدبر کنیم. اسراف، یکی از عوامل مهم انحراف بشر است. انسانی که می خورد و می آشامد و می خوابد و ازدواج می کند، اگر همه اینها به قدر نیازش باشد منحرف نمی شود، زیرا خداوند پیوسته او را روزی می دهد. ولی کسی که از جاده صواب خارج شود منحرف است. منحرف کسی است که به مال خود قانع نیست و چشم به مال مردم دارد و می خواهد از کیسه دیگران زندگی خوش برای خود فراهم کند قرآن تأکید می کند که این گونه زندگی اسرافکاران است و موجب هلاکت می شود.

نقش قرآن

قرآن آمده است که انسان را از این خواب غفلت بیدار کند. غفلتی که نمی گذارد حساب کار و سود و زیان خود را داشته باشد و نمی گذارد بفهمد که روز حساب نزدیک است.

بنا بر این هر گاه در خود احساس غفلت کردی قرآن بخوان، زیرا خواندن قرآن حقیقت را به یاد تو می آورد و تو را برای رسیدن به آن یاری می کند.

[۱۰]

لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ کتابی بر شما نازل کرده ایم که در آن آوازه شماست آیا به عقل در نمی یابید؟
۷/ قرآن نمی گوید: آیا عقل ندارید؟ زیرا به هر کس بهره ای از عقل داده شده ولی همه به یک طریق و به یک اندازه، از این موهبت خداوندی استفاده نمی کنند.

قرآن می گوید: چرا از عقل خود بهره نمی گیرید؟ انسان در جستجوی حقیقت است و برای رسیدن به آن تجسس می کند خواندن قرآن حقیقت را به او می شناساند و او را برای رسیدنش به حقیقت یاری می رساند.

ص: ۲۲۷

اشاره

وَ كَمْ قَصِيْنَا مِنْ قَوْمِيْهِ كَانَتْ ظَالِمَةً وَ اَنْشَانَا بِعِيْدِهَا قَوْمًا اٰخِرِيْنَ (۱۱) فَلَمَّا اَحْسَبُوْا بِاَسِنَا اِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُوْنَ (۱۲) لَا تَرْكُضُوْا وَ اِرْجِعُوْا اِلَيَّ مَا اُتِرْتُمْ فِيْهِ وَ مَسَاكِيْنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ (۱۳) قَالُوْا لِيْمَا وِيْلْنَا اِذَا كُنَّا ظَالِمِيْنَ (۱۴) فَلَمَّا زَالَتْ تِلْمَكٌ دَعَوٰهُمْ حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ حَصِيْدًا خَامِدِيْنَ (۱۵) وَ لَمَّا خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضَ وَ لَمَّا بَيَّنَّهُمَا لِعٰبِيْنٍ (۱۶) لَوْ اَرَدْنَا اَنْ نَّتَّخِذَ لَهُوًّا لَّا تَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا اِنْ كُنَّا فٰعِلِيْنَ (۱۷) يٰۤاَيُّهَا النَّاسُ اِنَّمَا اتَّخَذْتُم مِّن دُوْنِ اللّٰهِ اَوْتَارًا وَاَنْتُمْ تَكْفُرُوْنَ (۱۸) وَ لَمَّا تَصٰوَفُوْنَ (۱۹) يُسَبِّحُوْنَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لَا يُفْتَرُوْنَ (۲۰)

معنای واژه ها

[۱۱] [قصمنا]

از میان بردیم. اصل قصم شکستن پشت است همراه با صدا.

[۱۳] [ما اترفتم فيه]

یعنی عوامل ریخت و پاش شما از زینتهای دنیا و «ترفه» یعنی نعمت.

[۱۵] [حصیدا]

یعنی برداشت شده. عذاب چنان آنها را در برگرفته که گویی سنبله ای برداشت شده هستند که حیاتی ندارند.

[۱۸] [زاهق]

از میان رونده و «زاهق» از اضمداد است. گفته می شود: «للهالك زاهق» و «للسمین من الدواب زاهق»

ص: ۲۲۸

و «زهقت نفسه».

۱۹ [لا یستحسرون]

دست از کار کشیدن از روی عجز و ناتوانی.

۲۰ [لا یفترون]

یعنی در عبادت ضعف و سستی آنها را نگیرد.

هدفمندی زندگی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

قرآن، در اینجا از کیفری که در انتظار انسان مسئولیت ناشناس است که زندگی را لهُو و بازیچه می‌پندارد، سخن می‌گوید. و چون عذاب در رسد هیچ یک از کسانی که می‌خواهند از آن بگریزند موفق به فرار نمی‌شوند. بر اینها ندا می‌آید که به نزد همان عواملی بازگردید که شما را به گناه فرا می‌خواندند و بنگرید که آیا شما را شفاعت توانند کرد. یا اموالی که ذخیره کرده بودید و فرزندان‌تان که به خاطر آنها عبادت خدا را فرو گذاشتید آیا اینک شما را یاری خواهند کرد.

امروز ثمره‌ی لابلایگریها و بی‌خیالیهای خود را خواهید چشید و در خواهید یافت که همان گونه که قرآن می‌گوید: نظام جهان نظامی است قائم بر حق نه بر لهُو و لعب.

ای انسان! جهانی را که در آن زیست می‌کنی و تابع قوانین و سنتهای آن هستی، خدای تعالی به علم و قدرت خود آفریده است پس با وجود ضعف و ناتوانی ات چگونه می‌خواهی از دایره‌ی حق بگریزی و به دایره‌ی لهُو و لعب روی آری؟ آری، این امری محال است.

قرآن حکیم این اندیشه را بار دیگر تأکید می‌کند که آسمان و زمین به حق

ص: ۲۲۹

آفریده شده نه از روی لهو و بازیچه، همچنین جوامع بشری. از این رو سنتهای حاکم بر آنها سنتهای حق است. این سنتها باید همان گونه که بر آسمانها و زمین حاکم هستند، بر جوامع بشری نیز حکومت کنند. ولی با یک فرق: و آن این است که در آسمانها و زمین به صورت مستقیم و فوری فرمان می رانند ولی در جوامع به صورت غیر مستقیم و پس از دادن فرصت و دادن هشدار و پس از آهنگ اصلاح و هدایت. این نعمتی بزرگ است از سوی خدا. پس اگر خداوند انسان را با هر خطا که از او سر می زند بدون دادن فرصت توبه مؤاخذه کند زندگی او به جهنم سوزانی تبدیل می شود.

ولی دادن فرصت یک چیز است و اجرای حق چیزی دیگری. معنی دادن فرصت این نیست که خدای تعالی حقی را که محور همه آفرینش است از یاد برده باشد بلکه خداوند همواره یاور حق است و بسا که باطل را با آن سرکوبی نماید.

هر چیز که از سنت حیات منحرف گردد بزودی به پایان می رسد و از بین می رود. پس بر ما واجب است که بر گرد حق مجتمع شویم که حق عبادت خدا است خدایی که هیچ کس در الوهیت همتای آن نیست. پس همان طور که ملائکه و ارواح و آسمانها و زمین ها همه خدا را می پرستند و در برابر عظمت او خاضع هستند، انسان هم باید چنین باشد.

اندیشه دیگری هم هست که از این آیات استنباط می شود و آن ایمان صادق است. از این قرار که ایمان بیاوریم که محور عالم وجود حق است. پس عالم جدّ است نه بازیچه. و این ایمان ضامن برانگیختن احساس انسان است به مسئولیت در زندگی دنیوی خود. همانگونه که لهو و بازیچه دشمن احساس مسئولیت انسان است.

شرح آیات:

اشاره

کیفر ستم

[۱۱]

وَ كَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَوْمٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا

ص: ۲۳۰

چه ستمکاره مردمی را که هلاک کردیم و به جایشان مردمی دیگر بیافریدیم.» نعمتهای خدا که ما را احاطه کرده است این پندار خطا را در ما پدید آورده که خدا ارحم الراحمین است و هیچ کس را عذاب نخواهد کرد. برای این که این پندار را از ذهن خود ریشه کن سازیم باید به تاریخ بنگریم تا آثار گذشتگان را ببینیم و دریابیم که چگونه نابود شدند و عذاب خدا به آنان فرود آمد. خدای تعالی شهرهای بسیاری را به سبب ستمکاری اهلشان نابود کرده است، زیرا آنان به حق ایمان نمی آوردند. پس قضیه جدی است. آنچه خدا ما را از آن بیم می داد برای امتیاهی که پیش از ما بودند اتفاق افتاده است پس باید بترسیم که نکند ما نیز چنان سرنوشتی داشته باشیم.

از نکته های دیگری که از این فهمیده می شود این است که خدای تعالی وقتی عذاب به مردم شهری می فرستد چنان نیست که فقط اهل آن شهر را هلاک کند و ساختمان ها و راه ها و آبگیرها را سالم باقی بگذارد. بلکه همه چیز را یکباره نابود می کند و چون قومی دیگر می آفریند با آنها شهرها و معابد و دیگر تأسیسات را نمی آفریند. فقط مردم را می آفریند و به آنان می گوید: اکنون خود بروید و به دست خود تمدن خود را بسازید. آنها خود مسئول بنای خانه ها و راهها و دیگر تأسیسات شهری خود هستند.

[۱۲]

فَلَمَّا أَحْسَبُوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ چون عذاب ما را حس کردند بناگاه از آنجا گریختند. / ۷ خشم و غضب خداوند همواره بر آنها سایه افکنده ولی آنها از آن غافلند. اگر آن را احساس کنند و توبه نمایند، پیش از آن که عذاب خدا گریبانگیر آنها شده توبه شان پذیرفته می شود. همانگونه که توبه قوم یونس پذیرفته شد ولی آنان به همان حال کفر باقی ماندند تا عذاب خدا را بر سر خود مشاهده کردند آن گاه برخاسته پای به دویدن نهادند، بدین پندار که از عذاب رهایی توانند.

[۱۳]

لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى اللَّهِ مَا أَتْرَقْتُمْ فِيهِ وَ مَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ

مگریزید، به ناز و متنعم به خانه های خویش باز گردید تا بازخواست شوید.» ای ستمکار! به کجا می گریزی؟ چرا از شهری که آبادش کرده بودی و آن همه زر و زیور که گرد آورده بودی دل برکندی؟ باز گرد و در همانجا بمان تا خانه ات را بر سر ت خراب کنیم و کارگاهت را منفجر سازیم در حالی که تو خود در آنجا باشی.

شاید آیه اشارت دارد بر اینکه دويدن را سودی نیست. عبارت «بازخواست شوید» ممکن است به معنی «مورد سؤال واقع شوید» باشد. گویی پس از هلاکت ایشان و ویرانی خانه هاشان نسل دیگر به آنجا می رسند و به آن گروه در خاک هلاکت خفته خطاب می کنند که آن تمدنی که به ناز نعمت آن می بالیدید چه شد و آن کاخها به کجا رفت. در ابیاتی منسوب به حضرت علی (ع) آمده است:

ناداهم سائل من بعد دفنهم

این الاسره و التیجان و الحلل

این الوجوه التي كانت منعمه

من دونها تضرب الاستار و الكلل

فأفصح القبر عنهم حين ساء لهم

تلك الوجوه عليها الدود ينتقل

(حاصل معنی: پرسنده ای پس از آن که آنان در خاک شدند می پرسد که آن تختها و تاجها و حله ها چه شد؟ آن چهره های در نعمت پرورش یافته که پس پرده سراها و پرده سراها می غنودند به کجا رفتند؟ آن گاه قبر به آشکارا در پاسخ آن پرسنده می گوید: بر آن چهره ها اکنون کرمها در جنبش اند).

ممکن است معنی دیگری از آیه فهمیده شود:

بشر بر خود ستم می کند و بر دیگران نیز. مشوق این ستم عامل مادی است.

ای بسا همین عامل مادی ۷/ موجب هلاکت گردد. مثلاً قوم فرعون در کنار نیل می زیستند و از برکات آن سود می بردند یا آنجا که آب را می پرستیدند و اول هر بهار زیباترین دوشیزگان خود را می آوردند و در آب نیل می انداختند تا قربانی خدایان شوند. فرعون می گفت که این آبها از زیر پای من بیرون می آید. هنگامی که خداوند خواست از او انتقام بگیرد او را در همان آب غرق کرد.

قوم عاد هم به خانه های خود که از سنگ ساخته بودند بر خود بالیدند می پنداشتند که این خانه ها آنها را از هر آسیبی در امان می دارد. خدای تعالی بر آنان بادهای سخت فرستاد تا آن صخره ها بر سر ایشان ویران ساخت. همچنین اقوام دیگر. معنی «به ناز و متنعم به خانه های خویش باز گردید» این است که به آن نعمتها که موجب ضلالت شما شد باز گردید و بنگرید که چگونه آن نعمت به نعمت بدل شده است.

[۱۴]

قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ گفتند: وای بر ما که ستمکار بوده ایم. [۱۵]

آنان به خطا و ظلم خود اعتراف کردند، ولی این اعتراف دیر انجام گرفت. چون در گناه استمرار ورزیدند تا لحظه نهایت خویشان را چنین ندا می دادند که وای بر ما.

فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ

و همواره سخنشان این بود تا همه را چون کشته درویده و آتش خاموش گشته گردانیدیم. ۷/ آنان را عذاب خدا درو کرد آن سان که مزارع گندم را درو می کنند و هیچ ساقه و سنبله ای بر پا نمی گذارند. سپس خاموش می شوند چونان جرقه ای بدون حرارت و حرکت.

هدفمندی آفرینش

[۱۶]

بار خدایا چرا چنین کنی؟ آیا اینان بندگان تو نیستند؟ آیا تو ارحم الراحمین نیستی؟ آری، خدای ما ارحم الراحمین است و آسمان و زمین را به حق آفریده است و اینان از ارزشهای حق تجاوز کردند.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ

ما آسمان و زمین و آنچه را میان آن دو است به بازیچه نیافریده ایم. اینان زندگی را لهو و بازیچه گرفتند و سرنوشتشان چنین بود.

[۱۷]

لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُمْ لَهَوًا لَا نَتَّخِذُهُ مِنْ لَدُنَّا إِنَّ كُنَّا فَاعِلِينَ اگر

خواستار بازیچه ای می بودیم خود آن را می آفریدیم. اگر خواسته بودیم.» اگر آفرینش بدون هدف آفریده شده یعنی خدای تعالی هدفمندی را از آن گرفته بود و آن را لهو و بازیچه ساخته بود دیگر جهان را غایت و مقصودی نبود و از قوانین و سنن بی بهره می بود یعنی، در آن قوانینی نبود که از ذره تا کهکشان را زیر فرمان داشته باشد.

وقتی که می بینیم که هر چیز به سوی هدفی می رود یا به تعبیر بهتر به سوی غایت و مقصودی در حرکت است آیا می توان گفت که انسان را عبث آفریده است؟ و بدون هدف. «آیا پنداشته اید که شما را به عبث آفریده ایم و شما به نزد ما بازگردانده نمی شوید».

نه... تو به نوبه خود در برابر قانون هدفمندی خاضع و تسلیم هستی بنا بر این هم مسئول هستی و هم کیفر می بینی هر گاه به مسئولیت خود نپردازی.

در معنی این آیه اقوال مختلفی هست ولی این معنی کلی چیزی است که از همه آن اقوال حاصل می شود.

[۱۸]

بَيْلٌ نَقْمَدِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَ لَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ بلکه حق را بر سر باطل می زنیم تا آن را درهم کوبد و باطل نابود شونده است. وای بر شما از آنچه به خدا نسبت می دهید.» این سنت خداست که بر عالم جاری است در تمام اعصار و قرون. بر انسان لازم است که زندگی خویش بر اساس نهاد اگر خواهد که موفق شود. و به اهداف خود برسد و از عذاب محتوم رها گردد.

کلمات این آیه همانند صاعقه ای شدید است که تا اعماق ضمیر نفوذ می کند. حق-چنان که گویی از جایی دوردست-مغز سر باطل را هدف قرار می دهد و بر آن فرو می کوبد و آن را متلاشی می سازد و هیچ چیز از آن باقی نمی گذارد.

این آیه ما را به واقعیت خلقت و نظام حاکم آگاه می کند ما را به تزکیه نفس خویش وامی دارد. آری، قانون جاذبه که به وسیله آن سنگی از بالا به پایین

ص: ۲۳۴

سقوط می کند از قانون سقوط ظالم از کرسی حکومت قوی تر نمی باشد.

[۱۹]

وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ ﴿۱۹﴾ از آن اوست هر که در آسمانها و زمین است و آنان که نزد او هستند از عبادتش به تکبر سر بر نمی تابند و خسته نمی شوند. «این حقیقت باید در تمام کردارهای انسان تجسم یابد هم چنان که فرشتگان و بندگان صالح خدا چنین کنند. آنان در عبادت تکبر نمی ورزند و هر چه خدا به آنان فرمان داده چنان می کنند.

[۲۰]

يَسْتَبْخُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ ﴿۲۰﴾ شب و روز بی آن که فتوری در آنان پدید آید تسبیح می گویند. «زندگی جدی است و هر بنده ای باید خدای خود را بدون تکبر و احساس تعب تسبیح گوید.

[سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۲۱ تا ۲۹]

اشاره

أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ ﴿۲۱﴾ لَوْ كَان فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿۲۲﴾ لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ ﴿۲۳﴾ أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ وَذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿۲۴﴾ وَمِمَّا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ ﴿۲۵﴾ وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَ اللَّهِ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ ﴿۲۶﴾ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ﴿۲۷﴾ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ ﴿۲۸﴾ وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكِ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿۲۹﴾

ص: ۲۳۵

[۲۱]هم ینشرون

یعنی می توانند مردگان و زندگان را برانگیزند.

نه برای شانه خالی کردن، بلکه برای تحمل مسئولیت

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

بار مسئولیت بر دوش آدمی چه بار گرانی است. اگر به مسئولیت سنگین خود پی ببرد نزدیک است که قلبش از هراس در برابر آفریننده آسمانها و زمین بشکافد.

همچنین می بینیم در جستجوی چیزی است که از گرانی این بار می کاهد و به زعم خود او را از بازخواست خداوندی می رهااند.

قرآن با این پندار مبارزه می کند و می گوید: آیا خدایان مردگان را از گور برمی انگیزانند؟ آیا نمی دانند که اگر در آسمان و زمین خدایی جز الله می بود، آسمان و زمین درهم می ریختند؟ خداوند صاحب عرش از توصیفی که مشرکان می کنند بسی برتر است و منزّه تر. آنان در برابر اعمالشان مؤاخذه می شوند و حال آن که هیچ کس را نرسد که او را مؤاخذه کند. سپس از آنها برهان می طلبد و تأکید

ص: ۲۳۶

می کند که همه رسالتهای الهی در یک مورد با هم اتفاق دارند و آن کلمه توحید است. شرک اینان از رویگردان شدنشان از حقیقت سرچشمه گرفته است.

گروهی پندارند که ملائکه فرزندان خدا هستند. آیا اینان نمی دانند که آنها بندگان مقرب خدایند نه فرزندان او و آنان خود دارای رأی و اراده ای در برابر رأی و اراده خداوندی نیستند و علم خدا بر آنها احاطه دارد و هیچ کس را بدون اذن پروردگار شفاعت نمی کنند و از خدای خود می ترسند. پس چگونه با او معارضه توانند کرد. ملائکه نیز پاداش اعمال خود را می بینند. اگر افتراء و دروغی بگویند چون دیگر ظالمان به کیفر عذاب جهنم گرفتار می آیند.

شرح آیات:

اشاره

[۲۱]

از عواملی که موجب دوری انسان از احساس مسئولیت می شود، یکی اعتقاد به خدایی غیر از الله است. □ حال این خدا هر شکل و صورتی و هر نام دیگری که داشته باشد، فرقی نمی کند.

انسان به هر چیز غیر از خدا تعلق داشته باشد سبب می شود که آن را واسطه میان خود و خدا قرار دهد و به او تقرب جوید و گاه انسان مرتکب چنین اعمالی می شود تا بار مسئولیت را از دوش خود بیفکند، زیرا در واقع برای انسان دشوار است که در برابر قوه قاهره ای عالم و حکیم که بر همه چیز احاطه دارد احساس مسئولیت کند. او همواره می کوشد که از این مسئولیت بگریزد و اگر نه آن بود که مؤمنان رحمت خدا را احساس می کنند دلهایشان را توان آن نبود که در زیر بار مسئولیت پایداری کنند.

قرآن حکیم بارها تأکید کرده است که هیچ شخصی نمی تواند در برابر قدرت خداوندی بایستد و این بدین منظور است که انسان در آن سعی نکند که در برابر فرمان خدا عذر و بهانه بیاورد یا به سود خود دلیلی بتراشد و چون با این حقیقت آشنا شود ترک لهو و بازیچه خواهد کرد و زندگی را جدی خواهد گرفت. به همین سبب است که بار امانت پروردگار را که آسمانها و زمین و کوه ها نتوانستند تحمل

ص: ۲۳۷

کنند به دوش می کشد.

این آیه تأکید می کند که خدای حقیقی یعنی خدای یکتاست که می تواند مردگان را زنده کند ولی این خدایان پنداری چنین کاری توانند کرد؟ یا آیا کسی می تواند چنین ادعایی نماید؟ هرگز. آنان را می بینی که در لحظات نیاز از ضعف و ناتوانی خود سخن می گویند. حتی نمود که یک بار اعتراف کرد که می تواند زنده کند و بمیراند وقتی دید آتشی را که برای سوزانیدن ابراهیم افروخته است، رو به خاموشی نهاد و برای ابراهیم سرد شد: گفت هر کس می خواهد برای خود خدایی انتخاب کند باید مثل خدای ابراهیم باشد. همچنین وقتی با ابراهیم مواجه کرد و ابراهیم گفت: خدای من آفتاب را از مشرق بر می آورد تو از مغرب برآور، حیران و بهت زده فروماند.

هر چه در آسمانها و زمین است از خرد و کلان دلیل است بر وحدت خداوندی در تمام عالم وجود. نظم و دقتی که در جهان ملاحظه می کنیم دلیل است بر این که بیش از یک خدا وجود ندارد که همه موجودات مطیع امر و اراده او هستند.

امام علی (ع) می فرماید: اگر به دیده عبرت بنگری دانی که آن که آفریدگار مورچه است همان کسی است که آفریدگار یک نخل بلند است. آری نظامی که بر حیات یک مورچه حاکم است همان نظامی است که بر حیات یک نخل حاکم است. و همانگونه که جسد مور ضعیف را غذا می رساند تمام اجزاء آن نخل را هم آب و غذا می رساند.

أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ

آیا در زمین خدایانی برگزیده اند که مردگان را از گور برانگیزند؟ بدین گونه این آیه اندیشه وحدت خدا را در زندگی عملی ما بیان می دارد.

پیش از این گفتیم که توحید خدای تعالی توحیدی حقیقی است و اعتقاد به آن یکی از بارزترین عواملی است که انسان را به ۷/ تحمل مسئولیت در زندگی وامی دارد.

[۲۲]

لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا أَفَرَأَيْتُمْ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ

ص: ۲۳۸

خدایانی جز الله می بود هر دو تباه می شدند.» اگر در آسمانها و زمین خدای دیگری جز خدای یکتا می بود نظام آسمان و زمین مختل می شد زیرا تعدد مراکز قدرت سبب فساد مملکت و اختلال امور آن می شود. در حدیثی که در کتاب توحید آمده و آن را هشام بن حکم روایت کرده، زندیقی نزد امام صادق (ع) آمد. امام به او گفت: آن دو خدا که تو به آنها معترفی از دو حال بیرون نیست یا هر دو قوی هستند یا هر دو ضعیف یا یکی قوی است و دیگری ضعیف. اگر هر دو قوی هستند چرا با هم نبرد نمی کنند تا یکی آن دیگری را از فرمانروایی طرد کند و خود به تنهایی زمام امور را به دست گیرد اگر می پنداری که یکی قوی و دیگری ضعیف است ثابت شد که خدا یکی بیش نیست آن چنان که ما می گوئیم، زیرا ناتوانی آن دیگر آشکار است و خدایی را نشاید. و اگر بگویی که آن دو از هر نظر متفق اند یا از هر نظر مختلف اند پس وقتی که آفرینش را منظم می بینیم و فلک را در رفتار و شب و روز را می بینیم و ماه و آفتاب را که با نظم خاصی در آمد و شد و حرکت اند صحت امر و تدبیر دلالت می کند که مدبر یکی است ولی اگر تو مدعی به دو تا شوی باید میان آن دو فرجه ای باشد که بتوان گفت آنها دو تا هستند پس آن فرجه هم که میان آنهاست باید مانند آنها قدیم باشد پس به جای دو تا سه تا لازم می آید. اگر بگویی سه تا هستند همان ایرادها که در دو تا بودن خدا وارد بود باز هم وارد است و باید میان آنها دو فرجه باشد پس تعداد قدیم ها به پنج می رسد و این امر تا بی نهایت تواند بود». (۱)

این از نظر عقلی بود اما از نظر روانی اندیشه تعدد خدایان پدید آمده تا بتوان حالت منازعه و مشاجره میان افراد بشر را توجیه کرد و جنگ خدایان را به جنگ میان افراد بشر برگرداند.

اساطیر از قصه های خیالی درباره زندگی خدایان انباشته است خدایان دائما در جنگ و کشاکش با یکدیگر هستند.

ص: ۲۳۹

مثلاً مجوس را دو خداست یکی خدای خیر که «هورامزدا» نامیده می شود و یکی خدای شر که «اهریمن» نام دارد. اهریمن خالق شر است و هورامزدا خالق خیر. میان خدای خیر و خدای شر پیوسته جنگ است. در میان برخی فرقه های منحرف مسیحیت هم چنین پنداری دیده می شود. مثلاً «پدر» می خواهد که بشر را عذاب کند ولی «پسر» می آید و علی رغم پدر شفاعت می کند.

در اساطیر کهن یونان نیز از نبرد میان خدایان در آسمان داستانها آمده است. از اینجا در می یابیم که اندیشه تعدد خدایان از حالت فرار از مسئولیت و جستجو از ملجئی موهوم که بشر را از بار گران جزاء برهاند پدید آمده است اعتقاد به تعدد خدایان منعکس کننده حالت نزاع داخلی میان شهوت و عقل است و برای توجیه تسلیم عقل در برابر شهوت است.

همه اینها دلیل آن است که اگر خدای دیگری در کار می بود که هر دو با هم سازش کرده باشند دیگر نیازی به تعدد خدایان احساس نمی شد و نیاز انسان به تعدد خدا از میان می رفت.

از این رو می بینیم که قرآن کریم برای ما روشن می کند که اندیشه چند خدایی انعکاس یافته از تناقض ذات است؛ اندیشه ای که بر پایه آن در آسمانها و زمین خدایانی هستند در ستیز که البته اندیشه ای خطاست، چه، وجود سلطه های ستیزنده در هستی منجر به وجود تباهی و خلل در نظام هستی می گردد.

فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ

«پس الله پروردگار عرش از هر چه به وصفش می گویند منزّه است.» پروردگار عرش رمز خدای آسمانها و زمین است و عرش به معنی قدرت و سلطه است نه این که مکانی باشد که خدای تعالی بر آن قرار گرفته باشد.

ممکن است این خاتمه بلیغ حاکی از آن باشد که عدم شناخت خدا سبب تصور شریک برای او می شود، زیرا تصور شریک برای خدا دلیل بر جهل چنین تصور کننده ای است. زیرا خدای تعالی پادشاه جباری است که هیچ چیز بر قدرت او غالب نیاید و فرار از حکومت او ممکن نباشد.

دلیل قدرت مطلقه و سلطه همگانی و بزرگ او این است که او برتر از این است که کسی او را بازخواست کند در عین حال هیچ کس از آفریدگانش نیست که بتواند خود را از مؤاخذه او دور نگهدارد.

لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ

او در برابر هیچ یک از کارهایی که می کند بازخواست نمی شود ولی مردم بازخواست می شوند.» [۲۴]

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ آیا به جز او خدایانی برگزیده اید؟ بگو حجت خویش بیاورید.» همان گونه که ما برای اثبات الوهیت الله دلیل و برهان می آوریم، شما نیز ای مشرکان، باید برای اثبات الوهیت خدایانتان دلیل و برهان بیاورید. از این آیه این معنی مهم هم دانسته می شود که کسانی که مدعی وجود خدایی جز الله خدای یکتا هستند، در جستجوی پایگاهی هستند که بر آن ایستند و عدم التزام و مسئولیت خود را در برابر الله توجیه کنند و چون از آنها برهان عقلی بخواهی یا دلیل منطقی جو یا شوی، از اقامه آن عاجز می شونی آن گاه دعویهایشان دود شده به هوا می رود.

هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ وَ ذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي

در این کتاب سخن کسانی است که با من هستند و سخن کسانی که پیش از من بوده اند.» / یعنی موضوع توحید باری در رسالت آسمانی موضوع تازه ای نیست. همه رسالتهای آسمانی وجهه همتشان توحید بوده است.

از عوامل گمراهی انسان یکی این است که می پندارد چون بسیاری از مردم با عقیده او موافق هستند، پس عقیده اش درست است. در حالی که کثرت گمراهان نمی تواند دلیل صدق آنها باشد، بلکه آن حقیقت که با برهان علمی به اثبات رسیده باشد مقیاس همان است.

بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ

نه، بیشترشان چیزی از حق نمی دانند و از آن اعراض می کنند.» [۲۵]

وقتی مردم در شهری (مثل مکه در روزی که این آیات در آنجا نازل

شده) به خدا شرک بورزند، اینان خط ضلالت اند و در مقابلشان طریق هدایت است که ریشه هایش توانا تر و عمیق تر است.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ

ما پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم، جز آن که به او وحی کردیم که جز من خدایی نیست، پس مرا پرستید.» رسالت های الهی را در امر توحید هیچ اختلافی نیست. اگر در بعضی از ادیان نشانه هایی از تعدد خدایان می بینیم، نتیجه تحریف در دین خداست. و گرنه یهودیان حقیقی و مسیحیان حقیقی و اصلی و همه ادیان الهی که پیش از اسلام بوده اند همه مانند اسلام به یکتایی خدا دعوت می کرده اند و از عبادت غیر خدا به هر نوع و به هر صورتی خواه مستقیم و خواه غیر مستقیم منع می کرده اند.

شفاعت پیامبران

[۲۶]

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ وَ كَفَتُوا بِالْحَمْدِ لِحُدُودِهِ لَعَلَّ كَلِمَاتٍ يَتَذَكَّرْنَ فِيهَا لَعْنَةُ اللَّهِ لِيَكْفُرُوا بِهِمْ وَيَعْرِفَنَّهُمْ فِي عَذَابٍ مُتَسَاوِينَ وَأَنْتَ أَعْلَمُ الْغُيُوبَ

گرامی هستند.» در آنجا مردمی پاکیزه و صالح باشند ولی فرزندان خداوند نخواهند بود، بلکه بندگان خدا هستند. تنها صفت آنان صفت کرامتی است که از سوی خدا به آنان عنایت گردیده. پس ای انسان مپندار که ۷/ در روز قیامت یکی از ایشان می آید تا تو را از عذاب خدا برهاند در حالی که در ایام حیات خود مورد خشم و سخط خدا قرار گرفته باشی.

[۲۷]

لَا يَسْتَفِيحُونَ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ در سخن بر او پیشی نمی گیرند و به فرمان او کار می کنند.» این بندگان خدا کلامی که خدا نگفته است بر زبان نمی آورند. ایشان امتداد رسالت خدا و سلطه او هستند از این رو در هیچ مورد خلاف اراده و قدرت خداوند کاری از آنان سر نمی زنند.

ص: ۲۴۲

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ ۚ ﴿۱﴾
 آنان کسانی را که خدا از آنها خشنود است شفاعت می کنند.» در پاره ای از حکومتهای فاسده حکومت قانونی وضع می کند ولی یک صاحب نفوذ می تواند با دادن پولی به یکی از مسئولین این قانون را بشکند.

ولی هیچ انسانی نمی تواند چنین کاری با سنت الهی بکند، پس فرشتگان خدا و بندگان گرامی او رشوه نمی ستانند و نمی خواهند کاری خارج از حیطة مشیت الهی انجام دهند.

وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ

و از بیم لرزانند.» پیامبران و ملائکه هم از خدا می ترسند و می دانند که خدا بر همه آنها احاطه دارد، پس چگونه جرئت توانند که به میل خود کسی را شفاعت و به بهشت داخل کنند.

در حدیث مأثور در باب معراج پیامبر آمده است که آن حضرت فرماید:

«به جماعتی از ملائکه گذر کردیم که خدا آنها را به گونه ای که خود خواسته بود آفریده بود و صورت‌هایشان به نوعی بود که خود خواسته بود. تمام ذرات وجودشان تسبیح و حمد خدا را می گفت. ۷/ از هر سو و به آوازهای مختلف.

صداهایشان به ستایش و گریه از خوف خدا بلند بود. از جبریل پرسیدم که اینان کیستند؟ گفت: اینان به همین گونه که می بینی آفریده شده اند. ملکی که در کنار مصاحبش ایستاده هرگز یک کلمه با او سخن نمی گوید و سر بر نمی دارند یا سر خم نمی کنند از خوف خدا بی حرکت اند. من به آنها سلام کردم آنان به اشاره سر تکان دادند و از شدت خشوع به من نگریدند.» (۱)

این کسان در زمره بندگان صالح هستند و به سبب عبادت و خضوع خود گرامیان درگاه خداوند هستند، اگر یکی از ایشان بر زبان آرد که من به جای

ص: ۲۴۳

اللّٰه خدا هستم، سرنوشتی چون سرنوشت ظالمان خواهد داشت.

وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ

هر کس از آنها که بگوید من سوای او خدایم، جزای چنین کسی را جهنم می دهیم و ظالمان را چنین کیفر می دهیم.» بنا بر این ممکن نیست که به خدایان دیگری متوسل شویم تا ما را از عذاب خدا برهانند. بدین گونه قرآن اساس این فکر را که بتان موجوداتی هستند که انسان به آنها متوسل می شود تا خود را از مسئولیت و کیفر نجات دهد درهم می شکند.

[سوره الانبیاء (۲۱): آیات ۳۰ تا ۳۶]

اشاره

أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا أَفَلَا يُؤْمِنُونَ (۳۰) وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِي أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۳۱) وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ (۳۲) وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (۳۳) وَمَا جَعَلْنَا لِشَرٍّ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ (۳۴) كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبِّئُكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ (۳۵) وَإِذَا رَأَوْا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوعًا هَذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَهُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ (۳۶)

ص: ۲۴۴

فجاج جمع فج است و آن راهی است گشاده در میان دو کوه.

۳۶ [یذکر آلهتکم]

یعنی می گویند این خدایان نه زیان می رسانند نه سود.

همه چیز می گوید:

اشاره

زندگی جدی است نه بازیچه

رهنمودهایی از آیات:

این آیات به ما می آموزند که زندگی بر اساس حق و به حکمت بالغه و برای هدفی محدود بنا شده است. اگر انسان نگاهی به اطراف خود کند کافی است که به این اصل قانع شود که هر چیزی را هدفی است و هیچ مخلوقی از آن مستثنی نیست، و نیز هر چیزی از روی اندازه و حساب به وجود آمده است. کوه های بلند و استوار دارای هدفی است هم چنان که سقف آسمان را هدفی است. با اندکی امعان نظر در می یابیم که خورشید و ماه هر یک به راهی معین و حساب شده در حرکت اند تا در سیر منظم خود به هدف خود برسند.

انسان نیز باید که آن فلکی را که در آن سیر می کند بیابد و از آن منحرف نشود. و بشر به این معنی دست نیابد مگر وقتی که به فطرت خود باز گردد و به آنچه گرد او را فرا گرفته بیندیشد تا ببیند که در ورای این مخلوقات تقدیر و تدبیر دقیق است. این اندیشه ما را به حق، حقی که باید محور اعمال و رفتار ما باشد می کشاند

و مسئولیتی را که باید به عهده گیریم به ما نشان می دهد. زیرا اگر حق را بشناسی، در می یابی / ۷ که باید در برابر آن مسئول باشی و در زندگی به سوی آن گام برداری.

قرآن در این آیات به ما می آموزد که آغاز و انجام انسان حق است، پس چگونه می تواند از آن بگریزد؟ همانگونه آغاز و انجام به دست انسان نیست استمرار آن نیز به دست او نخواهد بود. پس باید همواره و در هر حال با حق همراه باشد و همراهی با حق مستلزم تحمل مسئولیت است.

شرح آیات:

اشاره

[۳۰]

أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا آيَا كَافِرَانِ نَمِي دَانَدِ كِه آسْمَانِ وَ زَمِينِ بَسْتِه بُونَدِ وَ مَا أَنِهَا رَا كَشُودِيمِ.

یعنی به هم پیوسته بودند آنها را از یکدیگر جدا کردیم. آسمان و زمین چگونه بسته بودند و چطور باز شدند؟ جواب:

اولاً: ماده اولیه ای که خدای تعالی آفرید و عرش قدرتش و سلطه اش بر آن بود کپه ای بود سخت فشرده. خدای تعالی در آن انفجاری عظیم پدید آورد که هنوز هم با وجود گذشت پانزده میلیارد سال انعکاشش در اطراف فضا منتشر است علم جدید هم همین نظریه را دارد و می افزاید که عالم پیوسته در حال اتساع است و دستگاههای تلسکوپ هر بار که نگاه را تا اعماق فضا می برد، کهکشانهایی تازه را به ما نشان می دهد.

نگریستن علمی در این حقایق کافی است که در نفوس ما فطرت ایمان را تبلور بخشد.

ثانیاً: آیه بیانگر تجلیات این حقیقت است. در پدیده باران آن را نگاه می کنیم که چگونه / ۷ آسمان بسته بود و نمی بارید و چگونه زمین بسته بود و از آن گیاهی نمی روید و خدا هر دو را باز کرد و بگشود.

ص: ۲۴۶

همچنین خدای تعالی خفایای زمین و آسمان را می گشاید و بسا تا دیدنی ها را در برابر چشم ما قرار می دهد.

پس دنیا بازیچه نیست چنان که بعضی پنداشته اند. بلکه هر چیزی را هدفی است و بر آدم لازم است که هدف خود را تشخیص دهد و به سوی آن بنازد.

وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ

و هر چیز زنده ای را از آب پدید آوردیم؟ چرا ایمان نمی آورند. چون پدید آمدن عالم به گشودن پس از بسته بودن کامل شد حیات بر روی زمین از طریق آب به وجود آمد. و این نیز با نظریه های علمی موافق است. آب ۷۰٪ از وجود انسان را و وجود مغزی را که حیات در آن به بارزترین صورت خود تجلی می کند، تشکیل می دهد.

[۳۱]

وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَبِرِزْمِ كَوْهٍ هِيَ بِيَاغِدِيمٍ تَنْلُرُ زَانِدِشَانِ. «کوه ها در زمین نقش لنگر را در کشتی بر عهده دارند همان گونه که لنگر کشتی را ثابت نگه می دارد کوه ها نیز زمین را ثابت نگه می دارند.

کوه ها مانند زرهی هستند که از اعماق بر گرد زمین پیچیده شده اند تا تعادل آن را حفظ کنند.

اولا: در مواجهه با بادهای و توفانهایی که بر زمین می گذرند.

ثانیا: مقاومت در برابر زلزله هایی که متعرض سیاره ما می شوند، به سبب فشار گازهایی ۷٪ که در درون آن هستند.

ثالثا: مانع تأثیر جاذبه ماه در خشکی می شوند و نمی گذارند که هم چنان که در دریا جزر و مد صورت می گیرد در خشکی هم جزر و مد پدید آید.

پس بنگر که چگونه خدای تعالی کوه ها را در مواضع خود قرار داده و چگونه آنها را با یکدیگر مرتبط ساخته وقتی در این جهان هر چیز به جای خویش قرار گرفته و در آنجا که هست وظیفه خود را انجام می دهد چگونه تو-ای انسان- به گرد لهُو و بازیچه می گردی؟ و می پنداری که زندگی ات را هدفی نیست.

ص: ۲۴۷

و در آن راهها فراخ ساختیم باشد که راه خویش بیابند.» میان این کوه ها راههایی است که مردم از آنها می گذرند و از جایی به جای دیگر می روند و با یکدیگر مراوده برقرار می کنند. این راهها را دو فایده است:

اول: از خلال آنها راه یافتن به اهداف و اماکنی که انسان به وجود آورده است.

ثانیا: حرکت در این راه سبب شناخت می شود زیرا تفکر در کوه هایی که آن دره ها را فرا گرفته او را به حقیقت والایی که قدرت خداوندی است راه می نماید و از معانی «باشد که راه خویش بیابند» همین است.

[۳۲]

وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَيْفًا مَّحْفُوظًا و آسمان را سقفی مصون از تعرض کردیم.» وقتی به آسمان نگاه می کنیم خواه نظری ابتدایی همان گونه که پدران ما از هزارها سال پیش نگاه می کردند یا نگاهی از روی علم چنان که دانشمند ستاره شناس امروزی بدان می نگرد، اجرام بسیاری را می بینم از کوچک و بزرگ که در آن شنا می کنند و بسا برای ما خطرها در برداشته باشند. چه کسی مانع فرو افتادن آنها و نگهداری ما از آن خطرهاست؟ بدوی صحرائشین هنگامی که شب هنگام که آتشفشانها را در آسمان می دید آنها را شهاب نامید ولی دانشمند ستاره شناس اعتراف می کند که آنها سنگهای عظیم آسمانی هستند و اگر آن غلاف که زمین را در خود گرفته نمی بود زمین از برخورد آنها ویران می شد. پس چه کسی است آن که آسمان را سقفی مصون از تعرض کرده است، جز خدای تعالی.

در هر روزی بیست میلیون جرم آسمانی با سرعت ۵۰ کیلومتر در ثانیه به طرف زمین می آیند، اگر آسمان سقفی مصون از تعرض نبود حتی یکی از آنها اگر با آن جرم و آن سرعت به زمین اصابت می کرد چیزی از زمین باقی نمی ماند.

جوی که زمین را به قدرت خداوندی در بر گرفته به گونه ای است که هر چه

از فضا به آن برخورد کند ذوب می شود یا بخار می گردد.

از سوی دیگر از فضای کیهانی شعاعهای زیانمند و خطرناک کیهانی به طرف زمین می آیند. جوی که اطراف زمین را احاطه کرده مانع می شود که آن اشعه به زمین برسد و برای موجودات روی زمین خطر آفرین باشد. اگر این غلاف حتی به قدر یک کیلومتر هم پاره گردد اشعه کیهانی ویرانگر خواهد بود.

آیا وقتی به این سقف بلند می نگریم قدرت و مشیت خداوندی را ملاحظه نمی کنیم؟ آفرینش آسمانها به بازیچه بوده است؟ خدا از این گونه توضیحی که می کنید منزّه است.

جو زمین سبب می شود که حرارت به مقدار معینی در زمین باقی بماند آن مقدار معین که برای افراد بشر سودمند است. آیا همه اینها شاهد صادقی بر این نیستند که خدای تعالی حیات را به عبث نیافریده است. (۱)

وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ

و باز هم از عبرتهای آن اعراض می کنند. «۷/ با وجود این همه آیات و نشانه ها که خدای تعالی در آسمان و زمین گسترده است باز هم مردم اعراض می کنند، نه به این سبب که چشمانشان نمی بیند بلکه از روی عمد دیده از دیدن حقایق فرو می بندند.

[۳۳]

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ اوست کسی که شب و روز را بیافرید. این آیه اشارت به زمان دارد. علما توانسته اند برای اندازه گیری زمان ساعتی را اختراع کنند که دقت آن ۱/۲۰۰۰ ثانیه است. مقدار زمان شب و روز تغییر نمی کند حتی کمتر از این مقدار هم. و این خود دلیل است بر این که آفرینش جهان عبث نبوده است پس باید زندگی ما بر اساس دقت و جدیت باشد.

جوهر حقیقت و مسئولیت در زندگی جستجو از هدف است و حرکت به سوی آن.

ص: ۲۴۹

و آفتاب و ماه را که هر یک در فلکی شناورند.» آن دو در حرکت اند بشر نیز باید در حرکت باشد. ولی حرکت باید به سوی هدفی باشد زیرا حرکت بدون هدف لهو و بازیچه ای بیش نیست.

سنت مرگ

جدی بودن زندگی و این که لهو و بیهوده نیست، در دو چیز است: مرگ و ابتلاء. خدای تعالی مرگ را برای بشر امری حتمی قرار داده.

[۳۴]

و مَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ ما پیش از تو هیچ بشری را جاویدان نساخته ایم. چسان اگر تو نیز بمیری آنها جاویدان بمانند.» / آری همه مردم خواهند مرد. قرآن به شیوه والای خود ضمیر مخاطب می آورد تا همگان را در جوی وحشتناک قرار دهد تا تلخی مرگ را حس کنند و زندگی را بازیچه نپندارند.

در حالی که رسول الله ﷺ که گرمی ترین آفریدگان است طعم مرگ را می چشد، آیا ممکن است کسانی پس از او جاودانه زندگی کنند.

[۳۵]

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ هر کس طعم مرگ را می چشد.» تعبیر «طعم مرگ چشیدن» معنی را به ذهن نزدیکتر می کند، زیرا مرگ را چونان شربتی می پندارد که همه آن را سر می کشند.

آری، همه ما باید جام مرگ را سر بکشیم. آیا از آنان که رفته اند عبرت نمی گیریم؟ کسی که از مرگ که حقیقتی مسلم است عبرت نگیرد از چه چیز عبرت خواهد گرفت. روزی امیر المؤمنین علی (ع) مردی را دید که در تشییع جنازه ای می خندید. حضرت فرمودند: «گویی مرگ برای دیگران و نه برای ما معین شده یا بعضی چنان پندارند که آنان که مرده اند به سفری کوتاه رفته اند و به زودی باز می گردند. آنها را در گورهایشان دفن می کنیم و میراثشان را می خوریم، گویی که

مسخره گرفت زیرا حق از مسخره کنندگان خود انتقام خواهد گرفت. حال در آینده نزدیک یا دور. این آدمی در سفاقت گاه تا چه پایه نزول می کند در حالی که خشمگین است که رسول الله بتانشان را به بدی یاد می کند و تا به بتان توهینی نکرده باشد سخن رسول الله را بر زبان نمی آورد، می بینیم که به خدای رحمان که او را نعمتهای آشکار و نهان داده است کافر می شود؟! ۷/

[سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۳۷ تا ۴۵]

اشاره

خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأَرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ (۳۷) وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (۳۸) لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكْفُونَ عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنصِرُونَ (۳۹) بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (۴۰) وَ لَقَدْ أَسْتَهْزِئُ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۴۱) قُلْ مَنْ يَكْلَأُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ (۴۲) أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نُصْرًا أَنْفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِمَّنْ يُصْحَبُونَ (۴۳) بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَ آبَاءَهُمْ حَتَّىٰ طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَ فَلَا يَرَوْنَ أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَ فَهُمْ الْغَالِبُونَ (۴۴) قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ (۴۵)

[۴۰] قتبتهم]

پس آنها را متحیر ساخت.

[۴۲] یکلؤ کم]

حفظ می کند شما را. از «کلا» به معنای حفظ گرفته شده است.

انسان شتابکار آفریده شد

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

بر سر راه انسان موانعی است که نمی گذارند مسئولیت بزرگش را در زندگی احساس کند و او را به سوی لهو و لعب سوق می دهند و بر دیده بصیرت او پرده می افکنند تا رسالتهای الهی را نبیند و بر گوش او پنبه غفلت می نهند تا مواعظ الهی را نشنود. این موانع روانی و روحی که قرآن کریم به رفع آنها هشدار داده است عبارتند از:

اولاً: حالت شتابکاری در انسان. انسان چنان می پندارد که تأخیر در دادن کیفر دلیل بر این است که عمل مستلزم پاداش نیست و این پندار مانع آن می شود که به طور جدی درباره زندگی بیندیشد زیرا بیشتر کارها کیفرشان پس از گذشت زمانی چند آشکار می شود و این بر حسب حکمت و تقدیر خداوند است.

ثانیاً: شرک که حجاب نفس است، مانع آن می شود که انسان به مسئولیت خویش پی ببرد. کسانی که به خدا شرک می ورزند به هر شکل و تحت هر عنوانی غرضشان رهایی از زیر بار مسئولیت یکتا پرستی است که مستلزم فداکاری و شکیبایی است. ولی آنان که از حق به باطل عدول می کنند خویشان را در برابر

زندگی راحت این جهانی در معرض عذاب الهی قرار می دهند.

سپس قرآن به مسئله مهم دیگری اشاره می کند و آن این است که جزاء در لحظاتی می آید که آدمی فریفته باور خود شده است. جامعه در آغاز زندگی خود اهل حذر و پرهیز است ولی هنگامی که عمرش دراز شود و نعمتش افزون گردد و به خیرات و برکات رسد، آن پرهیزگاری و حذر را از یاد می برد و غرور بر او چیره می شود و چنان می پندارد که نعمت و راحت او ابدی است ولی سخت در اشتباه است. کیفر اعمالش بر روی هم انباشته می گردد تا در لحظه محتوم بر سر او فرود آید و همه چیز را ویران سازد. این یک قانون ثابت اجتماعی است و هیچ یک از جوامع از آن مستثنی نیستند.

شرح آیات:

اشاره

[۳۷]

انسان برای جزای عملش شتاب می ورزد زیرا شتابکار آفریده شده ولی معنی شتابکاری چیست؟ و چگونه انسان از شتاب آفریده شده است؟ بعضی گویند که شتابکاری صفت ذاتی انسان است نه صفت عارضی که انسان از جامعه کسب کرده باشد.

بعضی می گویند عامل شتاب آفرینش انسان است از گل. یعنی انسان از ماده پستی که دارای صفات منفی است آفریده شده. از این رو در کارها شتاب می ورزد و نمی تواند شکیبایی کند و این امر طبیعت مادی محض اوست.

بعضی دیگر می گویند شتابکاری معنی وسیعتری و عمیقتری دارد. و آن این است که زمان از عوامل آفرینش انسان و یکی از عناصر اوست. شأن آن شأن همه طبیعت مسخر اوست. هر موجودی را که در زمین و آسمان می بینیم زمان جزئی از ترکیب و طبیعت اوست.

قرآن می خواهد به ما بگوید که این طبیعت بشری که زمان جزئی از آن را تشکیل می دهد، انسان را به مسئولیت ناپذیری دعوت می کند زیرا او بنا بر طبیعت خود در لحظه زندگی می کند بنا بر این از ادراک حتمیت پاداش عاجز است.

ص: ۲۵۴

فیزیک هسته ای با زنجیره ای از آزمونهای عملی این نکته را به اثبات رسانده است تا جایی که دیگر هیچ گونه پیچیدگی در آن به چشم نمی خورد. قبلا شماری از آیات قرآنی بدان اشاره کرده اند که از آن جمله است: **خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ**، که از این آیه بر می آید خداوند زمان را نیز بخشی از آفرینش خود معرفی کرده است، چه، مراحلی بر آن گذشته تا توانسته شکل پایانی خود را بگیرد.

انسان نیز زمان را احساس می کند، زیرا عنصر اساسی آفرینش سرشت مادی اوست. اگر نمی بود روحیه انسان و ارزشهای رسالتهای خدایی که این روح را متبلور می سازد و ویژگیهای والا را بدو می بخشد، هر آینه آدمی در همان لحظه می زیست و دیگر به آینده چشمی نداشت و دیگر افقهای دور زندگی را نمی دید.

او منتظر پاداش کوتاه مدّت اعمال خویش است و هر گاه این پاداش مدّتی طول کشد گوید: دیگر پاداشی در کار نیست و طبیعی است کسی که پاداش را انکار کند مسئولیت را نیز انکار خواهد کرد. برای مثال اگر حکومتی ستم پیشه گیرد و ملت پس از بیست سال بر او بشورد مردان انقلاب نمی گویند: این انقلاب به سبب آن ستم ظهور کرد و آن ستم را هم نمی بینند و پیوند میان این دو را هم درک نمی کنند بل در صدد یافتن دلیلی بر می آیند تا بگویند انقلاب از خارج آمده است، در حالی که علت حقیقی در درون و دقیقا در دل نظام ۷/ فاسد نهفته است، آنها نمی اندیشند که این ستم به زودی انقلابی بالنده را دامن خواهد زد که به زودی منتشر می شود و پس از اندکی به آتشفشانی ویرانگر مبدّل خواهد شد.

قرآن کریم به ما هشدار می دهد که خواه در آینده زندگی کنیم یا نه و به آن ایمان بیاوریم یا نه، پاداش آن حتما ظهور خواهد کرد یا عذاب آن شما را دربر خواهد گرفت و از آن جا که آینده، حق است باید بدان ایمان آوریم در حالی که همه در فشارهای زندگی با یکدیگر همدستانیم که در رأس همه آنها سرشت شتابنده بشری قرار دارد.

آن که پاداش را انکار کند و راهبری خویش را به نفس شتاب طلب و

بی خرد خویش سپارد، خداوند عقل و بصیرت را از او بستاند و اندک اندک او را ساقط کند و دیگر هیچ نمی فهمد مگر آن که ناگهان در می یابد عذاب بر او خیمه زده، حال یا عذاب ساعت یا کمتر از او. طاغوت حاکم تشخیص امور را از دست می دهد و دیگر آینده را نمی خواند و لذا سیاست خطای خود را ادامه می دهد و ناگهان روزی به خود می آید که همچون شاه ایران از اریکه قدرت به زیر افکنده شده است یا همچون فرعون مصر با مسلسل مجاهدان، تکه تکه می شود.

نیز بعضی از گروه های بشری که بد کرداریهای آحادش آنها را در بر گرفته و رسولان و اوصیا و علمای خود را به استهزا می گیرند و توصیه های آنها را غیر جدی می گیرند، مسخرگیهاشان خود آنها را در بر می گیرد و تمدنشان را از میان می برد.

بسیاری اوقات ما می بینیم که قرآن نه از افراد که از جوامع سخن می گوید و این سؤال را برمی انگیزد که: اگر مسئولیت، مسئولیت فردی است دیگر چرا قرآن با صیغه جمع سخن می گوید؟ این کار دو علت دارد:

اول: مسئولیت فرد محدود به حدود تنگ خود او نمی شود و آن قدر ادامه می یابد ۷/ که جامعه را نیز در بر می گیرد، زیرا بیشتر کارهای مردم، جمعی است که کیفر آن نیز ناگزیر باید جمعی باشد و دلیل آن هم طبیعت همیابی در یک مکان و تأثیر و تأثر روانی و مادی مردم است در یکدیگر.

دوم: معمولاً کیفر افراد دیده نمی شود. برای مثال ما نمی توانیم جوانی را که در آغازینه زندگی مرده است زنده کنیم تا از او پرسیم کدام اعمال ناشایست تو چنین انجامی را برای تو رقم زد، و در نتیجه در می یابیم که مرگ و خیم او نتیجه انحرافش بوده است، در صورتی که جوامع، اعمالی پیدا دارند و آثار آن آشکار است و به همین سبب قرآن، نمونه هایی از آن را می آورد تا از آن پند گیریم.

جوامعی هستند که به جزاء اعمال ایمان ندارند و مسئولیت را لهُ و با زیچه گرفته اند. کفر آنان را در بر گرفته و سبب زوالشان می شود. در این هنگام خدایانشان به درد آنها نمی خورند زیرا در برابر الله خدای یکتا کاری از آنها ساخته نیست.

آدمی شتابکار آفریده شده.» یعنی هر چه را به شتاب می طلبد و نمی خواهد صبر و شکیبایی به کار برد زیرا عجله طبیعت و از عناصر اساسی در تکوین خلقت اوست.

سَأْرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ

آیات خدا را به شما نشان خواهیم داد، شتاب مکنید.» به زودی نشانه های عذاب آشکار می شود، پس این عجله برای چیست؟ [۳۸]

و يَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ می گویند: اگر راست می گویند پس آن وعده کجاست؟» آنها هر گاه از کسی سخن وعظ و تذکیر بشنوند می گویند پس این عذابی که ما را وعده می دهی کجاست. اگر می دانستند که عذاب بر گرد آنها حلقه زده و ۷/ایشان را راه فرار از آن بسته است هرگز به مسخره و استهزاء نمی گراییدند و سر را به اعتراض نمی گردانیدند.

جزای استهزاء

[۳۹]

لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكْفُونَ عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنصِرُونَ کافران آن گاه که نتوانند آتش را از چهره و پشت خود بازدارند و کسی به یاریشان برنخیزد، خواهند دانست.» این دو نقطه حساس از انسان هستند و این اشاره است به شدت عذاب و احاطه آن. معنی «کسی به یاریشان برنخیزد» مراد بتانی است که به جای خدای یکتا می پرستند و در بر آنها خضوع می کنند.

[۴۰]

بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ اما نه، قیامت به ناگهان فراز آید و حیرانشان سازد.» اولاً: آتش ناگهان در رسد. و این به معنی این است که همواره عادت کرده بودند که آنها را هشدار دهند. و آمدن عذاب را به آینده واگذارند. اکنون که عذاب را مشاهده می کنند می پندارند ناگهانی آمده است و حال آنکه عذاب خدا همیشه در

راه بوده است.

ثانیا: شعله های سرکش آتش سبب حیرت زدگی شود. به عبارت دیگر از دیدن آن عقل و خرد خود را از دست می دهند.

فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ

و از عهده بازگرداندن آن برنیايند و مهلتشان ندهند،» زیرا نمی توانند عذاب را از خود دفع کنند و بیش از آنچه در زندگی دنیا آنان را مهلت داده بودند مهلت ندهند حتی به قدر لحظه ای..

[۴۱]

وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْتُمْ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكُمْ يَا مَعْرَبَانِ يَا مَعْرَبَانِ رَا كَيْفَ كُنْتُمْ تَهْتَكُونَ ﴿۴۱﴾
می کردند. زیرا این رسولانی که مورد استهزاء واقع می شدند می خواستند که زندگی آلوده به هوی و هوس آنها را دگرگون کنند و این علاوه بر عذاب جسمانی برای کافران عذاب روحی هم بود.

ولی این سؤال پیش می آید که آیا رسالتهای الهی ذاتا عذاب است؟ آیا این رسالتهای سبب فروافتادن معاندان در جهنم می شود؟ مسلما، نه. رسالتهای الهی بیان کننده حقایق هستند و چون کسی آنها را مورد استهزاء قرار دهد حقیقت را به استهزاء گرفته است. وقتی می گوئیم این غذا را مخور زیرا میکرب در آن هست، این عبارت بیانگر حقیقتی است. هنگامی که کسی مخالفت کند و از آن طعام بخورد میکرب که همان حقیقت و واقعیت است او را بیمار می کند.

قرآن کریم برای این معنی تعبیری دقیق دارد و می گوید:

فَلْحَقَّ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ

ولی عذابی که مسخره اش می کردند بر سر مسخره کنندگان فرود آید.» قرآن در این آیه چون بسیاری از آیات دیگر سوره انبیاء فراوان سخن از لهو و بازیچه و استهزاء و سخریه به میان می آورد، چرا؟ سبب این است که در این سوره سخن به گرد مسئولیت می چرخد و این

ص: ۲۵۸

چیزها با آن متناقض اند و همه اینها روحیه احساس مسئولیت را در زندگی می کشند.

کران چگونه توانند شنید؟

[۴۲]

قُلْ مَنْ يَكْلُوْكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمٰنِ بگو کیست آن که شما را شب و روز از قهر خدای رحمان حفظ می کند؟» ۷/ تدبیر زندگی به دست خداست هم چنان که تقدیر زندگی هم به دست اوست. پس چه کسی است که ما را در شب و روز از خطرهای حفظ می کند، غیر از خدای تعالی؟ اوست که ما را به نعمتهای خود از بلایش و به رحمت خود از خشمش حفظ می کند. زیرا ذات احدیت رحمان و رحیم است ولی ما قدر این نعمت شگرف را نمی دانیم و کفرانش می کنیم و از یاد او روی می گردانیم.

بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُّعْرِضُونَ

با این همه از یاد کردن پروردگارشان اعراض می کنند. خداست که آنها را می پرورد، اوست که نعمتهای خود را در حق آنان به کمال می رساند و برکات خود بر آنان نازل می کند. با این همه مردم را می بینیم که کفران می ورزند و رسولان او را مسخره می کنند.

از آنجا که عذاب خدا را در این دنیا مانعی نیست (مگر آن که خدا خود بخواهد) و هیچ یک از خدایان دروغین را توان جلوگیری از آن نیست، پس باید به این حقیقت اعتراف کنیم که بتان هیچ نیستند نه سودی می رسانند و نه زیانی و نه قدرتی به دفع عذاب دارند.

[۴۳]

أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا يَا أَنْتَ مَا جَاءَ مِنْ دُونِنَا مِنْ حَادِثٍ نَكِيحَةٍ أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا يَا أَنْتَ مَا جَاءَ مِنْ دُونِنَا مِنْ حَادِثٍ نَكِيحَةٍ» هرگز حتی به قدر یک ساعت نعمتهای خدا از ما منقطع نمی شود. پس چرا کفر می ورزیم؟ اگر پدرت به تو پول ندهد و نگذارد که تو در خانه بخوابی و تو را به چیزی نگیرد، تو به دنبال دوستی می گردی که ضروریات زندگی ات را برایت

ص: ۲۵۹

برآورد. ولی خدای تعالی- در مثل قصد مقایسه نیست- درها را به روی تو نمی بندد و عذاب را بر تو مسلط نمی کند مگر زمانی که تو او را ترک کنی و به خدایانی جز او روی بیاوری که تو را در پناه خود نگه دارند.

در دعاها تعابیر دقیقی است که احساس انسان را برمی انگیزند. تا زمانی که خدای تعالی احساس خود از ما برنگرفته، ۷/ چرا ما در پی یافتن ملجأ دیگری باشیم؟ تا زمانی که پروردگار ما توانا و قاهر است چرا خود را فریب دهیم و به بندگان ضعیف او روی آوریم. مثلاً در دعای روز عرفه که از حضرت امام حسین (ع) روایت شده، می خوانیم:

«آن که تو را از دست داد چه یافت؟ و آن که تو را یافت چه از دست داد؟ آن که به جای تو دل در دیگری بست نومید شد. زیانمند شد هر که به جای تو دیگری را طلب کرد. چگونه می توان به دیگری امید بست در حالی که تو احسان خود را قطع نساخته ای؟ چگونه می توان از دیگری چیزی طلب داشت و حال آن که تو وظیفه روزی نبریده ای؟» (۱) لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصِيرَ أَنْفُسِهِمْ نَه، آن خدایان یاری خویشتن نتوانند. «وقتی خود را یاری نتوانند کرد دیگران را چه سان یاری توانند کرد؟ وَ لَا هُمْ مِنْنا يُصَيِّرُونَ وَ نَه در برابر ما پناه داده شوند.» ما آنها را اصحاب خویش به حساب نمی آوریم. آنها را قوتی نداده ایم اصلاً آنها را قدرت ذاتی نیست.

[۴۴]

بَيْلٌ مَّتَعًا هُوَ لِآبَائِهِمْ وَ آبَاءُهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ بلکه ما آنها و پدرانشان را بهره مند کردیم تا عمرشان به درازا کشید. «آنچه سبب فراموشی آنها می شود استمرار نعمتهای خداست بر آنها. از این رو می بینیم که با گذشت روزگار به غرورشان افزوده می شود و با افزون شدن غرور نقت و عذاب خدا که در انتظار آنهاست بر سرشان می آید.

ص: ۲۶۰

أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَا نَاتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَ فَهْمُ الْعَالِيُونَ

آیا نمی بینند که قصد این سرزمین می کنیم و از اطراف آن می کاهیم؟ آیا باز هم آنها پیروزند؟» در هر روز بسیاری از جوامع به سبب اعمال ناپسندشان هلاک می شوند زیرا زمان کفرشان فرا رسیده است. پس چرا عبرت نمی گیریم. در اینجا قرآن ما را به دو گونه عبرت توجه می دهد:

۱- عبرت گرفتن از امتهایی که از میان رفته اند.

۲- عبرت گرفتن از امتهای معاصر که به سبب اعمالشان از میان می روند و نابود می شوند.

بر انسان واجب است که از گذشته از پدراننش که مرده اند و منقرض شده اند و نیز از کسانی که در گرداگرد او هستند و هر روز می میرند عبرت بگیرد.

حال جوامع هم همین است (۱) ولی مسئله اساسی همان است که قرآن در آخرین آیه به آن اشارت می کند:

[۴۵]

قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ بگو: من شما را به وحی بیم می دهم ولی کران را چون بیم دهند نمی شنوند.» مسئله این است که انسان گوش درونش کر شده و قلبش به بازیچه خو کرده پس حقیقت را به مسخره می گیرد و آنجا که باید عبرت گیرد چشم فرو می بندد و از آن بهره نمی گیرد.

ص: ۲۶۱

۱- ۶) - تفسیرهای دیگری برای این آیه وجود دارد. از جمله: همانا نقصان زمین به خاطر مرگ علما است. و روایات آن را آورده است. و آن تفسیر عمیقی است که با آنچه قبل از آن یاد کردیم تفاوتی ندارد چون که مرگ جوامع همانا به سبب کمی علما است «رجوع کنید به تفسیر نور الثقلین/ ج ۳- ص ۴۲۹».

اشاره

وَ لَئِنْ مَسَّتْهُمُ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۴۶) وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَ إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ (۴۷) وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً وَ ذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ (۴۸) الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَ هُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ (۴۹) وَ هَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَ فَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (۵۰) وَ لَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا بِهِ عَالِمِينَ (۵۱) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ (۵۲) قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ (۵۳) قَال لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۵۴) قَالُوا أَ جِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ (۵۵) قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَ أَنَا عَلَىٰ ذِكْرٍ مِنَ الشَّاهِدِينَ (۵۶) وَ تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعِيدٌ أَنْ تُؤَلُّوا مُدْبِرِينَ (۵۷) فَجَعَلَهُمْ جَذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ (۵۸)

معنای واژه ها

[۴۶] نَفْحَةٌ

یعنی رخداد زود گذری که رخ می دهد مانند نفع طیب که آن مقدار ناچیزی از بو است.

[۴۷] الْقِسْطُ

عدل.

ص: ۲۶۲

در استمرار و مداوم بر عبادتها.

به خدا سوگند خورد برای تأکید آنچه که می گوید، و تاء برای تعجب است.

یعنی قطعه قطعه، و اصل آن از جذ به معنی قطعه هاست.

نفحات عذاب نشانه های مسئولیت

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

سیاق سخن قرآن حکیم مسئولیت انسان است در زندگی، مسئولیتی که مرتکز در جدیت و هدفمندی است، اینک بحث از این پیش می آید که از علائم مسئولیت نفحات عذاب است که افراد بشر به سبب سوء افعالشان در معرض آن قرار می گیرند. آدمی برای آن که آخرت و عذاب و ثواب آن را بشناسد باید درباره دنیا و نحوه عذاب و ثواب آن تفکر کند. ترازوهای عدل که هر عمل خرد و کلانی را می سنجند و صاحب آن عمل را به مقتضای آن پاداش می دهند. به گونه ای که به کس ستمی نمی شود حتی اگر به اندازه وزن یک دانه خردل باشد.

رسولان پروردگار آمده اند تا به دست مردم ترازویی دهند که به وسیله آن میان حق و باطل فرق نهند و نوری فرا راهشان دارند که در ظلمات حیات راه خویش بیابند و پرهیزگاران را تذکر دهند تا همواره بر عزم و ایمانشان افزوده شود.

یکی از بارزترین اهداف پیامبران این است که مردم را به یاد روز قیامت اندازند. آنجا که ترازوی اعمال تعبیه شده. پرهیزگاران کسانی هستند که از خدایشان می ترسند و از صحنه های هولناک قیامت بیمناکند. و این کتاب - یعنی قرآن مجید - آخرین کتاب آسمانی است که خدای تعالی برای همین غایت و

هدف نازل کرده است.

سؤال این است که چه چیز باعث می شود که انسان به قرآن عمل نکند و به رسولان حق ایمان نیاورد و از یاد آخرت غافل بماند.

یکی از علل، تقلید و تبعیت افراد بشر است از آباء و اجداد خود. بدون این که در باب افکار و عقاید آنان تحقیق کرده باشد. خدای تعالی در این مورد ابراهیم(ع) را مثل می آورد. ابراهیم در برابر قوم خود که هم چنان بر سنت پدران بودند ایستاد و در رویشان فریاد کشید که این بتان چیست که عبادت می کنید؟ و آنان در برابر این فریاد هیچ ندانستند گفت. جز این که گفتند: اینها همان چیزهایی است که پدران ما می پرستیدند و ابراهیم هم در برابر این پاسخ نامعقول گفت: شما و پدرتان هر دو گمراه هستید.

شرح آیات:

اشاره

[۴۶]

دنیا آمیزه ای است از بهشت و دوزخ. خدای تعالی برای اولیاء خود سرایی آفریده و در آن هر گونه نعمتی را قرار داده. در آنجا نه خوف است ۷/ و نه اندوه.

همچنین سرای دیگری برای معاندان خلق کرده که انباشته از عذاب و آلام است.

بی آن که در آنجا رحمت را جایی باشد و نعمت را مکانی. اما سرای سومی هم آفریده که در آن هم نعمت بهشت است و هم عذاب دوزخ و این سرای سرای دنیاست. این است حاصل معنی حدیثی که از حضرت امیر(ع) روایت شده.

در این آیات تأکیدی است بر همین موضوع تا تو بدانی که در آخرت مورد سؤال واقع می شوی پس باید به نتایج اعمال خود در دنیا اندیشه کنی و عذاب و ثواب آخرت را در دنیا تجربه نمایی.

□
به همین سبب بود که صحابی رسول الله ابو ذر به صحراء می رفت و تن خود برهنه می ساخت و بر روی ریگهای داغ صحرا می خوابید تا آفتاب گرم بر او بتابد و ریگهای داغ تن او را بسوزاند. ابو ذر در آن حال با خود می گفت که ای ابو ذر بچش حرارت دنیا را تا مگر خود را از آتش عذاب الهی در آخرت دور نگهداری، زیرا

ص: ۲۶۴

آتش جهنم حرارتش پیش از اینهاست. در حدیث شریف آمده است که در ماه رمضان از تشنگی و گرسنگی خود تشنگی و گرسنگی قیامت را به یاد بیاورید.

هر گونه دشواری و خطر که در این جهان می بینیم همه نشانی از عذاب خدا هستند که اگر قرآن را پیروی کنیم و به یمن پیروی آن فرق میان حق و باطل را دریابیم و حلال و حرام را بشناسیم و خیر و شر را تمیز دهیم رهایی از آن عذاب ممکن خواهد بود و گرنه، راهی به رهایی نیست.

وَلَيْنَ مَسْتَهُمْ نَفْحَهُ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ

اگر شمه ای از عذاب پروردگارت به آنها برسد خواهند گفت: وای بر ما که ستمکار بوده ایم.» / اولین اثر عذاب خدا که بر مغرضین و معاندین نازل می شود این است آن حالت مستی و بی خبری را که بر عقولشان سیطره انداخته بود، از میان می برد.

حالت غرور و شیفتگی که به دنیا داشتند از میان می رود و بر سر عقل می آیند آن گاه می گویند دریغا که خود را در معرض هلاک قرار دادیم و از مسئولیتی که بر عهده ما بود سرباز زدیم و در اداء امانت سستی ورزیدیم.

[۴۷]

و نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً در روز قیامت ترازوهای عدل را تعبیه می کنیم و به هیچ کس ستم نمی شود.» این همان شمه ای است که از آن سخن رفته بود. پاداش اعمال خود را در روز قیامت خواهند دید. اگر عملشان خیر بوده جزایشان هم خیر است و اگر عملشان شر بوده جزایشان هم شر است. و باری تعالی به هیچ کس ستم روا نمی دارد.

ترازوی عدل، مردان خدا و پیامبران و اوصیاء هستند. (۱) اینان را خداوند به شهادت می گیرد و اعمال هر کس با اعمال آنان مقایسه می شود و سیرت و طریقت هر کس با سیرت و طریقت آنان سنجیده می آید.

ص: ۲۶۵

وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا

اگر عملی به سنگینی یک خردل هم باشد به حسابش می آوریم.» خردل نباتی است که آن را دانه هایی است در نهایت خردی. اگر انسان عملی انجام داده باشد هر چند به خردی دانه خردل هم باشد خدای تعالی جزای آن را حساب می کند. در هر جا از روی زمین هر چند مکتوم و پوشیده.

وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ

که ما حساب کردن را بسنده ایم،» و نیاز به آن نداریم که کسی ما را در این حسابگری یاری دهد.

دلایل مسئولیت

[۴۸]

از آنجا که خدا به بندگانش ستم روا نمی دارد و از آنجا که او بخشنده و مهربان است نسبت به بندگانش، و از آنجا که حساب آخرت دقیق و سخت است و از آنجا که انسان مسئول است، خدای تعالی بر بندگانش منت نهاده و چند موهبت به آنان عطا کرده است:

اولاً: فرق میان حق و باطل و شناخت شایست و نشایست افعال را.

ثانیاً: دل‌هایشان را به نور ایمان روشن ساخته تا بتوانند مسئولیتهای خود را تحمل کنند و آنچه را که بر عهده ایشان است ادا نمایند.

ثالثاً: همواره پرهیزگاران‌شان را تذکر می دهد تا فراموشی عارضشان نشود.

بدین گونه خدای تعالی حجت خویش بر بندگانش تمام کرده و بار مسئولیت را بر دوش آنان نهاده مگر این که نخست وسایل تحمل آن را برایشان فراهم آورده است.

وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً وَ ذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ

به موسی و هارون کتابی دادیم که حق و باطل را از یکدیگر تمیز می دهد و روشنی و اندرز است برای پرهیزگاران.» «فرقان» که در آیه آمده است، چیزی است که میان متناقضات موجود در زندگی فرق می گذارد و ما به وسیله آن حق را از باطل تمیز می دهیم. و حدود و

فواصل را معین می کنیم. گاه فرقان به معنی تورات است، چنان که در این آیه آمده است و گاه به معنی یکی از کتب آسمانی دیگر است و از جمله قرآن.

و «روشنی» نوری است که دل را روشنی می بخشد و در پرتو آن مؤمنان می توانند به تاریکیهای تنگنای زندگی راه یابند و با اعتماد و اطمینان در آنها گام نهند.

اما «ذکر» چیزی است که عقل را می کاود و دفاین آن را بیرون می کشد، و انسان را از تمایل به غفلت و نسیان بازمی دارد. ذکر به معنی نصایح و اندرزهایی است که پرهیزگاران را که از خدای تعالی می ترسند سودمند می افتد.

قیامت و غیب

[۴۹]

الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ أَنان که از خدای خویش در نهان می ترسند. ایمان به غیب همان چیزی است که انسان را وامی دارد که از جهان محسوسات فراتر رود و پیوسته فراتر و فراتر رود تا به ساحل حقیقت رسد. انسان چون به این مرحله رسد به نادیده ها ایمان می آورد و یکی از آن نادیده ها قیامت است. وَ هُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ و از روز قیامت هراسناک اند. یعنی از قیام قیامت در وحشت اند.

اشفاق، حالتی است از ترس همراه با انتظار، زیرا پرهیزگاران میان ترس از رستاخیز (که نتایج اعمالشان را نمی دانند) و انتظار (امید پاداش نیکباهشان) به سر می برند.

[۵۰]

وَ هَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ این مبارک قرآنی است که نازل کرده ایم. آیا منکر آن هستید. بسیاری از کافران منکر امر نبوت و کتب الهی هستند، زیرا در نزول وحی شک دارند. ۷/ و این عبارت «نازل کرده ایم» آمده است تا راه انکار را بر آنان بر بندد.

همان گونه که تورات فرقان و روشنی و ذکر بود، قرآن نیز همان گونه است،

ص: ۲۶۷

بلکه به درجات افزونتر. و هم چنان که تورات برکت بود بر بنی اسرائیل قرآن نیز برای پیروان خود برکت است و آنها را از تاریکیها به سوی نور می آورد و تکامل مادی و معنوی می بخشد.

ابراهیم بتان را می شکند

[۵۲/۵۱]

وَ لَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَ كَذَّا بِهِ الْعَالَمِينَ * إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ پیش از این به ابراهیم نیروی شناختش را عطا کردیم و به او آگاه بودیم* آن گاه که به پدر و قومش گفت: این تندیسها که به پرستش آنها دل نهاده اید چیستند؟» در عبارت «نیروی شناختش را» ضمیر به ابراهیم باز می گردد از این عبارت برمی آید که خدا انسان را با ضمیری پاک آفریده است ولی چون بدون اندیشه و تدبر از پدران و نیاکان گمراه پیروی کند او نیز گمراه می شود و عقل و خرد خویش از دست می دهد. پاسخ سخیف قوم ابراهیم به ابراهیم این بود که ما در پرستش این بتان از پدران خود پیروی می کنیم.

[۵۳]

قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ گفتند پدرانمان را دیدیم که آنها را می پرستیدند. [۵۴]

قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ گفت: هر آینه شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بوده اید. ابراهیم با یک کلمه بنیاد عقاید سخیفشان را در هم ریخت و آنان را در وادی حیرت افکند و آنها دریافتند که جز یاد هیچ در دست ندارند از این روز ابراهیم پرسیدند که:

[۵۵]

قَالُوا أَجِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِينَ گفتند: برای ما سخن حقی آورده ای یا ما را به بازی گرفته ای؟ سخن ابراهیم در اعماق روحشان نشست. سؤالی که مطرح کردند، سؤال کسی بود که برای خود در جستجوی فرصتی است تا مگر اندیشه کند و راهی

ص: ۲۶۸

[۵۶]

ابراهیم حجت نیرومند خود را ادامه داد و حقیقتی را بیان کرد که راهی برای انکار آن نبود.

قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ

گفت: نه، پروردگار شما، پروردگار آسمانها و زمین است. آن که آنها را بیافریده است و من بر این سخن که می گویم گواهی می دهم. « خدای یکتا اوست نه آن بتان شما که خود مخلوقاتی زبون و بینوا هستند.

خداوند این جهان فراخ بتان کر و لال شما نتواند بود. بدین گونه ابراهیم پاسخ داد که آنها را به بازی نگرفته بلکه آنها را به پرستش خدای آسمانها و زمین دعوت می کند. خدایی که شاهد راستین ادعای اوست و او در این دعوی ثابت قدم است و حتی حاضر است جان خویش فدا کند.

درست است که قوم او در برابر برهان برنده او مجاب شدند ولی نفس انسانی گاه مانع آن است که با اولین دیدار حق به آن اعتراف کند. اینان دیدند که آنچه ابراهیم می گوید درست است ولی پذیرفتن آن مستلزم آن است که از بسیاری از نعم مادی چشم پوشند. از این رو صریحا به او پاسخ ندادند و سکوت اختیار کردند، تا مگر آن توفان به سلامت بگذرد باشد که کار دعوت به پایان آید.

[۵۷]

ولی ابراهیم ساکت نماند و اجازه ادامه سکوت نداد. بلکه راه تقلید و خوض در باطل را بر بست و گفت:

وَ تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُولُوا مُدْبِرِينَ

به خدا سوگند چون شما بروید چاره این بتان را خواهم کرد. یعنی آنها را خرد خواهم کرد، هنگامی که شما برای شرکت در مراسم عید خود بروید. ابراهیم عمل شکستن بتها را مشروط به این شرط کرد زیرا او یک تن بیش نبود و برایش امکان آن نبود که در حضور آن بت پرستان بتان را بشکند.

[۵۸]

ولی ابراهیم تهدید شفاهی خود را به حیطة عمل درآورد:

فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ

آنها را خرد کرد. مگر بزرگترینشان را تا مگر به او باز گردند.» ابراهیم از آن خدایان دروغین یکی را بر جای گذاشت. بت پرستان آن را بزرگترین بتان به حساب می آورند. ابراهیم تبر بر دوش آن بت نهاد تا بار دیگر آنها را به تفکر وادارد و دریابند که خدای سنگی نه سودی در بردارد و نه زیانی. ابراهیم می دانست که چون از مراسم عید باز گردند او را خواهند گرفت.

ابراهیم آن بت را باقی گذاشت و تبر بر دوش آن نهاد تا چون به او باز گردند و از او یاری جویند و بدو پناه برند ضعف و ناتوانی اش مسلم گردد و بت پرستان را حجتی در دست نماند.

[سوره الانبیاء (۲۱): آیات ۵۹ تا ۷۳]

اشاره

قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِالْهَيْتِ إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۵۹) قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ (۶۰) قَالُوا فَأَتَوْا بِهِ عَلِيَّ أَعْيُنَ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ (۶۱) قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتِ يَا إِبْرَاهِيمُ (۶۲) قَالَ نَيْلَ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَيَلُّوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ (۶۳) فَرَجَعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ الظَّالِمُونَ (۶۴) ثُمَّ نَكَسُوا عَلَيَّ رُؤُسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ (۶۵) قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ (۶۶) أَفْ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۶۷) قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ (۶۸) قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ إِبْرَاهِيمَ (۶۹) وَارَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ (۷۰) وَنَجَّيْنَاهُ وَ لُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ (۷۱) وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ (۷۲) وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ (۷۳)

ص: ۲۷۰

یعنی زائده، زیرا یعقوب بر حسب دعای ابراهیم نبوده و صرفاً لطفی بوده است از سوی خداوند سبحان.

باطل شدن کید کنندگان

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

همان گونه که شمه ای عذاب دنیا حکایت از عذاب آخرت دارد، همچنین ثواب دنیوی هم دلیل است بر ثواب عظیم آخرت.

و همان گونه که انسان هنگامی که بنده بتان تاریخ یا بتان جامعه می شود جزای خود را در دنیا و آخرت می بیند، و آن بتان که به جای الله خدای یکتا می پرستید و بال او خواهند شد، همچنین زمانی که خود را از پرستش بتان تاریخی یا

بشری دور نگاه دارد زندگی سالم و دور از آلودگی خواهد داشت و این پاداشی نیک است که خدای تعالی به او می دهد.

ابراهیم پیش از هر کار دیگر بتانی را که مردم را به بندگی گرفته بودند در هم شکست و آنان را از تقلید پدران و نیاکان منع کرد و نه تنها خود از پی پدرش آزر نرفت، کوشید تا پدر را پیرو خود قرار دهد، زیرا ابراهیم به مقام یقین رسیده بود.

انسانی که از عبودیت طاغوت و عبودیت نیاکان و عبودیت شهوات و عبودیت‌های دیگر رهایی یافته دارای شخصیتی مستقل خواهد شد و جز در برابر آفریدگار جهان خاضع نخواهد بود. ابراهیم زندگی را در عین سلامت آغاز کرد، خدای تعالی هم او را به جای آن جامعه فاسد جامعه ای صالح عطا نمود و به جای آن وحشت افکنی و طغیان امن و راحت و آزادی بخشید. و به جای آن تاریخ فاسد شخص او را را خاستگاه تازه ای برای بنای یک تاریخ صالح قرار داد.

خدای تعالی در برابر هر بلایی که بدان صبر نمود او را نعمتی دیگر بخشید.

او خود را از قید طاغوت رهانید، خداوند نعمت رهبری اش داد و مقام پیشوایی اش عنایت کرد. ابراهیم از قید جامعه مشرک خود را رهانید و خداوند پیروان مؤمنش بخشید و فرزندان داد و پسر خاله اش لوط را پیرو او ساخت. ابراهیم از قید تاریخ منحرف خود را نجات داد خدای تعالی او را نقطه آغازین تاریخی والا قرار داد.

اینهاست برخی حقایقی که از آن آیات کریمه دریافته ایم.

شرح آیات:

اشاره

[۶۰/۵۹]

قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ * قَالُوا سَجَعْنَا قَتَى يَدُ كُرْهُمُ يُقَالُ لَهُ إِبرَاهِيمُ گفتند چه کس به خدایان ما چنین کرده است؟ هر آینه او از ستمکاران است * گفتند شنیده ایم که جوانی است به نام ابراهیم، از آنها سخن می گفته است. « ۷/ چه کسی بتان را شکست؟ هر کس که شکسته باشد بر خود ستم کرده یعنی خود را در معرض انتقام

ص: ۲۷۲

قرار داده است. آری، شخصی است به نام «ابراهیم» که غالبا از آن بتان به بدی یاد می کرده است و پرستش آنها را نفی می کرده مسلما کسی جز او دست به چنین کاری نزده است.

[۶۱]

شکستن بتان تنها به شکستن آن مجسمه های سنگی دلالت ندارد، بلکه بر ویران کردن اساس جامعه فاسد دلالت دارد. از این رو طاغوت زمان، نمرود را می بینیم که به اعدام ابراهیم بسنده نمی کند بلکه می خواهد همه آن رسوم و آیینها را با از میان بردن ابراهیم حفظ کند. و مرگ ابراهیم را برای دیگران باعث عبرت سازد.

قَالُوا فَاتُوا بِهِ عَلٰى اَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُوْنَ

گفتند او را به محضر مردم بیاورید تا شهادت دهند. «از این آیه چنین استنباط می شود که در آن روزها در جامعه زمزمه هایی بر ضد بتان بوده است.

[۶۲]

قَالُوا اَ اَنْتَ فَعَلْتَ هٰذَا بِالْهَيْتٰنِ يٰ اِبْرٰهِيْمُ گفتند ای ابراهیم تو با خدایان ما چنین کرده ای؟ «ابراهیم نه منکر عمل خود شد و نه به آن اقرار کرد.

[۶۳]

قَالَ يٰ لَئِلْ فَعَلَهُ كَبِيْرُهُمْ هٰذَا فَسَدُّوْهُمْ اِنْ كَانُوْا يَنْطِقُوْنَ گفت: بلکه بزرگترینشان چنین کرده است. اگر سخن می گویند از آنها پرسید. «/ این شیوه طنز و ریشخند که ابراهیم در سخن به کار برد توجه آنها را به حقیقتی دیگر جلب کرد. زیرا آنها خود می دانستند که بتان سنگی حرف نمی زنند.

زیرا آنها را خود به دست خود ساخته بودند.

[۶۴]

فَرَجَعُوْا اِلٰى اَنْفُسِهِمْ فَقَالُوْا اِنَّكُمْ اَنْتُمْ الظّٰلِمُوْنَ با خودشان گفتگو کردند و گفتند: شما خود ستمکار هستید. «اولین ضربه ای که بر آنها وارد آمد فرو ریختن مقام و منزلت پوشالی بتان بود. بتانی که رمز ایمان آنها به تاریخ فاسد بود و به خضوع در برابر حاکم ظالم و جبار و اعتقادشان به اساطیر... الخ.

ص: ۲۷۳

پس به خود مراجعه کردند و هر کس با خود گفت که من ستمکارم. من خطا کارم که راضی به پرستش بتان شدم. بتانی که نه توان سخن گفتن دارند و نه می توانند از خود دفاع کنند.

[۶۵]

ثُمَّ نَكِسُوا عَلَيَّ رُؤُسَهُمْ أَنِ گاه به حیرت سر فروداشتند. «ولی از آنجا که انسان بودند و از آنجا که بشر نمی تواند با یک پدیده فاسد به سهولت مبارزه کند، آنان نیز دچار غرور شدند و با آنکه حقیقت بر آنها آشکار شده بود باز هم در عقاید خویش پای فشردند.

لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هُوَ لِأَنْ يَنْطِقُونَ

و گفتند که تو خود می دانی که اینان سخن نمی گویند. یعنی چگونه از ما می خواهی که از آنها سؤال کنیم؟ آیا ما را به مسخره گرفته ای؟ اگر بتان را قدرت حرف زدن نیست پس چسان می توان از آنها امید هدایت داشت. پس فایده آنها چیست؟ مهمترین صفت خدایی که مورد پرستش واقع می شود یکی این است که بر هدایت انسان توانا باشد. زیرا ۷/ بزرگترین نیاز انسان، نیاز به هدایت است. و بزرگترین امتیاز انسان عقل و ادراک است پس چگونه می توان به پرستش موجودی که نه عقل دارد و نه ادراک ایمان آورد.

[۶۶]

ابراهیم هیبت بتان را در نظر بت پرستان در هم شکست و به آنان فهماند که محور، محور هدایت است و منطق حق. نه محور ضلالت و منطق زور.

قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ

گفت: آیا سوای الله چیزی را می پرستید که نه شما را سود می رساند و نه زیان. [۶۷]

در برابر موضع جاهلی آنها ابراهیم منطق عقل را آورد و با آرامش و نرمی تمام به بحث پرداخت و چون دید که در اعتقاد فاسد خود پای می فشردند، گفت:

أَفْ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

بیزارم از شما و از آن چیزهایی که سوای الله می پرستید. آیا به عقل در نمی یابید؟

بار دیگر ابراهیم بر فضیلت عقل تأکید می‌ورزد و توصیه می‌کند که باید عقل را در هر کار به کار گرفت که مصلحت و تکامل ذات انسان همانا در اتکاء به عقل است.

[۶۸]

چون در برابر حجت او عاجز ماندند:

قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ

گفتند اگر می‌خواهید کاری بکنید بسوزانیدش و خدایان خود را نصرت دهید.» این حرف آخر آنها بود که ابراهیم باید سوخته شود و تا قدرت و توان و مردانگی و شجاعت دارید باید بتان خود را یاری کنید.

جای پهناوری را اختیار کردند و مدت چهار ماه به آنجا هیزم کشیدند. نه فقط برای سوزاندن ابراهیم بلکه برای اعاده حیثیت بتان. که طاغوت را زندگی به دو چیز است: یکی هیبت و یکی وحشت افکنی. اگر آن دو را از دست بدهد مردم بر او غلبه خواهند کرد.

آنان فلسفه دیگری هم داشتند: می‌خواستند همه مردم را در این جرم یعنی سوختن ابراهیم شرکت دهند پس همه را به گرد آوردن هیزم امر کردند. تا مجالی برای تفکر باقی نماند. ابن زیاد والی اموی هم در قتل حسین (ع) چنین کرد. همه اهل کوفه را به جنگ با امام حسین (ع) بسیج کرد تا همه را در قتل امام مفترض الطاعه شریک گرداند و در نتیجه راهی برای اعتراض باقی نگذارد.

برای نمرود جایی بلند ترتیب دادند و نمرود در آنجا قرار گرفت تا مراسم سوختن را خوب تماشا کند. آتش به قدری زورمند بود که هر کس را که در نزدیکی آن بود می‌سوخت. شیطان به آنها گفت که از منجنیق استفاده کنند. ابراهیم را دست و پای بسته در منجنیق نهادند و به میان آتش سوزنده پرتاب کردند.

دست رحمت

[۶۹]

قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ گفتیم ای آتش بر ابراهیم خنک و سلامت باش.»

ص: ۲۷۵

وقتی خداوند به آتش فرمان داد که سرد شود چنان سرد شد که ابراهیم از سرما بر خود می لرزید. و چون «سلامت» در پی فرمان الهی آمد درجه حرارت معتدل گردید روایت این حادثه در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است:

روایت می گوید: ابراهیم نشست و برای سوختن او هیزم گرد آوردند. چون روز موعود رسید نمرود با لشکر خود بیامد. برای او جایگاهی رفیع ساخته بودند، تا از آنجا بتواند ابراهیم را نگاه کند. ولی اکنون چگونه ابراهیم را به آتش بیندازند، زیرا از شدت حرارت کسی را یارای نزدیک شدن به آتش نبود. هر گاه پرنده هم از فراز آن می پرید کباب می شد شیطان ساختن منجنیق را به آنان آموخت. ابراهیم را در منجنیق نهادند پدرش آمد و بر او بانگ زد که ای پسر دست از این عقیده بردار.

خدای تعالی ملائکه خود را به آسمان دنیا فرستاد و هیچ موجودی بر روی زمین نماند مگر آن که از خدا طلب کرد که ابراهیم را نجات دهد. زمین گفت: ای پروردگارا! بر پشت من کسی نیست که تو را پرستد، جز ابراهیم، آیا می گذاری سوخته شود؟ ملائکه گفتند: ای پروردگارا آیا خلیل تو در آتش بسوزد؟ خدای تعالی به آنها خطاب کرد که اگر ابراهیم مرا بخواند، اجابتش کنم و او را بس باشم. جبرئیل عرض کرد پروردگارا ابراهیم دوست تو است و در روی زمین کسی جز او تو را نمی پرستد آیا دشمنت را بر او مسلط می کنی تا به آتشش کشد؟ خطاب شد که خاموش باش! آیا تو نیز می ترسی که فرصت از دست برود؟ او بنده من است هر وقت که بخواهم او را می گیرم. اگر مرا بخواند اجابتش می کنم. پس ابراهیم خدا را به سوره اخلاص خواند یا الله، یا واحد، یا احد، یا صمد، یا من لم یلد و لم یولد، و لم یکن له کفوا احد. برحمت خود مرا برهان. ابراهیم را در منجنیق نهادند و بلند کردند، جبرئیل در هوا خود را به او رساند و گفت: ای ابراهیم! آیا حاجتی داری؟ ابراهیم گفت: به تو، نه. اما به خدای تعالی آری. آن گاه جبرئیل انگشتری به او داد که بر نگین آن نوشته شده بود: لا اله الا الله، محمد رسول الله، الجأت ظهري الى الله و اسندت امری الى الله و فوضت امری الى الله. در این حال خدا به آتش فرمان داد که بر ابراهیم سرد شو. آتش چنان سرد شد که از سرما

دندانهای ابراهیم به هم می خورد و چون «سلامت شو» به آن در افزود گرمایی دلنشین و ملایم یافت. جبرئیل نازل شد و در آن گلستان کنار ابراهیم به صحبت نشست. نمرود نگاه کرد و گفت: اگر کسی خدایی می خواهد، باید مثل خدای ابراهیم باشد. یکی از بزرگان اصحاب او گفت: من بر آتش وردی دمیدم تا سرد شد در این حال شعله ای از آتش بیرون آمد و آن مرد را بسوخت. لوط که به او ایمان آورده بود به شام مهاجرت کرد. نمرود ابراهیم را دید که در باغی سبز و خرم در وسط آتش با پیر مرد صحبت می کند. رو به آزر کرد و گفت: آزر، چقدر خدای پسرت او را دوست می دارد.

[۷۰]

وَ أَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ می خواستند برای ابراهیم مکاری بیندیشند ولی ما زیانکارشان گردانیدیم. « این برای من و تو عبرت است. با طاغوت مبارزه می کند با اجتماع فاسد و منحرف به پیکار برمی خیزد با بتانی که مردم به جای خدا آنها را می پرستند به مخالفت برمی خیزد و در سخت ترین لحظات رحمت خداوندی او را از هر بلایی می رها کند. / ۷ پس مترس. زیرا آنچه تو را به انحراف می کشاند همانا ترس تو است.

ترس را از خود دور کن تا آزاد شوی و بر دشمنان حق پیروز گردی و دشمن زیان دیده و خسران کشیده بماند.

هجرت در راه خدا

[۷۱]

وَ نَجَّيْنَاهُ وَ لُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ او و لوط را رها کردیم و به سرزمینی که آن را برکت جهانیان قرار داده ایم بردیم. « به جای این سرزمینی که محکوم طاغوت است خداوند زمینی به او عطا کرد، آزاد و مبارک. آنجا سرزمین فلسطین بود.

[۷۲]

وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً وَ كَلَّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ و به او اسحاق و فرزند زاده ای چون یعقوب را بخشیدیم و همه را از شایستگان گردانیدیم.

ص: ۲۷۷

[الحرث] ۷۸

:کشاورزی.

[نفثت]

:نفث به معنای فرار شتر یا چهار پا در شب است تا بدون چوپان بچرد.

[صنعه لبوس] ۸۰

:لبوس یعنی سلاحی همچون زره که می پوشند.

ص: ۲۷۹

رهنمودهایی از آیات:

وقتی که انسان قرآن را می خواند دو سؤال به ذهن او می آید:

اولاً: چرا قرآن اینهمه داستانهای پیامبران را ذکر می کند؟ ثانیاً: چرا داستانهای پیامبران را به صورت پراکنده در سوره های مختلف آورده است؟ جواب این سؤاها چنین است:

در پاسخ سؤال اول گوئیم که:

الف: برای این که برای ما بیان کند که رسالتهای همه پیامبران یکی است و در یک خط حرکت می کند و همه در اصل به یک راه و روش دعوت می نمایند.

ب: برای این که همه را یک جا پیشوایان ما معرفی کند و در نتیجه ما از اقوال و احوال آنها بهره می گیریم و در زندگی خود دستورهای آنان را به موقع اجرا گذاریم.

جواب سؤال دوم هم از این قرار است:

الف: در قرآن داستانهای انبیا هدف اصلی نیستند که همه پشت سر هم و در یک جا بیایند.

ب: تکرار یک داستان در جاهای مختلف دلیل اهمیت آن است. و انسان به این فکر می افتد که درباره آنها به خوبی بحث کند تا هر چه بیشتر به اخلاق و

سیر پیامبران آگاهی یابد.

ج: هنگامی که قرآن یک قصه واحد را تکرار می کند، در هر موضع به جزئی معین از آن توجه دارد که مناسب است با مطلبی که قصد بیان آن دارد.

این روش بر حوادث قصه پرتو خاص می تاباند و آن معنی را که باید از آن عبرت گرفت بیرون می کشند.

در سوره انبیاء قرآن حکیم به دو گونه انسان را متوجه مسئولیت خود می کند:

اول: مسئولیت در برابر اعمال بد که پاداش آن عذاب و عقاب است چنان که قوم لوط و نوح بودند.

دوم: مسئولیت در برابر اعمال نیک که ثواب فراوان در پی دارد چنان که نوح و لوط و کسانی که به آنها ایمان آورده بودند از آن بهره مند گردیدند.

همچنین برای ما بیان می کند که پیامبران در ساعات سختی به پروردگارشان روی می آوردند و به درگاه او دعا می کردند و خداوند هم آنان را از آسیب دشمنانشان در امان می داشت. از خواندن داستانهای پیامبران درمی یابیم که زندگی ایشان همه ۷/ راحت و شادمانی نبود، بلکه سراسر آلام و مشکلات بود. ولی آنان به اذن خدا بر آن مشکلات غلبه یافتند. ما نیز در زندگی با سختیهای مواجه می شویم که باید در برابر آنها پایداری ورزیم ولی مسلم است که تا از ذات احدیت مدد نجویم آن مشکل از پیش پای نتوانیم برداشت.

شرح آیات:

اشاره

رهای لوط

[۷۴]

وَ لُوطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَ بِهِ لُوطٌ حَكْمٌ وَعِلْمٌ. بزرگترین نعمتی که خداوند به بنده اش می دهد نعمت هدایت است که به شناخت حقیقت منجر می شود. و غایت هدایت نبوت است. خداوند به لوط «حکم» عنایت کرد، یعنی نبوت. و نبوت مجرد علم غیب به حقایق نیست بلکه اجازتی است که از خدا برای پیامبر صادر می شود تا خلیفه او در روی زمین باشد به عبارت دیگر

در معنی کلمه «حکم» اختلاف است. بعضی می گویند مراد از آن رسالت است بعضی می گویند قضاء است و بعضی می گویند عقل است و همه اینها به همان منصب الاهی یعنی نبوت منتهی می شوند که نبوت جامع جمیع آن فضایل است.

سپس می گوید به نوح «علم» دادیم. مراد از علم شناخت تفصیلی حقایق است.

در کنار حکم و علم خداوند به لوط نعمت دیگری هم داد و آن رهایی اوست از خطرهای مادی و معنوی که او را احاطه کرده بود. آن گاه که او را از آن شهری که مردمش لواط می کردند و راهزنی می نمودند و مرتکب بسیاری دیگر از منکرات می شدند نجات داد و از میان آن قوم بد کاره و خارج ۷/ از امر خدا و دور از دین و شریعت او را بیرون برد.

و نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ

و از آن قریه که مردمش مرتکب پلیدیها می شدند نجاتش بخشیدیم.» در این آیه عمل منکرات را به خود قریه نسبت داده است. و این اشاره بر این است که همه مردمش مرتکب فساد و منکرات می شدند تا آنجا که آن شهر سراسر ناپاک گردیده بود.

إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا سَوِيًّا فَاسِقِينَ

آنها که مردمی بد و فاسق بودند.

اختلافشان بد و عملشان فسق بود. از چنین کسانی جز بد چه توقع توان داشت و جز آزار و تجاوز به رسولان چه انتظاری. آنان هر کس که صدایش را به اصلاح بلند می کرد و می خواست که در روش خویش تغییری دهد مورد آزار قرار می دادند.

[۷۵]

و أَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ او را در رحمت خویش داخل کردیم که او از شایستگان بود.» رحمت را به خانه ای تشبیه کرده که انسان بدان داخل شود و خانه بر او محیط گردد و او را از خطرهای خارجی حفظ کند و اسباب راحت او را مهیا نماید و آرامش بخشد. خدای تعالی پیامبر خود لوط را در سرای رحمت خاص خود داخل

کرد. زیرا او از صالحان بود. یعنی نیتی سالم و قلبی مخلص و اخلاقی عالی داشت.

خداوند چنین دعای نوح(ع) را اجابت کرد

[۷۶]

و نُوحًا إِذْ نَادَىٰ مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ و نوح را یاد کن که پیش از آن ما را ندا داد و ما به او پاسخ دادیم. آنان بد مردمی بودند و ما همه را غرقه ساختیم.» این آیه اهمیت دعا را بیان می‌دارد. نوح در ادای رسالت خویش صبر و استقامت نشان داد و در اطاعت پروردگارش اخلاص می‌ورزید. ۷/ آن گاه که امت منحرف او با خطر طوفان مواجه شد و هیچ کس و هیچ چیز نمی‌توانست در برابر آن مقاومت کند حتی کشتی نوح هم در برابر آن چون پر کاهی می‌نمود، نوح از خدا خواست که او و کسانی را که همراه او هستند نجات دهد و مشمول لطف و عنایت خود گرداند. آیه برای استجاب دعا به دو شرط اشارت دارد:

الف: عمل در مسیر دعا. یعنی انسان وقتی دعا می‌کند نباید بدون هیچ عملی که انجام دهد منتظر اجابت باشد. یا خدای خود را بخواند و باز هم به دنیا و امور دنیوی مشغول باشد و نوح مدت ۹۵۰ سال هم دعا کرد و هم جهاد.

ب: خشوع و تضرع در برابر خدای متعال. به گونه‌ای که انسان خود را در برابر پادشاه جبار آسمانها و زمین احساس کند. اما اگر خدا را بخواند و فکرش جای دیگر در پی امور مادی باشد یا خود وابسته به اشخاص دیگر ادب دعا را رعایت نکرده است. و راهی برای استجابت باقی نگذاشته.

دعایی که با شرایط انجام گرفته باشد بسا ممکن است کسی را از اعماق تاریک چاه بر تخت سلطنت فرابرد، چنان که یوسف را برد یا کسی را که در برابر پادشاهی ستمگر دست بر بسته قرار گرفته و بی‌درنگ او را در آتش خواهند افکند، از سوز آتش برهاند و آتش را بر او گلستان کند چنان که دعای ابراهیم چنین اثری بخشید. یا کسی را که در دایره فرو بسته فقر و مرض گرفتار آمده و مال دنیا از دست

ص: ۲۸۳

داده بار دیگر سلامت و نعمت بخشید، چنان که ایوب بود. همه اینها به لطف و محبت و رحمت تحقق یافته و نیز به سبب اخلاص آن دعا کنندگان در عبادت و طاعت.

[۷۷]

وَ نَصِيْرُهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و او را بر مردمی که آیات ما را تکذیب می کردند پیروزی دادیم. رها شدن انسان از جامعه فاسدش مسئله مهمی است که موضوع اصلی این آیات است. بلکه سراسر سوره انبیاء همین موضوع است. هر مؤمنی وقتی نتواند جامعه فاسد را اصلاح کند باید خود را از آن برهاند و به خدا پناه برد، زیرا چون بلا نازل شود همه گیر گردد و رهایی نوح از قومی که خدا را تکذیب می کردند به همین سبب بود.

إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا سَوِيًّا فَآغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ

آنان بد مردمی بودند و ما همه را غرقه ساختیم. اعمالشان منحرف و نفوسشان پلید بود به همین سبب خداوند آنها را غرق کرد به گونه ای که حتی یک تن از آنها هم بر روی زمین نماند و خدا دعای نوح را که گفته بود: «ای پروردگار من! حتی یک تن از کافران را در روی زمین باقی مگذار» به اجابت رسانید.

سلیمان و امر قضاوت

[۷۸]

وَ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ و داود و سلیمان را یاد کن آن گاه که درباره کشتزاری داوری کردند که گوسفندان آن قوم شبانه در آنجا می چریدند و ما شاهد داوری آنها بودیم. از مظاهر رحمت خدا به بنده اش که در جستجوی هدایت است و برای رسیدن به آن تلاش می کند، این است که او را به زودی هدایت خواهد کرد. سوره انبیاء در جاهای مختلف بر این اندیشه تأکید می کند. و آن این که عقل و هدایت

ص: ۲۸۴

برترین نعمتی است که انسان از آن بهره مند می شود. خداوند این نعمت را به داود و سلیمان داد، آنجا که در باب یک قضیه پیچیده داوری کردند. از این قرار که گله گوسفند قومی داخل باغ انگور قوم دیگر شد و زراعت آن را فاسد نمود. از این آیه درمی یابیم که ۷/ جامعه داود به دو قسمت تقسیم می شد قسمی کشاورز و قسمی دامدار. میان اینان اختلاف بود زیرا گله داران گوسفندان خود را به شهر می آوردند و چون شب می شد آنها را به مزارع کشاورزان رها می کردند. صاحبان مزارع خواستار جبران زیان خود بودند.

خدای تعالی می فرماید:

«گوسفندان آن قوم شبانه در آنجا می چریدند،» زیرا گوسفندان در شب به طور نامنظم می چرند و چون به مزرعه کسی داخل شوند آن را تباه می کنند. چون کشاورزان آمدند دیدند که از تاکستانشان هیچ بر جای نمانده، نه برگ و نه انگور. چنان که در بعضی نصوص آمده است داود حکم داد که باید گوسفندان را به صاحب مزرعه بدهند. شاید حکمت این قضاوت در این امر نهفته بود که رمه داران باید رمه خود را در شب نگهدارند همانگونه که صاحبان مزارع در روز آنها را نگهداری کنند. و در حدیث آمده است که رسول خدا محمد بن عبد الله فرمود: مقرر شده که نگهداری مواشی در شب بر صاحبان آنها واجب است همانگونه که حفظ مزارع در روز بر صاحبان آنها مقرر است. (۱)

نیز در حدیث آمده است که سلیمان در نزد پدر نشسته بود. پدر را گفت:

این حکم چنان نیست که تو گفتی. داود پرسید: پس حکم آن چیست؟ سلیمان گفت: باید مزارعی را که به سبب چرای شبانه گوسفندان ویران شده اند به صاحبان رمه ها دهیم تا آبادش کنند و گوسفندان را به صاحبان مزارع تا از شیر و پشم و زادگان آنها سود برند تا باغ ها و بستانها به رونق آیند. آن گاه هر چیز را به صاحب اصلی اش داد. بدین طریق صاحبان گله ها بهای اهمال و تفریط خود

ص: ۲۸۵

پرداخته باشند و صاحبان باغها و بستانها هم عوض ۷/ خسارت خود را گرفته باشند.

[۷۹]

فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ و این شیوه داوری را به سلیمان آموختیم.» خداوند حکم را به سلیمان داد زیرا وصی داود بود و به تحمل مسئولیت بسیار اهتمام می ورزید. همواره برای اجرای عدالت تلاش می کرد.

وَ كَلَّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا

و همه را حکم و علم دادیم.

داود نیز در قضاوت بر حق بود. سؤال این است که اگر داود هم پیامبر بود، چرا قضاوتش با قضاوت سلیمان فرق داشت. آیا هر دو حکم صحیح است. چنان که از آیه فهمیده می شود؟ یا چگونه ممکن است یک واقعه دو گونه حکم داشته باشد؟ جواب:

اولاً: در نصوص آمده است که حکم ثانی به منزله نسخ حکم اول است.

چنان که ابو بصیر از امام صادق (ع) سؤال کرد. گوید پرسیدم آیا داود و سلیمان هر دو در باب یک موضع حکم کردند؟ امام فرمود: خدای عز و جلّ به پیامبران پیش از داود وحی کرده بود که چون شب هنگام گله ای وارد کشته ای شود آن گله از آن صاحب کشته است. پس حکم داود بر طبق سنت پیامبران پیشین بود ولی خدا به سلیمان وحی کرد که هر گله ای شب وارد کشته ای شود آنچه از شکم آنها بیرون می آید به صاحب کشته تعلق می گیرد. از این رو سلیمان بر طبق آنچه به او وحی شده بود حکم کرد و حکم هر دو حکم خدای عز و جلّ بود.

ثانیاً: در حدیث مآثور آمده است که خدای تعالی می خواست برای مردم فضیلت سلیمان را آشکار کند که او وصی پدر و خلیفه اوست.

ثالثاً: داود حکم صادر نکرد، بلکه با پسر خود در باب حکم مذاکره می کرد این قول هم در احادیث آمده است.

رابعاً: بهای آنچه گوسفند در مزرعه آن قوم تلف کرده بود به اندازه بهای گوسفند بود. و برای گرفتن غرامت دو طریقه وجود داشت یکی آنچه داود حکم کرد و یکی آنچه سلیمان حکم کرد.

ص: ۲۸۶

وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَ كُنَّا فَاعِلِينَ

و کوه ها را مسخر داود گردانیدیم که آنها و پرندگان با او تسبیح می گفتند و این همه ما کردیم.» پیرامون این آیه تفسیرهای مختلف آمده است. شاید-و خدا داناتر است- که خدا کوه ها را با همه معادن و امکانات آن مسخر داود کرده بود و همچنین پرندگان را. پس چرا باید انسان پروردگار خود را تمرد کند در حالی که معادن و پرندگان را به خدمت می گیرد. پس ای انسان آهن مسخر تو است ولی ملک تو نیست او تا مدت محدودی در دست تو است و این ابزار آهنی که تو به خدمت می گیری، روز قیامت حاضر می شود و می گوید: خداوندا تو مرا مسخر فلان کردی، او را بر من چه فضیلت است؟ ۱۷/ اگر در روز قیامت ثابت شود که تو به مسئولیتهای خود عمل کرده ای پس تو بر آهن برتری داری.

پرندگان و کوه ها همه از آن خدا هستند نه از آن ما. ولی وقتی که ما آنها را به خدمت می گیریم بر مسئولیت ما افزوده می شود و در روز قیامت مورد محاسبه سخت قرار می گیریم. اگر زمین مرده ای باشد و بتوان آن را به وسیله کشت و یا بنا یا مرتع احیاء نمود و ما چنین کارهایی نکنیم در روز قیامت از ما به نزد خدا شکایت می کند و می گوید خدایا تو مرا مسخر مردم کردی ولی آنها از من استفاده نکردند.

داود کوه ها را به نیروی خود مسخر نکرده بود و افراد بشر را توان آن نیست که آهن یا آتش را مسخر خود سازند، بلکه خداست که به قدرت خود آنها را مسخر بشر می کند. اگر همه افراد بشر شبی به خواب روند و فردا که بیدار می شوند خدا عقلشان را از آنها گرفته باشد، آیا می توانند به آنچه نشان تمدن آنهاست دست یابند هرگز! حتی روشن کردن ماشین یا روشن کردن چراغ از آنها ساخته نیست. پس چرا انسان با انجام اعمال نیک شکر نعمتهای پروردگارش را به جای نمی آورد؟ [۸۰]

وَ عَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لَتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ

و به او آموختیم تا برایتان زره بسازد تا شما را به هنگام جنگیدنتان حفظ کند، آیا سپاسگزاری می کنید؟» ۷/ نهضت داود یک نهضت اصلاح طلبانه بود در روی زمین و این امر موجب آن شده بود که جمعی بر ضد او برخیزند. از این رو خدای تعالی به او ساختن زره را آموخت و آهن را به دست او نرم کرد. از این آیه یک نکته ظریف دیگر هم فهمیده می شود و آن اینکه خداوند به داود ساختن سلاحهای تهاجمی را نیاموخت بلکه ساختن سلاحهای دفاعی را یاد داد. زیرا رسالتهای الهی مردم را به تهاجم و قتل فرا نمی خوانند بلکه به صلح و آرامش می خوانند. اگر هم سلاحی لازم باشد برای دفاع از نفس است در برابر دشمنان اسلام و انسانیت.

[۸۱]

وَ لِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَ كُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ وَ تَنْدَبَادُ رَا مَسْخَرِ سَلِيمَانَ كَرَدِيمِ كِه بَه
 امر او در آن سرزمین که برکتش داده بودیم حرکت می کرد و ما بر هر چیزی آگاهیم. باد سلیمان(ع) را به امر خدای تعالی
 از جایی به جای دیگر می برد در زمانی بس اندک. روزی خواهد رسید که علمای تاریخ و باستان شناسی کشف کنند که
 هواپیما در ایام سلیمان(ع) ساخته شده و سلیمان با هواپیمای خود میان بیت المقدس و قراء بعلبک گردش می کرده تا از
 اوضاع مملکت خود آگاه شود.

[۸۲]

وَ مِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَ يَعْمَلُونَ عَمَلًا - دُونَ ذَلِكَ وَ گروهی از دیوان برایش در دریا غواصی می کردند و جز آن به
 کارهای دیگر مشغول بودند. تا کنون علم به این سطح از ترقی نرسیده ولی محال نخواهد بود که زمانی برسد که بشر شیاطین
 را برای انجام برخی از کارهایش استخدام کند. امروزه انسان بعضی از حیوانات را چون دلفین برای نجات غرقه شدگان یا
 عملیات تجسس و سگان را برای شناختن مجرمان و کبوتر را برای بردن نامه به خدمت گرفته است.

حتما در آینده به جایی می رسد که ارواح و شیاطین را به خدمت گیرد.

غوص در دریا یکی از دشوارترین کارهاست و در آن روزگاران هیچ یک از

افراد بشر را چنان توانی نبود ولی شیاطین این کار را به سهولت انجام می دادند و کارهای دشوار ۷/ دیگر چون ساختن بناها نیز کار آنها بود.

کسی که به بعلبک می رود و آن قلعه های عظیم را می بیند که از تخته سنگهای بزرگ ساخته شده اند در شگفت می شود. بشر امروز نمی داند که در آن ایام چگونه آن سنگها را از جاهای دیگر به آنجا آورده اند، زیرا در آن منطقه از آن گونه سنگها وجود ندارد. آیا چه کسی جز جنها این بناهای سطر را برآورده اند.

وَ كُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ

و ما حافظ آنها بودیم.» این نیروی عظیم که در شیاطین و اجنه به وجود آمده بود از جانب خودشان نبود، از جانب خدا بود. و این اشاره است به این که انسان اگر به خداوند توجه و توکل کند خداوند او را توان تسخیر اشیاء و حل مشکلات زندگی را خواهد داد.

[سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۸۳ تا ۹۱]

اشاره

وَ أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۸۳) فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ ذَكَرَى لِلْعَابِدِينَ (۸۴) وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِدْرِيسَ وَ ذَا الْكُفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ (۸۵) وَ أَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ (۸۶) وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ (۸۷) فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَ كَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ (۸۸) وَ زَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ (۸۹) فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ وَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى وَ أَضَلَّحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ يَدْعُونَنا رَغْبًا وَ رَهْبًا وَ كَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ (۹۰) وَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَ جَعَلْنَاهَا وَ ابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ (۹۱)

ص: ۲۸۹

رهنمودهایی از آیات:

در آیات پیش بیان کردیم که پیامبران(ع) پیشوایان بشر هستند. و داستانهای آنها در قرآن حکیم بارها تکرار شده و به گونه و شیوه های مختلف آمده است تا بر رهبری ایشان تأکید بیشتر کند. آیات قرآن حکیم پیوسته این اندیشه را تأکید می کند. پس از ذکر داستانهای پیامبران معلوم می شود که همه آنها از یک خط واحدی متابعت می کردند که خط توحید است. پس بر انسان واجب است که از آنها پیروی کند و آنها را پیشوایان زندگی خویش گرداند. اعمال و رفتار پیامبران و سیرت و صفات آنان هر چند در ظاهر مختلف باشند ولی در محتوی یکی هستند.

قرآن کریم با آن که در این سوره جوانب مختلف زندگی پیامبران را بیان نمی دارد ولی به نامهای آنان و بارزترین صفاتشان اشاره ای گذرا دارد ۷/ در پایان این کنایات و اشارات می فرماید:

«این امت شماست امتی واحد و من پروردگار شما هستم پس مرا بپرستید».

چرا؟ برای این که ما را متوجه سازد که این مجموعه نسبت به شما مجموعه پیشوایی و رهبری است، و برای تأکید این فکر در این آیات و آیات پیش از آنها نام یک یک آنها از پی هم می آید هر چند که در زمانهای مختلف می زیسته اند و در شهرها و بلاد مختلف زندگی می کرده اند هر چند از نظر تاریخی ترتیب خاص رعایت نشده است.

قرآن، نخست از موسی می گوید، سپس از ابراهیم آن گاه از سلیمان و ایوب و ادريس و میان هر یک از اینها هزاران سال فاصله است. نام یکی پیش از نام دیگری که سالها پیش از او آمده است ذکر شده، تا کسی یا قومی نگوید که آن پیامبر آخری را پیروی می کنیم نه پیامبر نخستین را، یا من پیامبرانی را که در میانه قرار گرفته اند قبول ندارم. قرآن می خواهد بگوید که همه پیامبران یک نور واحد هستند. هر چند نامشان به ترتیب زمانی ذکر نشود.

قرآن حکیم وقتی قصه ای یا حکمی یا عبرتی و یا مثلی می آورد، در همه یک خط، خط توحید را دنبال می کند. رنگ توحید رنگی است که قرآن بر هر مطلبی که بیان می کند می زند.

خدای تعالی را اسماء حسنی است و قرآن ما را به آن اسماء راه می نماید.

پس هر سوره ای از سوره های قرآن ویژه بیان اسمی از اسماء حسنی خداست این سوره بیانگر اسم «مجیب» است. زیرا خدا به انسان نزدیک است و دعوت او را اجابت می کند و ندای او می شنود. پیامبران بزرگ پس از این که در لحظات سخت به خدای تعالی توکل کردند، خدای تعالی دعایشان را مستجاب می گرداند و آنان را یاری می دهد و بیشتر از آنچه طلب کرده اند به آنان می بخشاید.

این خصایص فضل خداست که چون ابواب رحمتش گشوده شود آن چنان فیضانی دارد که همه را فرامی گیرد به قدری که بشر از تحمل آن عاجز آید، هم چنان که چون باران شروع به باریدن نماید بسا زمین از پذیرش همه آن عاجز آید و باران به صورت نه‌های خروشان رهسپار دریاها شود.

[۸۳]

این پیامبر بیمار شد و فرزندانش مردند و مواشی و گله و رمه اش تباه شدند و به سبب فقر و مرضش مردم از گردش پراکنده شدند. زن با وفایش هم چنان در خدمت او بود. و گاه از این خانه به آن خانه می رفت تا قوتی برای او فراهم کند.

چون کاسه صبرش لبریز شد دست دعا به درگاه پروردگار برداشت و بنگر که ایوب چگونه دعا می کند:

وَ أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ

و ایوب را یاد کن آن گاه که پروردگارش را ندا داد: به من بیماری و رنج رسیده است. «خدای تعالی خود به حال ایوب آگاه بود. پس دعای او جنبه استعطاف دارد. گویی می گوید پروردگارا بیماری و رنج من به غایت رسیده. از کلمه «ندا داد» در آیه چنان بر می آید که ایوب از شدت درد فریاد می زده است. در حالی که خدا به او نزدیک بوده و با او به نجوی و راز گونه سخن می گفته.

وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ

و تو مهربان ترین مهربانانی. «پس دعای من به درگاه تو است تا از من دفع ضرر و رنج نمایی.

[۸۴]

فَأَسِئِبُ تَجَنُّبًا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَ آتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ ذِكْرًا لِلْعَابِدِينَ دعایش را اجابت کردیم و آزار از او دور کردیم و خاندانش را و همانند آنها را با آنها به او بازگردانیدیم و این رحمتی بود از جانب ما تا خدا پرستان همواره به یاد داشته باشند. «این برای ما که خدا را عبادت می کنیم عبرتی است، تا بدانیم که چه پروردگار مهربانی را می پرستیم و چگونه او دعای ما را مستجاب می کند خداوند نه تنها از ما دفع بلا و آسیب می نماید بلکه بر ما فضل خویش را ارزانی می دارد.

اکنون این سؤال پیش می آید که چرا خدای تعالی چنین پیامبری بزرگ و گرامی را به بلا مبتلی نمود؟

بلای او چگونه بلایی بود و ما از قصه او چه پندی می گیریم.

برای پاسخ به این سؤال نص دو حدیث مأثور را که از ائمه هدی (ع) نقل شده است در اینجا ذکر می کنیم:

۱- حدیث اول از امام جعفر صادق علیه السلام آمده است که او از پدر خود امام باقر روایت می کند که: بعضی پنداشته بودند که ایوب به سبب ارتکاب گناه به آن بلا مبتلا شد، امام علیه السلام این پندار را رد می کند و می فرماید: ایوب به سبب گناه به بلا گرفتار نشد، زیرا پیامبران معصوم هستند و مرتکب گناه نمی شوند، نه گناه کوچک و نه بزرگ. امام در ادامه حدیث فرمود: ایوب با آن که بیماری اش سخت شده بود نه تنش بد بو شد و نه چهره اش زشت گردید و نه از بدنش چرک و ریم بیرون آمد. و نه به صورتی بود که مردم از او برمند و نه بدنش کرم گذاشت.

خداوند تعالی با همه پیامبرانش وقتی آنها را به بلایی مبتلی می کند چنین می کند.

مردم از او دوری گزیدند به سبب فقر او و ضعف ظاهری او. زیرا نمی دانستند که او را در نزد پروردگارش چه مقام والایی است و رهایی او نزدیک خواهد بود...

۲- اما حدیث دیگر از ابو بصیر روایت شده در این حدیث بلاهایی که ایوب دچار آنها شده بود به تفصیل ذکر شده و نیز از لبریز شدن کاسه صبر او هم یاد شده است:

بلایی که ایوب به آن دچار شد به سبب نعمتی بود که خدا به او داده بود و ایوب شکر آن نعمتها به جای می آورد. ابلیس در آن زمان از رفتن به عرش ممنوع نشده بود چون شکرگزاری ایوب به نزد باری تعالی رفت ابلیس به رشک آمد. پس به درگاه خدا عرضه داشت که ایوب که این گونه شکر گزار تو است به سبب نعمتی است که به او داده ای. اگر نعمت دنیا از او برگیری او را شکر گزار نخواهی یافت.

خدا به ابلیس گفت: تو را بر دنیای او مسلط کردم. ابلیس نیز مال و فرزندان و هر چه ایوب داشت نابود کرد و ایوب هم چنان شکر خدا می گفت و حمد باری تعالی را می سرود. شیطان نزد خدا رفت و گفت: ایوب می داند ۷/ که هر چه از مال او گرفته ای به او باز پس خواهی داد مرا بر بدنش مسلط کن. تا بدانی که او شکر

نعمت تو به جای نخواهد آورد. خدای عز و جل گفت: تو را بر بدنش مسلط کردم جز چشم و قلب و زبان و گوش او. ابو بصیر گوید: ابو عبد الله (ع) گفت: شیطان فوراً فرود آمد، از بیم آن که مباد رحمت خدای تعالی شامل حال ایوب شود و میان او و ایوب مانع گردد. پس شیطان از نار سموم در منخرین او دمید و سراسر بدنش زخم شد.

چون بلا از حد گذشت و این آخرین ابتلای او بود یاران ایوب نزد او آمدند و گفتند: هر کس را دیده ایم که به این بلا گرفتار شده به سبب اعمال زشت او بوده.

تو نیز ممکن است در نهان مرتکب عمل زشتی شده باشی. در این هنگام ایوب با خدای خود به مناجات پرداخت و گفت: بار خدایا هر گاه دو مورد پیش می آمد من آن مورد را انتخاب می کردم که تحمل آن برای من دشوارتر بود و هرگز نشد که غذایی تناول کنم مگر این که یتیمی را بر سر سفره خود می نشاندم... تا آخر روایت.

از این روایت چند حقیقت مستفاد می شود:

الف: شکر ایوب شکری بزرگ بود، خدای سبحان او را به بزرگترین بلا دچار نمود، تا مردم بدانند که شکر در منطق پیامبران همیشه به سبب نعمت و راحت نیست در بلا نیز خدا را شاکرند. پس شکرگزاری ایوب و سلیمان هر دو همانند هم بود.

ب: حکمت نبوت با عیجوبی منافات دارد. از این رو خدای تعالی نمی گذارد پیامبرانش مورد شماتت واقع شوند، پس دعای آنان را اجابت می کند.

ج: ایوب بنده صالح و پیامبر بزرگوار خدا به سبب جزئی تفاعری که به اعمال خود کرده بود به درگاه پروردگارش توبه نمود با آن که صبر و اجتهاد او در نهایت عظمت بود.

شکبایی پیامبران

[۸۵]

وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِدْرِيسَ وَ ذَا الْكُفْلِ كُلُّ مِّنَ الصَّابِرِينَ وَ ادریس و ذوالکفل را یاد کن که همه از صابران بودند.»

ص: ۲۹۴

خدای تعالی ادریس و ذوالکفل و اسماعیل را با هم یاد می کند با آن که ترتیب زمانی آنها چنین است: ادریس، سپس اسماعیل و سپس ذوالکفل. تا صفتی را که باید در آن صفت به آنها اقتدا کنیم بیان دارد و آن صفت، صفت شکیبایی است.

ادریس مدتی قوم خود را دعوت کرد و جز اندکی به او نگریدند ادریس بر جفای آنها صبر کرد تا خدا او را به آسمان برد.

اما اسماعیل، زمانی که پدرش او و مادرش را در آن بیابان لم یزرع نزد خانه خدا رها کرد و او طعم تشنگی و غربت را چشید صبر کرد. تا زمانی که به حد رشد رسید. پدرش از سوی خدا مأمور شد که او را ذبح کند باز هم صبر کرد.

اما ذوالکفل بر قوم خود مبعوث شد او تابع شریعت داود بود، جمعی از پیامبران را در کفالت خود داشت. بعضی گفته اند هفتاد پیغمبر را. مخالفان او، او را در چاهی عمیق که تخته سنگی بر سر آن نهاده بودند زندانی کردند و او بر آن بلا صبر کرد. تا خداوند آن طاغوت را هلاک کرد و ذوالکفل را نجات داد.

[۸۶]

وَ أَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ آنان را مشمول بخشایش خویش گردانیدیم و همه از شایستگان بودند.» زیرا از صالحان بودند و به همین سبب خدا آنها را مشمول رحمت خود ساخت ما نیز باید از صابران باشیم تا مشمول رحمت و عنایت خداوند شویم.

دعای یونس

[۸۷]

معنی ذوالنون صاحب ماهی است و مراد از آن یونس پیغمبر است. نام پدر او متی بود. یونس قوم خود را به یگانگی خدا دعوت کرد و این بیش از آن بود که زمان دعوتش برسد. سپس از آن شهر خارج شد. شمار ساکنان آن شهر صد و بیست هزار نفر بود. یونس آنان را رها کرد و خود را از دست آزار آنان برهانید. ولی او خود را از چاله به چاه افکند. یعنی گرفتار حبس در شکم ماهی شد. ماهی او را بلعید و او در شکم ماهی رنج فراوان دید.

ص: ۲۹۵

وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ

و ذو النون را آن گاه که خشمناک برفت و پنداشت که هرگز بر او تنگ نمی گیریم.» ذو النون می پنداشت که به سوی آزادی می رود، در حالی که به سوی زندانی ترسناک می رفت.

او به ساحل دریا رفت در آنجا سفینه ای آمد و او سوار شد در این حال نهنگ عظیمی به سفینه حمله کرد و قصد بلعیدن آن داشت. مسافران گفتند: قرعه بزیم. قرعه به نام هر کس آمد او را به کام ماهی بیندازیم تا سفینه به راه خود ادامه دهد. چنین کردند و قرعه به نام او درآمد. ۷/ سه بار قرعه زدند. هر بار به نام یونس بود.

خداوند تعالی اراده کرده بود که پیامبرش را به زندان کند تا عبرت دیگران باشد.

پس او را به دریا افکندند ماهی شتابان او را بلعید و به اعماق آب فرو رفت. یونس در شکم ماهی به خطای خود پی برد و از خداوند آمرزش خواست.

فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ

و در تاریکی ندا داد: هیچ خدایی جز تو نیست. تو منزّه هستی.» پیامبران معصوم هستند ولی در برابر خدا احساس گناه و تقصیر می کنند. حتی به سبب شدت ایمانشان به خدا، عبادتهای خود را هم به چیزی نمی شمارند، زیرا می گویند عبادت یک موجود ناتوان عاجز به چه ارزد.

إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ

و من از ستمکارانم، زیرا من از افراد بشرم و شخصا مسئولیت خطای خود به گردن می گیرم نه آن را به خدا نسبت می دهم و نه به تقدیر.

[۸۸]

فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ دعایش را مستجاب کردیم و او را از اندوه رهانیدیم و مؤمنان را اینچنین می رهانیم.» جمله «اینچنین می رهانیم» ما را امیدوار می کند که اگر مرتکب خطایی شویم در رحمت خداوندی باز است و نباید مأیوس و نومید گردیم.

ص: ۲۹۶

[۸۹]

وَ زَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ وَ زَكَرِيَّا رَا يَاد كُنْ أَنْ گاه كه پروردگارش را ندا داد: ای پروردگار من مرا تنها وامگذار و تو بهترین وارثانی. یعنی بار خدایا هر چند تو بهترین وارثانی من محتاج کسی هستم كه از من میراث برد. زکریا از خدا میراث بری نمی خواست كه وارث امور مادی او باشد. او وارثی می خواست كه رسالتش را به ارث برد.

[۹۰]

فَأَسْتَجِبْنَا لَهُ وَ وَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى وَ أَضَلْنَا لَهُ زَوْجَهُ دَعَايَش رَا مَسْتَجَاب كَرَدِيم وَ به او يحيى را بخشيديم و زنش را برايش شايسته گردانيديم. یعنی يك خانواده به تمام معنى صالح به او داديم.

يحيى از كودكى پيامبر بود. و زكريا عمر خود در تبليغ رسالت و دعوت سپري كرد. او شيخ پيغمبران بود و زنش صالحه بود و همه اعضاى يك خانواده صالح بودند.

إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ

اينان در كارهاى نيك شتاب مى كردند. اساس كار اين خانواده سبقت گرفتن بر يكديگر در اعمال نيك بود. همه آنها به گرد محور معينى مى چرخيدند. اين محور روح تجمع آنان بود. خانواده فاضل خانواده اى است كه افراد آن دست به دست هم دهند تا يكديگر را در انجام كارهاى نيك مدد رسانند.

وَ يَدْعُونَنا رَغْباً وَ رَهْباً

و با بيم و اميد ما را مى خواندند. «آخريں صفتى كه براى اين خانواده ذكر كرده توجه بيشتريست به خدا و عمل ۷/ به برنامه هاى او و تمسك به روح عبادت و جوهر عبادت و لب ايمان و آن دعا است، زيرا دعا ريسمانى است ميان انسان و پروردگارش.

چون از چيزى بترسند خدا را مى خوانند و چون چيزى بخواهند خدا را

می خوانند. این است محتوای حدیثی که خدا موسی را خطاب می کند به او می گوید «ای موسی برای نمک طعامت هم مرا بخوان».

وَ كَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ

و در برابر ما خاشع بودند.» خشوع صدق توجه است به خدا.

مریم نمونه یک زن فاضل

[۹۱]

وَ الَّتِي أَحْصَيْتَ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَ أَنْ زَنْ كَمَا شَرَّمَاكَ خُودَ نَكَاةً وَ مَا از رُوحِ خُودِ دَرِ او دَمِیدِیم.» خدا برای هر نسلی و برای هر فردی و برای هر طبقه ای و برای تمام حالات بشری نمونه ای آفریده که به او اقتدا کند. از نمونه های مطلوب در هر زمانی و بویژه در زمان حاضر که یک زن می تواند سر مشق همگان قرار گیرد مریم (ع) دخت عمران است.

مریم خود را از رذایل دور داشت و خدا عیسی را به او عنایت کرد؛ پس از آن که جبریل در گریبان او دمید بدون اینکه به او دست بزند.

وَ جَعَلْنَاهَا وَ ابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ

و او و فرزندش را برای جهانیان عبرتی گردانیدیم.» زنی دوشیزه که هنوز شوی نکرده و هیچ بشری به او دست نزده فرزندی می زاید. مسلم است که این معجزه ای است بزرگ. خداوند مریم را برای تمام نسلها آیتی از آیات خود گردانید تا دلیل بر قدرت و عظمت ذات کبریایی باشد در سراسر عالم وجود.

[سوره الانبیاء (۲۱): آیات ۹۲ تا ۱۰۴]

اشاره

إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ (۹۲) وَ تَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُفُّوا إِلَيْنَا رَاجِعُونَ (۹۳) فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسِعْبِهِ وَ إِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ (۹۴) وَ حَرَامٌ عَلَى قَوْمِهِ أَهْلِكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ (۹۵) حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَ مَاْجُوجُ وَ هُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ (۹۶) وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ (۹۷) إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصْبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ (۹۸) لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلِهَةً مَا وَرَدُوهَا وَ كَلَّ فِيهَا خَالِدُونَ (۹۹) لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ هُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ (۱۰۰) إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ (۱۰۱) لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَةً فِيهَا وَ هُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ (۱۰۲) لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَ تَتَلَقَاهُمْ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (۱۰۳) يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نَعِيدُهُ وَ عَدَا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ (۱۰۴)

[۹۶] حدب

یعنی ارتفاعات زمین همچون کوه و تپه.

[۹۷] شاخصه

شاخصه به چشمی گویند که از شدت هول

ص: ۲۹۹

بر هم نخورد.

[۹۸ حصب]

:هر سنگی که پرتاب شود و به همین سبب به ریگ کوچک «حصباء» گفته می شود.

[۱۰۲ حسیسها]

:صدای آن که احساس می شود.

[۱۰۴ السَّجَل]

:سجّل چیزی است که در آن ثبت شود.

پاداش سرنوشت حتمی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در این آیات سخن از جزای اخروی است. هر قومی که در این دنیا به پاداش افعالش هلاک شود، در آخرت بازمی گردد تا پاداش عادلانه خود را ببیند.

چه وقت؟ وقتی که نشانه های قیامت آشکار شود و راه اقوام یا جوج و مأجوج گشوده گردد. آنها مانند سیل از بلندیها به پستی ها سرازیر می شوند. در آن زمان قیامت نزدیک است و آن وعده خداوندی به تحقق خواهد پیوست. چشمان کفار از هول و هراس قیامت حیرت زده بماند. آنها به حسرت می گویند که چه سان در دار دنیا دچار غفلت شدیم و به خود ستم روا داشتیم. خطاب از حضرت عزت بیاید که پاداش شما امروز این است که در آتش جهنم افکنده شوید و شما و خدایانتان سوخته گردید. آن گاه در خواهید یافت که شفیعان شما تا چه حد زبون و بینوا بوده اند.

اگر آنان چنان که شما می پنداشتید خدا بودند به آتش داخل نمی شدند.

آری همه در آتش عذاب خدا جاودانه خواهند بود. آتشی که بانگ می کند ولی آنها از شدت عذاب هیچ نمی شنوند. ۷/ در حالی که گروهی که خدا هدایتشان کرده از

ص: ۳۰۰

جهنم به دور هستند، آن قدر که حتی صدای خش خشی از آن هم نمی شنوند. آنها در بهشت خداوند هستند و هر چه بخواهند جاودانه برایشان مهیاست.

از وحشت بزرگ بیمی به دل راه نمی دهند. در آنجا فرشتگان به استقبالشان می آیند و می گویند: ای بندگان خاص خدا! این همان چیزی است که به شما وعده داده شده بود.

در آن روز وحشتناک خدای تعالی بساط آسمان را جمع می کند آن سان که طومار کاغذی را درهم می نوردد. بدین گونه خدا مردمی را که به دیار عدم برده بود بازمی گرداند. این وعده خداست و خدا به وعده خود عمل خواهد کرد.

شرح آیات:

اشاره

وحدت رسالت پیامبران

[۹۲]

با آن که مردم از جهت وابستگیها و پیوندهایشان مختلف اند و هر یک خود را به رسولی یا امامی وابسته می داند ولی در ملامت اعلی به این وابستگیها توجهی نمی شود، مهم در آنجا عمل صالح است. آن هم عملی که از روی اخلاص تمام برای خدا انجام گرفته باشد و در سایه یک وابستگی مشروع و خدایی بوده باشد. عمل گاه میان دو برادر جدایی می افکند و میان دو بیگانه دوستی ایجاد می کند.

صبر میان اسماعیل و ادريس و ذوالکفل دوستی افکند، در حالی که ادريس در یک جا می زیست و اسماعیل در جای دیگر و هر یک در زمانی دیگر.

قرآن بار دیگر مسئله مسئولیت را مطرح می کند و مردم را به شکستن بت نفس اماره فرا می خواند که میان آنها و مسئولیتشان فاصله می افکند. یکی از این گونه بتان بتهای قبیلگی است.

بعضی از مردم از مسئولیتهای خود در زندگی می گریزند به این اعتقاد که دینی که بدان معترف اند و به عقاید آن متمسک از دین دیگر و عقاید دینی دیگر برتر است. و پیامبرشان بر دیگر پیامبران فضیلت دارد. یا امامشان را بر امامهای دیگر

برتری است و می پندارند همین امر آنان را از عمل بی نیاز می کند و از تحمل مسئولیت جدی در زندگی بسنده است. قرآن می خواهد این اعتقاد بیهوده را درهم کوبد و بیان دارد که پیامبران هم امتی واحد هستند که برای افراد بشر رهبران صالح اند. بنا بر این جایی برای اختلاف میان پیامبران نیست که مثلاً ما بگوئیم که ما چون به این پیامبر وابسته ایم پس از شما برتر هستیم. نه، آن که به محمد (ص) وابسته است به عیسی و موسی و ابراهیم و ادريس و نوح و همه پیامبران دیگر وابسته است. و هر کس به همه آنها از روی صدق انتساب داشته باشد به محمد (ص) منتسب است. وابستگی حقیقی عمل صالح است. از این رو قرآن میان اندیشه پیامبران و اندیشه جزاء ارتباط ایجاد می کند. و فوراً برای ما از وحدت پیامبران سخن می گوید:

إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ

این شریعت شماست، شریعتی یگانه و من پروردگار شمایم مرا پرستید.» در آیات بعد از آخرت سخن می گوید و از نزدیکی قیامت، زیرا بسنده کردن بر ولاء نظری جامد و خود یک نوع بت پرستی است که باید در نفوس افراد بشر شکسته شود تا مبادا از وحشت تحمل مسئولیت به آن پناه ببرد. ۷/ به راستی چرا انسان در سایه گروه گرایی قبیلگی و مذهبی می خواهد میان خدا و پیامبرانش جدایی افکند؟ زیرا به طور جدی به مسئله پاداش اخروی اعتقاد ندارد.

اگر انسان یقین داشته باشد که عملش را پاداشی در پی خواهد بود و او را توان گریز از آن نیست و از تحمل مسئولیت آن چاره ای ندارد، هرگز دستخوش این افکار خطا و پوچ نمی شود.

آیه امت اسلامی را به وحدت فرا می خواند. امروزه مشاهده می کنیم که دول اسلامی بسیارند ولی از آن وحدت که خواست اسلام و قرآن است نشانی نیست.

آری، این است سبب عقب ماندگی و بدبختی ما.

[۹۳]

وَ تَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ فِي دِينِهِمْ خِيَرَةً فَرَّقَهُ شَدِيدًا. «دین یکی است پیروان آن دین راه تفرقه در پیش گرفتند و هر فرقه بر حسب

ص: ۳۰۲

هوی و مصلحت مادی خویش راهی در پیش گرفت. و چون چنین کردند در برابر خداوند تعالی مورد بازخواست واقع خواهند شد. این است که می فرماید:

كُلُّ الْاِيْتَانِ رَاجِعُونَ

همه نزد ما بازمی گردند.» ولی ما با مقیاس خود اعمال آنها را می سنجیم زیرا رسالت ما واحد است و حکم، واحد.

[۹۴]

وقتی کسی می گوید من مسلمانم، اول از او می پرسیم، عملت چگونه است؟ یا اگر کسی بگوید من مسیحی هستم. می گوئیم: مسیح پاداش عمل خود را می گیرد و تو نیز پاداش عمل خود را.

فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ

هر کس که کاری شایسته کند و ایمان آورده باشد، کوشش او را ناسپاسی نیست.» هر طور که خواهی عمل صالح به جای آور، چه اندک و چه بسیار. تو پاداش عملت را خواهی دید و جزای مناسب را به تو خواهند داد ولی در صورتی که مؤمن باشی.

وَ اِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ

و ما اعمالش را می نویسیم.» تا زمانی که قلم و دفتر به دست خداست او هیچ عملی را از اعمال تو فراموش نخواهد کرد. پس هرگز مگو: که چه کسی از این کار آگاه خواهد شد پس انجام آن را چه فایده؟ در کلمه «از کارهای نیک» اشارتی است بر این که نباید هیچ عمل خیری را کوچک بشماریم. زیرا این اعمال خیر کوچک چون گرد آیند اعمال عظیم خواهند شد که اثر شگرف آنها در زندگی دیر یا زود آشکار گردد.

بگذار که این احساس در تو نمو کند که خدا مراقب تو است و هر عمل کوچک و بزرگی از اعمال نیک تو را ضبط می کند.

[۹۵]

وَ حَرَامٌ عَلَيَّ قَرْيَةٍ اَهْلَكْنَاهَا اِنَّهُمْ لَا يَزِجُونَ و قريه ای را که به هلاکت رسانده ایم، محال است که بازگشتی داشته باشند.» شهرها و جوامعی که به سبب کفرشان به هلاکت رسیده اند دوباره به این زندگی دنیوی بازمی گردند. البته مراد بازگشت به این دنیاست نه بازگشت معادی

که در آن تردیدی نیست.

پایان تمدنها

[۹۶]

□ □ حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَيَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ تا آن گاه که یأجوج و مأجوج گشوده شوند و آنان از بلندیها به شتاب سرازیر گردند.» یعنی را بر یأجوج و مأجوج باز شود و آنان به سرعت از اماکن مرتفع پایین بیایند تا با بلاد عالم جنگ کنند. سدی که قرآن در سوره کهف از آن یاد می کند ویران می شود و یأجوج و مأجوج که رمز ویرانی هستند می آیند. بعضی از متخصصان تاریخ تمدن بشر می گویند: تمدن مانند درختی است در گذرگاه زمان که پس از زمانی دراز از درون می پوسد ولی هم چنان برپای است تا بر او فشاری آید و سرنگون گردد. تمدنهای بشری هم از درون فاسد می شوند ولی برپا هستند تا زمانی که مهاجمانی از جایی برخیزند و به آن پایان دهند و اینگونه مهاجمان در تاریخ نظایری دارند.

در این آیه هم اشاره است به پایان تمدن بشر به دست قوم یأجوج و مأجوج.

اینان قومی وحشی و مهاجم اند که می آیند به این اجتماعات پر زرق و برق پایان می دهند.

معلوم می شود که پیش از قیام قیامت افواج وحشیان آشکار می شوند. خدای تعالی می خواهد تمدن بشر را به دست خود او پایان دهد. ندیده ای که ظالم با همان شمشیری که خون دیگران را می ریزد خودش ریخته خواهد شد.

وعدۀ حق

[۹۷]

وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ آن وعده راستین نزدیک گردد.» چون این چیزها پدیدار شود پس بدان که قیامت نزدیک شد. و چون قیامت نزدیک شود، انسان نداند که چه بایدهش کرد، زیرا اراده خود را از دست می دهد و خوف بر او چیره می شود می بینی که حیرت زده به نقطه ای نگاه می کند حتی به

ص: ۳۰۴

جانب راست و چپ هم سر بر نمی گرداند. از این رو است که می فرماید:

فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا

و چشمان کافران هم چنان خیره ماند. وای بر ما. از این حال غافل بودیم. می بینی که می گویند غافل بوده اند ولی به زودی در می یابند که غفلتشان از خود بوده و برای رفع مسئولیت از خود هیچ توجیهی ندارند.

پس می گویند:

بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ

نه، که ستمکار می بودیم. [۹۸]

این بتانی که به جای خدای تعالی پرستیده می شوند، و بت پرستان می پندارند که از آنان رفع مسئولیت می کنند، به زودی هیزم دوزخ شوند و خوار و زبون بمانند. ای انسان! چگونه بتانی را می پرستی که در جهنم اندازند و بسوزند و آیا می پنداری که آنها تو را در زندگی یاری خواهند کرد؟ إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصْبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ شما و آن چیزهایی که سواى الله می پرستیدید هیزمهای جهنم اند شما به جهنم خواهید رفت. [۹۹]

لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلِهَةً مَا وَرَدُوهَا إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُمْ تَارِكِينَ
وَ كُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ

و حال آن که همه در جهنم جاویدانند. همه پرستندگان بتان و هم بتان.

وابستگیها و دوستیهای است که انسان می پندارد مسئولیتهای او را در زندگی کفایت می کنند و اینها بر دو نوع هستند:

۱- وابستگی و دوستی با صالحان. ولی از روی خطا بعضی می پندارند که جانشین عملشان خواهد بود. مثلا کسی که حضرت رسول را دوست بدارد و خود را وابسته به او بداند ولی به تعالیم او عمل نکند، این دوستی و وابستگی فایده ای به حالش ندارد.

ص: ۳۰۵

در آیات قرآنی بر این فکر تأکید بسیار شده که انسان در آخرت به انواع نعمتها متنعم است و این در پاداش عمل آنهاست. ولی خدای تعالی نعمت دیگری هم به آنها داده است و آن این است که فرشتگان به استقبال آنها می آیند و سپاس خداوندی را در برابر اعمال نیکشان به آنها عرضه می دارند. و این یک تکریم معنوی است.

[۱۰۴]

يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِّ لِلْكُتُبِ وَ رُوزِي كِهَ آسْمَان رَا چُون طوماری نوشته درهم نورديم. « طومار به معنی اوراق مکتوب است. آن سان که کاغذ نوشته ای را درهم نوردند و لوله کنند آسمانها هم درهم نوردیده شوند و این پایان دنیا و آغاز فرارسیدن روز حساب است. / ۷ عظمت آن روز چنین است ولی خداوند تعالی به دل مؤمنان آرامش می فرستد.

از آیه مستفاد می شود که آفرینش و از میان بردن آسمانها در نزد خدا چنان آسان است که دفتری را بر بندند یا بگشایند.

تصوّر پاسداری خدا از هستی ما را به واقعیتهای زندگی نزدیکتر می گرداند و در نتیجه زندگی و مسئولیتهای آن جدّیتر گرفته می شود.

كَلِمًا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ

و چنان که نخستین بار بیافریدیم از سرگیریم این وعده ای است که بر آوردنش بر عهده ماست و ما چنان خواهیم کرد. در این آیه اشارت است به این اصل علمی که آفرینش همانگونه که آغازی دارد انجامی هم دارد و این آغاز کردن و به نهایت رساندن دلیلی است بر بازگشت آفرینش زیرا آفرینش و تطورات آن همواره بر یک سنت واحد هستند.

[سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۱۰۵ تا ۱۱۲]

اشاره

وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْمَارِضَ يَرِيهٗمَا عِبَادِي الصَّالِحُونَ (۱۰۵) إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ (۱۰۶) وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ (۱۰۷) قُلْ إِنَّمَا يُوحِي إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۰۸) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ وَ إِنْ أَدْرِي أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ (۱۰۹) إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَ يَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ (۱۱۰) وَ إِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ (۱۱۱) قَالَ رَبِّ أَحْكُم بِالْحَقِّ وَ رَبُّنَا أَرْحَمُ الْمُسْتَعَانِ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ (۱۱۲)

ص: ۳۰۷

معنای واژه ها

۱۰۶ [لبلاغا]

یعنی کافی بودن در رسیدن به قصد و هدف و آن حق است.

۱۰۹ [آذنتکم]

:آگاهتان کردم.

[وإن أدری]

:یعنی نمی دانم.

خدایا به حق حکم کن

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

از آنجا که انسان مسئول اعمال خویشتن است خدا بر بندگان صالح خود منت گذاشت و آنان را وارث زمین گردانید. خداوند این معنی را در زبور پس از تورات نوشته است.

آخرین بخش از سوره انبیاء را -سوره ای که همه در باب کرامت خداوندی

ص: ۳۰۸

بود درباره پیامبران و اجابت دعای ایشان و نجات آنها از قوم ستمکارشان- با این امید آغاز می کنیم.

رسالت رسول اکرم محمد بن عبد الله به عنوان رحمتی برای همه جهانیان بود نه برای یک قوم یا یک عصر. و این رسالت را یک جهت بود. و آن وادار کردن بندگان خدا است بر این اعتقاد که عبادتشان تنها برای خدا باشد زیرا رسالت اسلام همین است.

اما این مردم اگر سرباز زدند آنان را هشدار ده و آگاه ساز که من ندانم آن هشدار که به شما داده ام چه وقت گریبان شما را خواهد گرفت: زودتر یا دیرتر.

بدین گونه مسئولیت انسان در برابر افعالش آشکار می شود. مسئولیتی که هیچ کس ۷/ را از آن گریز به سایه کتمان نیست. زیرا بر خدای تعالی هیچ چیز پوشیده نخواهد بود. خواه آهسته سخن گویند یا به صدای بلند خدا از آن گاه است.

رسول الله به آستان قدرت الهی پناه می برد تا به حق حکم کند و پروردگار ما یاور کسانی است که به آستان قدرت او پناه می برند.

شرح آیات:

اشاره

[۱۰۵]

خداوند بندگان صالح خود را بشارت می دهد که زمین را و هر چه بر روی آن است به میراث خواهند برد. سپس می فرماید که این تبلیغی است برای کسانی که خدا را می پرستند و امور خود به پروردگارشان وامی گذارند.

رابطه میان این دو آیه چیست؟ واقع این است که حقیقت امر چندان غامض نیست بلکه دلایل و شواهد بسیار بر صدق آن گواه است. ولی انسان عاده گرفتار عقده یا عقیده فاسد است یا دستخوش غفلت. بر او است که کوشش بسیار کند تا نفس خویش اصلاح نماید و از عقده ها و عقاید فاسد برهاندش و نیز از خواب غفلت بیدارش سازد.

زمانی که تو نفس خود از عقده ها و عقاید فاسد رهانیدی و از خواب غفلتت بیدار کردی، در این زمان می توان گفت که تو حقیقت را دریافته ای. نه تنها

دریافته ای که در اعماق وجودت جای گرفته است.

خدای تعالی این امر را که «این زمین را بندگان صالح من به میراث خواهند برد» بلاغ نامیده است. زیرا انسان وقتی نفس خود را از رسوبهای عقده ها و عقاید فاسد صافی کرد و از خواب غفلتش بیدار نمود مستعد پذیرش این حقیقت می شود که صالحان وارث سراسر زمین هستند.

چگونه؟ زیرا زندگی بر اساس صلاح بنا شده به بر اساس فساد. اگر عالم وجود فاسد باشد ویران می گردد و از میان می رود.

سپس می پرسیم که انسان صالح کیست؟ انسان صالح کسی است که بر وفق سنتهای الهی گام برمی دارد پس باید حرکت او هماهنگ حرکت کون باشد و بناچار روزی از روزها با او برخورد خواهد کرد. اما انسان فاسد بر وفق سنتهای الهی گام بر نمی دارد و طبیعی است از مسیر کون جدا می افتد و میان آنها گودالی عظیم پدید می آید که با گذشت زمان وسیعتر می گردد. کسی که مطابق برنامه های حق حرکت می کند باید با کون برخورد کند اما آن که بر وفق هواهای خود حرکت می کند یا او و بال کون خواهد شد و در او فساد خواهد کرد یا کون و بال او می شود و هلاکش می کند.

سنتهای الهی چه بخواهیم یا نه جریان می یابد و هر که با آن همسویی دارد با این سنتها همسگاهی می یابد، و حال آن که اگر کسی خلاف جریان آن شنا کند به پایان می رسد و عنوان این سنتها همان صلاح است و هستی بر صلاح بنا شده است و بندگان صالح خدا همان کسانی هستند که زمین را به ارث می برند، زیرا سنتهای الهی را در زمین به جریان می اندازند.

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ

ما در زبور-پس از تورات-نوشته ایم که این زمین را بندگان صالح من به میراث خواهند برد. مقصود از زبور و «ذکر» در آیه چیست؟ و چرا خدای تعالی آن دو را

اختصاصاً ذکر کرده است؟ آیا منت الهی نیست که با همه رسالتهای پیامبران همراه است؟ آری، از این رو بعضی از مفسران گفته اند ممکن است «ذکر» مراد قرآن باشد و زبور / ۷ همه کتابهایی است که بیش از آن آمده و آن وقت «بعد از آن» به معنی اضافه بر قرآن باشد.

ولی ما از زبور همان معنی واقعی اش را که کتاب آسمانی داود است اراده می کنیم.

در حالی که در آیات پیش «ذکر» بر تورات اطلاق شد، این سؤال پیش می آید که چرا داود را پس از موسی به این بشارت مخصوص گردانید؟ جواب به نظر من این است که:

خداوند بنی اسرائیل این قوم مستضعف را از سلطه فرعون به دست موسی رهانید و سرزمین ظالمان را به میراث به آنان داد. هم چنان که به داود حکم عنایت کرد و برای او اسباب قدرت مهیا نمود.

پس ضروری بود که از هر دو یاد کند تا مردم بدانند که وارثان همه زمینها صالحان هستند. از این آیه دو معنی دیگر را نیز استنباط می کنیم:

اولاً: هر انسان مؤمنی که خدا را به حق عبادت کند و صالح باشد می تواند وارث زمین گردد.

ثانیاً: هر سرزمین روزگاری به دست حکومت عادل خواهد افتاد و ما این معنی را در کتابی که مزامیر داود نامیده می شود دیده ایم. با آن که کتب عهدین تحریف شده باز هم حقایق بسیاری در آنها باقی مانده است. آنجا که می گوید:

«خدا ایام صالحان را می داند به زودی میراثشان ابدی خواهد شد».

در نصوص اسلامی هم از حضرت رسول (ص) روایت شده که اگر از دنیا حتی یک روز باقی بماند خدا آن یک روز را طولانی می کند تا در آن روز مردی از اهل بیت برانگیزد و او زمین را پر از عدل و داد کند پس از آن که پر از ظلم و جور شده باشد.

در حدیث به جا مانده از امام باقر(ع) روایت شده که در تفسیر این آیه فرمود «ایشان اصحاب مهدی هستند در آخر الزمان».

(۱)

صلاح، عقب افتادگی ما و پیشرفت غرب

صلاح مرکب پیشرفت است و این یعنی هماهنگی میان عمل انسان است و سنتهای خلاق. پس چرا ما عقب افتاده ایم و غرب پیشرفت کرده است. با آن که آنها کافرند. آیا در عمل صالح اند؟.

می گوئیم: بلی. آنها بعضی از سنتهای الهی را کشف کردند و بر وفق آن عمل نمودند (مانند کوشش، نظم و ترتیب، نقشه و برنامه) بدین سبب بر ما تقدیم یافتند.

ولی آنها بنیان اعتقادی درستی ندارند یعنی فاقد چارچوب سالمی برای فعالیتهایشان هستند. ۷/ پس به راه راست نمی روند مثل کسی هستند که با جدیت تمام در راهی غیر از آنچه مقصد اوست پیش می رود. می بینی که می دود، یا برای حرکت و سیر وسایلی دارد که او را برای رسیدن به هدف مساعدت می کنند ولی راهی که در پیش دارد به هدف منتهی نمی شود. پس نه کوشیدن به دردش می خورد نه نظم و ترتیب و نه نقشه و برنامه و هزینه های هنگفت.

غربیان جزئی از شرط دوم را دارا هستند بدون شرط اول. شرط مهم برای وراثت زمین بندگی خداست پس آنها هرگز وارث زمین نخواهند شد، زیرا بندگان صالح خدا نیستند. آنها از صلاح همان اندازه دارند که جزای آن پیشرفت محدود است و موقت. و ما مسلمانان نیز از فساد همان اندازه بهره داریم که ما را در دنیا به عقب می اندازد.

بنا بر این باید به تمام دستورهایی دینی عمل کنیم تا در خور نام بندگان صالح خداوند شویم آن گاه وارث سراسر زمین گردیم.

ص: ۳۱۲

إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِّقَوْمٍ عَابِدِينَ و در این کتاب تبلیغی است برای مردم خدا پرست. « زیرا اگر انسان خدا پرست نباشد به حقیقت نخواهد رسید.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ و فرستادیم تو را جز آن که می خواستیم به مردم جهان رحمتی ارزانی داریم. « صیغه کلی رسالت‌های الهی و از جمله اسلام، رحمت است. زیرا اوست که مردم را به نعم خداوندی و راه راست و بهره مند شدن از آن راهنمایی می کند.

از خصوصیات پیامبر اکرم ما این است که او برای همه مردم عالم به صورت یکسان رحمت است. هم برای سیاه رحمت است و هم برای سفید، هم برای عرب و هم برای عجم، هم برای فقیر و هم برای غنی، هم مردان و هم زنان.

او همانند ابر بارنده ای است که باران خود را بر هر جا و هر کس فرو می بارد. یا چون خورشید است که به همه جا و همه کس نور می افشاند.

چون پیامبر اسلام رحمت عالمیان است خدای تعالی می خواهد بر سراسر عالم سروری یابد تا وراثت زمین به صالحان و تابعان آنها تعلق گیرد. و این بشارتی است که هر مؤمنی باید برای تحقق آن بکوشد.

در اینجا برای این آیه تفسیر دیگری هم هست که در همان اثر شریف آمده است. از این قرار که پیامبرانی که پیش از حضرت محمد بودند مبعوث به تصریح بودند و چون یکی از آنها را تکذیب می کردند، خدای تعالی بر آن قوم تکذیب کننده عذاب می فرستاد در حالی که پیامبر ما مبعوث به تعریض است، پس در عهد نبوت او بر مخالفان و معاندانش عذاب نازل نگردید. دلیل بر این حدیثی است که از علی (ع) روایت شده خطاب به یکی از زنادقه که گفته بود: اما سخن خداوند خطاب به پیغمبرش که می گوید «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»، کسانی را می بینی که هم چنان کافر مانده اند و تا این زمان هم کافرنند. اگر خداوند «رحمت عالمیان» بود اینان را هدایت می کرد تا مسلمان شوند و در قیامت گرفتار عذاب آتش نشوند. حضرت در پاسخ او می فرماید: خداوند تبارک و تعالی از این بی نیاز است.

پیامبران پیشین هم ۷/ به تصریح مبعوث شده بودند نه به تعریض...الخ.

[۱۰۸]

اگر رسالتهای الهی رحمت است جوهره این رحمت چیست؟ جوهر رحمت دعوت به یکتایی خداست و ترک بتان و هر شریک دیگر برای خدا، زیرا رهایی انسان از هوی پرستی و تمرد در برابر فشارها و رهایی از یوغ طاغوتان و مستکبران و فرارفتن تا سطح پرستش خدای یگانه که قله استقلال و آزادی و کرامت است.

حب استقلال و آزادی و کرامت یک غریزه فطری است که طینت انسان با آن عجین شده است ولی مردم عملاً از ظلم و بندگی رها نمی شوند. چرا؟ زیرا انسان نیازمند کسی است که این فطرت را در او بیدار کند و برانگیزدش و عزم و اراده اش را تشحید کند و این جز از پیامبران ساخته نیست، زیرا آنها و کسانی که در مسیر آنها هستند، از بندگان صالح خدا افراد بشر را - به اذن خدا - از قهر و استعمار و سیطره اقویا می رهانند.

قُلْ إِنَّمَا يُوحِي إِلَيَّ أَنَّكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ

بگو: به من وحی شده که خدای شما خدایی است یکتا. آیا بدان کردن می نهید؟ این دعوتی است کاملاً صریح به استقلال و آزادی و کرامت و آن عهدی است میان رسول و کسانی که رسول بر آنها مبعوث شده زیرا آن رسول قصد برده ساختن آنان را ندارد، بلکه می خواهد به آنان آزادی دهد ولی از آنها می خواهد که تسلیم حق شوند تا آنان را از بندگی باطل برهاند.

[۱۰۹]

رسول از آنان مزد نمی طلبد و نیز آنها را برای مصلحت خویش فرا نمی خواند. خداست که بر آنها منت می نهد، زیرا آنان را که در غفلت بودند، هشدار داد و از عذاب الیم بیم داد ۷/ و همگان در این هشدار برابرند از دور و نزدیک و از خویشاوند و بیگانه.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ وَإِنْ أَدْرَىٰ أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدُ مَا تُوعَدُونَ

پس اگر رویگردان شدند، بگو: شما را خبر دادم تا همگی در آگاهی یکسان باشید و من نمی دانم آنچه شما را وعده کرده اند نزدیک است یا دور.

ص: ۳۱۴

هشدار می‌دهد که شامل همهٔ مردم و بیم دادنی است از خدا آن آفریدگار جهانیان و رسول را در تفصیل آن دخالتی نیست. او نیز نمی‌داند که چه وقت خدا فرمان عذاب خواهد داد. اگر رسول خدا که حامل انذار است نمی‌داند که قیامت چه وقت می‌آید، پس چه کسی می‌داند؟ هیچ کس! ما در سوره طه خواندیم که «قیامت آمدنی است، می‌خواهم زمان آن را پنهان دارم تا هر کس در مقابل کاری که کرده است سزا ببیند». (آیه ۱۵) چه وحشتناک است. قیامت در راه است با همه هول و هراسش و حوادث دردناکش و کسی نمی‌داند چه وقت خواهد آمد.

مخفی نگاه داشتن زمان قیامت تأثیر به سزا در اعمال مردم دارد. اگر خداوند زمان قیامت یا زمان مرگ را معین کند، مردم در عمل سستی خواهند کرد.

همانند عمر بن سعد که چون از طرف دولت اموی به او پیشنهاد جنگ با حسین (ع) در مقابل حکومت ری شد، او با خود به کشاکش پرداخت عمل خود را که همانا قتل امام حسین بود توجیه کرد.

□
و و الله لا أدري و إني لحائر

أفكر في أمري على خطرین

أترك ملك الری و الری منیتی

أم أرجع مأثوما بقتل حسین

حسین ابن عمی و الحوادث جمّه

ولی فی الری قرّه عین

□
يقولون: إن الله خالق جنّه

و نار و تعذيب و غل یدین

فإن صدقوا فيما يقولون إننی

أتوب إلى الرحمن من سنتین

و إن إله الكون یغفر زلّتی

و إن كنت فیها أرذل الثقلین

و إن کذبوا فرنا بدنیا عظیمه

(حاصل معنی: به خدا قسم حیرانم و در کار خود به فکر فرورفته ام، آیا حکومت ری را که آرزوی من است رها کنم یا مرتکب قتل حسین شوم. در کشتن حسین گرفتار آتش دوزخ می شوم و حال آن که ملک ری نور چشم من است.

می گویند خدا بهشت آفریده و عذاب آتش اگر آنچه می گویند درست باشد از کاری که کرده ام در آینده توبه خواهم کرد و خدای تعالی گناه مرا هر چند رذلتزین جن و

انس باشم خواهد بخشید. اگر هم قیامت دروغ باشد ما به دنیا و حکومت ری دست یافته ایم).

برای این که چنین حسابگریهایی نشود خدای تعالی زمان قیامت را مخفی داشته. دیگر چه کسی می تواند برای دو سال دیگر خود برنامه ریزی کند و یقین داشته باشد تا آن زمان قیامت نخواهد آمد.

همچنین در وصایای امیر المؤمنین علی بن ابی طالب به پسر خود حسن (ع) می خوانیم: بدان که تو برای آخرت آفریده شده ای نه برای دنیا. برای فنا آفریده شده ای نه برای بقا. برای مردن آفریده شده ای نه برای زندگی. تو در خانه ای هستی که نمی دانی چه وقت از آنجا کوچ خواهی کرد و خانه ای که پیش از چند روز در آن نتوانی نشست. در راهی هستی که پایانش آخرت است و شکار مرگی که گریزنده از آن نرهد و آن را که جوید بدو رسد و از دست ندهد و ناچار پنجه بر تو خواهد افکند پس بترس از آن که تو را بیابد و در حالتی قرار گیری ناخوشایند: با خود از توبه سخن به میان آورده باشی و او تو را از آن باز دارد و خویشتن را تباه کرده باشی! (۱) مرگ انسان چون مرگ جوامع بشری نامعلوم است و همچنین است قیامت.

[۱۱۰]

در برابر جهل ما به روز حساب و قیام قیامت خداوند تعالی از درون و بیرون ما آگاه است.

إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ

اوست که می داند هر سخنی را که به آواز بلند گوئید یا در دل پنهان دارید. «بسا انسان کارهایی را که می کند بر زبان نیاورد. و جرایم خود را به شیوه های مختلف پنهان دارد. ولی علم خدا بر همه چیز احاطه دارد. پس نباید انسان پندارد که خدای خود را فریب می دهد. یا از قوانین او سرپیچی می کند یا از ۷/ مسئولیتهای شرعی می گریزد. باید دل خود را از افکار باطل و وسوسه های شیطانی و

ص: ۳۱۶

اما نعمتهای زندگی که ظالمان و مستکبران بدان می بالند و می پندارند که سبب بقای ابدی آنها خواهد بود بسا برای آنان فتنه شود و بلا گردد.

وَإِنْ أَدْرَىٰ لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ

و نمی دانم، شاید این آزمایشی برای شما و بهره مندی تا به هنگام مرگ باشد.» [۱۱۲]

حق محور کاینات است. خدای تعالی به سبب رحمت خود بر بندگانش آنان را وامی گذارد و آنان را به سبب اعمالشان به زودی مؤاخذه نمی کند اگر چنان کند بر روی زمین جنبنده ای باقی نمی گذارد.

جز آن که حق مقیاس اعمال مردم و میزان جزای آنهاست. مردم به خدا باز می گردند خواه در زمانی نزدیک یا دور.

قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ وَ رَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَيَّ مَا تَصِفُونَ

گفت: ای پروردگار من، به حق داوری کن و پروردگار ما بخشاینده است و به رغم آنچه می گویند همه از او یاری می جویند.» از این آیه دو معنی مستفاد می شود:

۱- خدا به حق حکم می کند و رسول در دعای خود از حق همین می خواهد.

در حدیث آمده است که حضرت رسول (ص) هر گاه در جنگ با مشرکان رو به رو می شد بدین گونه دعا می کرد، و این دلیل بر این است که نخست باید دست به تلاش و کوشش زد، سپس دست به دعا برداشت. در عین حال نباید بر عمل اعتماد کرد و از خدا چیزی به دعا نخواست.

۲- خداوند بندگان صالحش را چون دعا کنند روزی دهد و آن روزی نوری است که به آن در میان مردم راه روند. و حق را از باطل تمیز دهند. خداوند آنان را نیرویی عطا کند که باطل را طرد کنید و در مقابل القائات گمراه کنندگان و طاغیان و کافران ایستادگی ورزند.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

خانه کتاب

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹